

معنی گناه

"زیرا که از درون دل انسان صادر می‌شود، خیالات بد و زنا و فسق و قتل و دزدی اثت و مکر و شهوت‌پرستی و چشم بد و کفر و غرور و جهالت. تمامی این چیزهای بد از درون صادر می‌نایاک می‌". (انجیل مرقس :)

در این عمر کوتاهی که داریم، بین مسائلی که با ما مواجه می‌شویم، هی ای نیست که از ی گناه مهم . این اه یت همانا شیوع عالمگیر آن و مظاهر مختلف و گوناگون وخامت نتایج مخرب آن و نفوذ استواری است که پیوسته در ما دارد. بحث کردن در پیرامون گنا یک بحث ناخوش‌آیندی است و همه میل داریم که از این مبحث بگذریم و آن را نادیده بگیریم. با وجود این، از نظر اهمیتی که دارد باید با آن مقابله کنیم و روبه‌رو شویم.

گناه چیست و نتایج آن کدام است؟ آیا برای انسان امکان‌پذیر است که از قید اسارت گناه برهد و بر آن غلبه جوید و پیروز شود؟ اگر چنین باشد این کار چگونه امکان‌پذیر است و علاج آن چیست؟

این متن برای همین نوشته شده که به این پرسش‌ها پاسخ دهد.

- گناه چیست؟

بهتر است مطالب را با این سوال شروع کنیم که گناه چیست؟

برای گناه تعبیرات و کلمات مختلفی وجود دارد. تبهکاری و هریک از اینها مفهوم بخصوصی دارد. اگر از یک دسته‌ی مردم درخواست کنیم که معنی گناه را توضیح دهند، باید منتظر توضیحات و های مختلفی باشیم. یکی خواهد گفت گناه یعنی ارتکاب کار بد، دیگری می‌گوید گناه یعنی سرکشی از احکام وجدان، سومی می‌گوید یعنی شکستن شرایع الهی و آن دیگری سرکشی بر علیه خدا. اینها توضیحات و تعریف‌های خوبی هست.

کلمه‌ای که زبان اصلی یونانی در کتاب عهدجدید به کار رفته معنی‌اش این است؛ "زدن به هدف." این تعبیر، تیراندازی را می‌نماید که می‌خواهد نشانه‌ای بگیرد ولی تیر او به جای این که به نشانه بخورد، به بالا یا پایین یا راست و یا چپ ن‌اصابت می‌کند. در زبان فارسی ما برای بیان این حالت " " را به کار می‌بریم. بنابراین، خطا تعبیر دیگری است برای گناه.

یکی از افسانه‌های تاریخ سوئیس عبارت است از داستان ویلیام تل، یکی از قهرمانانی که در فن تیراندازی سرآمد همه محسوب می‌شد. در یکی از ایالات آن کشور یک حکمران خارجی حکومت می‌کرد که مردی بود متعدی و حاکمی ظالم. وی از مردم آن ایالت تسلیم و می‌و حتی در این قسمت به قدری افراط کرد که کلاهی را بر سر مناره‌ای در وسط شهر التدروف قرار داد و به مردم امر کرد که هنگام عبور در مقابل آن تعظیم کنند. ولی ویلیام تل از انجام این حاکم چون از مهارت تیراندازی او آگاهی داشت، وی را احضار کرد و امر کرد تا تیر و کمان خود و همچنین پسر خود را که کودکی خردسال بود با خود بیاورد.

سیبی بر سر او گذاشت و به پدر امر کرد که سیب را با تیر بزند و اگر تیر به سیب اصابت نکند، حیات تل در خطر مرگ باشد. فراوان سیب را بر روی سر پسر خود نشانه گرفت و با تیر، آن را از وسط به دو نیم کرد. اما اگر تیر به خطا می‌رفت، حیات پدر قطع و اعدام می‌گردید و اگر اندکی پایین‌تر می‌خورد، پسر کشته می‌شد ولی ایت تیر به هدف هم پدر و هم پسر هر دو نجات یافتند.

در عالم روحانی هم ما هدف‌هایی داریم که باید آن‌ها را نشانه بگیریم و وظایفی داریم که باید آن‌ها را انجام دهیم. مدارج اخلاقی داریم که باید ما برسیم و کمال مطلوب‌هایی داریم که باید آن‌ها را تحصیل کنیم. همان تیر است که اگر این تیر به هدف اصابت ننماید؛ ما مرتکب گناه می‌شویم. در حقیقت گ

در این ایام و جنگ‌های نوین که توپ‌ها می‌توانند تا مسافت چندین های خیلی بزرگ و سنگین و مهیب پرتاب کنند، دقت در گیری دارای اهمیت می . ممکن است معنی و نتیجه‌ی آن بین فتح و ظفر یا شکست باشد. وقتی که یک تیر به هدف اصلی اصابت نکند، مفهوم آن چیست؟ نشانه‌گیری توپ، کج می . به همین نحو، گناه ناراستی و نادرستی در زندگی ما می‌شود که اعمال ما از خطی که صحیح و درست است منحرف گردد.

هدف‌هایی که ما در زندگی روحانی نشانه‌گیری می‌نماییم کد است؟ بعضی جواب خواهند داد؛ شریعت الهی. دیگران می‌گویند تعلیمات مسیح. باز دیگران می‌گویند؛ پیروی احکام وجدان. هر چه باشد، ی همه خداست. فکری که درباره‌ی گناه می‌کنیم ته به آن است که درباره‌ی خدا چه نظری داریم. اگر خدا را وجودی بدانیم پس به این نتیجه می‌رسیم که انتقام‌جویی گناه نیست. اگر عقیده‌ی ما این باشد که خدا بعضی از مردم را گمراه می خدعه و فریب هم گناه نیست. اگر فکر و عقیده‌ی ما این باشد که خدا

کسانی را که او را دوست دارند محبت می‌نماید و از کسانی که او را نفرت می‌دارند متنفر است پس همین روش سرمشق و نمونه‌ای برای ما خواهد بود. اگر از طرف دیگر معتقد باشیم که خدا به تمام مردم محبت می‌زد حتی کسانی را که از او نفرت می‌کنند و از او سر می‌یچند پس همین روش، مطلوب ما خواهد بود.

خلاصه آن که هدف ما اخلاق و مشخصات الهی است.
آن باشد همان گناه است. "نداشتن هماهنگی با
"من نمی‌عقیده و نظر شما درباره‌ی خدا چیست و چگونه
است ولی آنچه را که خود درباره‌ی اخلاق و صفات خدا عقیده دارم در
های آینده برای شما شرح خواهم داد. ولی مفهومی که ما از
اخلاق خدا درک می‌کنیم هرچه باشد کمال مطلوب ما و هدف ما همان
است. اگر از وصول به آن کمال مطلوب و هدف قصور بورزیم
کرده‌ایم. بنابراین گناه یعنی "نداشتن هماهنگی با خدا، سرپیچی از او و
ی اوست".

ی گناه -

گناه از کجا می‌آید؟ در جواب این سؤال بحث‌ها و گفت‌وگوهای زیادی
به میان آمده است که گناه چگونه داخل این جهان گردید؟ این پرسشی
است که مردم نموده‌اند؛ آیا مسئولیت گناه، متوجه خداست؟ آیا گناه‌کار،
شیطان است؟ آیا آدم مسئولیت دارد که بار گناه را بر دوش بشر فرود
آورده است؟ در پیرامون این
های بی‌ثمری که به میان
و گوهایی که شده است! عیسی مسیح هیچ‌گاه این
وی این مسائل را برای فلاسفه
باز گذاشت تا در پیرامون آن اندیشه نمایند. چه که وی به ما فرموده
ی آنی گناه. وی در آیه‌ای که در صدر این فصل

ذکر شده می‌فرماید که گناه از قلب انسان سرچشمه می‌گیرد زیرا که از درون دل انسان صادر می‌شود خیالات بد و زنا و فسق و قتل و دزدی و طمع و خباثت و مکر و شهوت‌پرستی و چشم بد و کفر و غرور و جهالت. تمامی این چیزهای بد از درون صادر می‌شود و آدم را ناپاک می‌سازد. (انجیل مرقس :)

یهودیان بر عیسی‌مسیح خرده می‌زدند زیرا که شاگردانش قبل از این‌ها خود را نمی‌شستند و می‌گفتند ممکن است پیش از غذا خوردن بدون این‌که خودشان بدانند، دست‌شان به چیز ناپاکی خورده است. بنابراین غذای‌شان نجس می‌شد. ولی عیسی‌مسیح این خورده‌گیری‌ها را با یکی از تعلیمات بزرگ خود پاسخ داد: "هیچ چیز نیست که از بیرون آدم داخل او گشته باشد نجس سازد بلکه آن است که آدم را ناپاک می‌سازد زیرا که از درون انسان صادر می‌شود." (انجیل :)

یکی از بزرگ‌ترین اعمال خدا آن است که بنی نوع بشر را با نیروی نیروی که می‌تواند خوبی یا بدی را برگزیند. هر مورد که این قوه را به کار ببریم و به جای خیر و نیکی، بدی را انتخاب نماییم از همان گناه ناشی می‌شود. (یعقوب :)

به عبارت دیگر باید گفت امیال غلط و بد، منتهی به انتخاب بدی و شرارت می‌گردد و انتخاب بدی منتج به گناه می‌شود. می‌پذیرد که عیب و نقص در قلوب ما وجود دارد. عیسی‌مسیح موضوع را با این مثل توضیح می‌دهد که می‌فرماید؛ "درخت نیکو میوه‌ی نیکو می‌ورد و درخت بد میوه‌ی بد" (انجیل متی :)

به یاد می‌آورم درخت سیبی را که در باغچه‌ی خانه‌ی ما در زمان کودکی من روئیده. هر سال که می‌رسید ی این درخت مانند سال پیش تلخ بود و هیچ‌گاه این درخت، سیب شیرین یا ترش بار نیاورد بلکه همیشه سیب‌های آن درخت تلخ بود تا این‌که بالاخره آن را از بیخ بریدیم! چرا این درخت هر سال مرتباً میوه‌ی تلخ بار می‌آورد؟ زیرا در خود

ی تلخی وجود داشت و تلخی از درون آن بیرون می .
مورد گناه هم همین . منی نیست که از خارج، انسان را
در معرض تاخت و تاز قرار دهد بلکه چیزی است که از درون تراوش
می کند زیرا خود قلب، بد و شریر است. هنگامی که آلمان نروژ را زیر
سلطه و اقتدار خود درآورد، دنیا از سرعت و سهولت این فتح و غلبه دچار
اعجاب و شگفتی گردید ولی بعدها علت آن . خیانت و
ناراستی در داخل نروژ بود که منتهی به تسخیر سریع آن گردید. بنابراین
چه ما را به انتخاب بدی می کشاند و منجر به گناه می گردد، همانا
امیال بد و ناشایست در درون قلب های ماست.

- گناه و گناهان

اینک باید توجه کرد که فکر گناه منجر به گناهان مخصوص می !
قبلاً گفته شده که گناه یعنی فقدان هماهنگی با خدا و مخالفت با
ی خدا؛ کژی و ناراستی مطلوب های ما در زندگی و غلط بودن
مایلات ما. همین کژی و ناراستی قلب ماست و این تمایلات غلط است
که منجر به گناهان بخصوصی می . در آیات مندرجه صدر این
فصل، عیسی مسیح دوازده فقره از این گناهان را ذکر می کند از
قبیل: خیالات بد، زنا، فسق، قتل، دزدی، طمع، خبثت، مکر،
شهوت پرستی، چشم بد، کفر و غرور" (انجیل مرقس :) .

اول، قلب ناپاک و کژ وجود دارد! افکار ناپاک خارج
می . س از آن، این افکار منجر به اعمال شرارت آمیز می ! این
است تعالیم عیسی مسیح. آمیز را می بینیم از قبیل:
قتل، زنا، دزدی و به این اندیشه می افتیم که چه قدر بد و ناپاک
می . د ولی عیسی مسیح به ما تعلیم می دهد که این اعمال
شریرانه از افکار بد و خیال بد سرچشمه می گیرد و اعمال و افکار در اصل

و جوهر خود یکی هستند. "شنیده‌اید که به اولین گفته شده است، قتل مکن؛ و هر که قتل کند سزاوار حکم لیکن من به شما می‌گویم، هر که به برادر خود بی‌سبب خشم گیرد، مستوجب حکم باشد" (انجیل متی :).

عیسی مسیح می‌فرماید: نه تنها قتل، گناهی بزرگ است بلکه احساس غضب و تنفر که باعث تولید عمل قتل می‌شود به خودی . هیچ انسانی اول به وجود نیامده تا این که قتل کند و قاتل . ابتدا شخص نسبت به یک نفر خشمگین می . خشم، منجر به تنفر و انزجار می . شخص این احساسات را در درون خود می‌پروراند تا این که حس انتقام‌جویی در دل او تولید می گاه به وسیله‌ی کشی انتقام می‌گیرد. کشی در اصل یکی هستند، همان‌طور که تخم و نبات در ذات و جوهر "شنیده‌اید که به اولین گفته شده است، زنا مکن. یکن من به شما می‌گویم، هر کس به زنی نظر شهوت اندازد، همان با او زنا کرده است" (انجیل متی :).

عیسی مسیح می‌فرماید که زنا و شهوت در اصل یکی هستند. هیچ آدمی در آغاز کار خود برای زانی بودن مهیا نشده است بلکه اول افکار پسند و هوای نفسانی بر او هجوم آورده. این افکار و هوس‌ها در درون او پرورده شده و بالاخره منجر به عمل زنا گردیده است. به همان نحو، حسادت سرانجام به دزدی و هم‌چنین غرور بالاخره به خودنمایی منجر می . چون افکار و تمایلات و اعمال در اصل و جوهر یکی هستند، پس امیال غلط و افکار و تمایلات آمیز نتیجه‌ی آنهاست. این است شجره ی گناه! مادام که قلب شخصی کژ و نادرست و شرور باشد، اعمال او نیز همه کژ و آمیز . این‌رو اگر همان‌گونه که خدا ما را می‌بیند ما خود را ببینیم، نباید فقط ظر و مراقب اعمال بیرونی و ظاهری خود باشیم بلکه باید به همان اندازه به اعماق قلوب خود توجه کنیم.

- گناهان بزرگ و کوچک

سوالی که غالباً ورد زبان می‌باشد این است که کدام یک از گناهان بدترین هاست؟ من این پرسش را دوست زیرا در ماوراء این پرسش غالباً این فکر نهفته است که اگر کسی از گناهان کبیره کرد، نباید درباره‌ی گناهان صغیره دغدغه‌ای به خود راه دهد! وقتی ما به ی عمل حکومت‌ها می‌نگریم، مشاهده می‌کنیم که برخی از گناهان از قبیل قتل درخور مجازات اعدام هستند. بعضی مانند دزدی مستلزم و زندان می‌باشند و برخی از قبیل گویی هیچ مجازاتی ندارند. از این‌رو خیلی طبیعی است که شخصی فکر کند هر گناهی که مستوجب شدیدترین عقوبت از طرف دولت باشد همانا بدترین گناهان است. در نتیجه انسان گناهان را به دو دسته تقسیم نموده است: گناهان کبیره و گناهان صغیره. گناهان کبیره عبارتند از: قتل، دزدی، زنا و ها. این‌گونه تقسیم‌بندی برای دولت صحیح و ضروری است زیرا بعضی از گناهان، زیان بی‌ری متوجه دیگران می‌سازد و مجازات معینه تناسب دارد با میزان زیانی که از گناه ناشی می‌شود. لی برای شما و ما خیلی خطرناک است که گناهان را بدین نحو تقسیم‌بندی نماییم. برای چی این تقسیم‌بندی خطرناک است؟ زیرا در وهله‌ی اول به مجرد این که ما گناهان را به دو دسته‌ی بزرگ و کوچک تقسیم کردیم، خودمان را این‌طور فریب می‌دهیم که گناهان صغیره دارای اهمیت زیادی نمی‌باشند و اگر ما مرتکب آن‌ها بشویم، زیان مختصری متوجه ما می‌شود! ی دوم خیلی خطرناک است که بعضی گناهان را صغیر و بعضی گناهان را کبیر بدانیم زیرا خود را گمراه کرده و فریب می‌دهیم و این‌که تمام گناهان مرتکبه، از زمره‌ی گناهان کوچک هستند!

یک نفر می‌خوار الخمر بخواهید که یکی از گناهان کبیره را برای شما نام ببرد، شاید به شما جواب دهد: دزدی! از یک دزد بپرسید خواهد گفت: ! از یک زناکار بپرسید خواهد گفت: ! از یک قاتل

بپرسید خواهد گفت: پرستی! هر کس گناهی را کبیره می‌داند که خودش مرتکب آن نمی‌گردد ولی اگر از خدا بپرسید که گناه کبیره کدام است و گناه صغیره کدام، وی به شما جواب خواهد داد؛ "چیزی که بتوان آن را گناه کوچک به

تمام گناهان، بزرگ و همه مهم و همه ویران کننده هستند. برای ویلیام تل چه تفاوت داشت اگر تیر او یک سانتی‌متر یا یک متر به خ می‌رفت و به هدف اصابت نمی‌کرد؟ در هر حال با کوچک‌ترین خطا، زندگی او به هدر می

من می‌خواهم در این‌جا یکی از گناهان را که در نظر اکثر مردم جزء گناهان صغیره است یعنی " " را مورد بحث و موشکافی قرار دهم. این اشخاص در مقام دفاع از فکر و عقیده‌ی خودشان مبنی بر غیر مهم گویی چنین استدلال می‌کنند: "همه دروغ می‌گویند! بخواهد در دنیا پیشرفت کند، مجبور است دروغ بگوید! آیا شیخ سعدی نگفت که دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز است!"

ولی عیسی مسیح هیچ‌گاه به ما چنین تعلیمی نداده. اگر یک نوع دروغ جایز باشد پس هیچ بی‌جا نیست که خدا هم دروغی بگوید. پیش خود قیاس کنید که خدا دروغی بگوید مثل دروغی که مصلحت اندیشان می‌گویند، صورت چه خواهد شد؟ معلوم است که انسان دیگر به او اعتقاد نخواهد داشت و اعتماد بشر به او برای همیشه متزلزل خواهد گردید. از او روگردان شده به طرف کفر و بی‌دینی خواهند رفت و اساس و بنیان حیات درهم شکسته خواهد شد. خوب، اگر ما چنین تصویری درباره‌ی دروغی که از خدا شنیده‌ایم، داریم؛ چه خیال می‌کنیم؟ وقتی چنین دروغی از ما شنیده شود او درباره‌ی ما چه فکر می‌کند و چگونه قضاوت خواهد کرد؟

برای پیدا کردن جواب این سوال باید به کلام خدا نگاه کنیم. کتاب مقدس چنین نوشته شده؛ " های دروغگو نزد خداوند مکروه (سلیمان :) . لفظ مکروه در جاهای دیگر کتاب

- گناه غفلت از کار خوب

ولی عیسی مسیح در تعلیم خود راجع از این هم پا فراتر می . وی تعلیم می‌دهد که نه تنها ارتکاب یک عمل بد، گناه است بلکه به همان نحو، عدم اقدام برای انجام یک عمل خیر هم گناه شمرده می .

تیر برای این‌که به هدف نخورد حتماً لازم نیست از چپ یا راست هدف . ممکن است اساساً راه را تا به هدف طی نکند و کوتاه بیاید. معتقدند که چون عادت بدی ندارند مشروب یا تریاک استعمال نمی‌کنند، به قمار دست نمی‌زنند، کسی را فریب نمی‌دهند، کلمات رکیک و ناپسند به کار نمی‌برید همین برای آن‌ها کافی است و به نظر خود، مردمان خوبی هستند و خدا از آن‌ها راضی است. عادت بد به خودی خود، خوبست ولی باز این مسئله باقی می .

پس اشخاص برای خدمت به خدا با هم خود چه عمل مثبتی انجام می‌دهند؟ "پس هرکه نیکویی کردن بداند و به عمل نیاورد، او را " (ی یعقوب :) . ملیم عهدجدید این است که تقصیر و تعلل در انجام امر نیک هر موقع که فرصت آن از دست برود، یک گناه .

در جریان یکی از جنگ‌ها یک سرباز مفقودالاثرو غایت بود. جای او در صفی که قرار داشت خالی ماند ولی پس از پایان جنگ این شخص پیدا شد و از او توضیح خواستند که کجا بوده است! وی جواب داد که برای آوری گل بوده است! آوری گل، کاری است خوب و هیچ بدی در آن نیست. با وجود این، سرباز محاکمه‌ی نظامی شد.

جرم او چه بود؟ جرم او چیدن و جمع ی گل نبود بلکه قصور او، غیبت از میدان جنگ بود. عدم انجام وظیفه هم همانند امیال ناپاک و بد

عیسی مسیح راجع کار خوب، تعالیم بسیاری می‌دهد. وی داستان مسافری را بیان می‌فرماید که در بین راه مورد هجوم دزدان واقع شد و مجروح گردید و در کنار جاده به حال مرگ جا یک کاهن و پس از آن یک لاوی گذشتند. (لاوی کسی است که در معبد موقع عبادت کاهن را کمک می‌کند). هر دو نفر حال زار و تضرعات مسافر بیچاره را دیدند ولی همین‌قدر نگاهی به او کرده و از جا گذشتند تا این‌که یک امری، یکی از افراد نژاد دیگر عبور کرد و او را دیده به سوی او آمد و زخم‌های او را بست و بر اسب خود سوار کرد. او را به مهمان ای برد و از او مراقبت کرد (انجیل : وقتی ی این داستان را می‌خواند، نمی‌تواند از این احساس جلوگیری کند که کاهن و لاوی هر دو گناه‌کاران بزرگی بودند. ها مانند دزد، مسافر را غارت نکرده بودند ولی حاضر بودند او را واگذارند تا در کنار جاده جان بسپارد! ها حاضر نشدند که روح رحمت و شفقت از خود نشان دهند و قصور آن‌ها حاکی از کژی و ناراستی در ها بود.

عیسی مسیح هم‌چنین داستان مردی را بیان می‌فرماید که بار سفر بست و به نوکران خود مبلغی پول داد که در غیاب او به تجارت ولی هنگامی که بازگشت، به دو نفر اولی انعام و اکرام کرد و (انجیل متی :). چرا؟ آیا این مرد پول آقای خود را دزدیده یا با آن قمار کرده بود؟ هیچ‌کدام؛ ولی آن را در زمین مخفی ! این مرد کاری نکرده بود اما در کار نکردن مرتکب خطا شده

عیسی مسیح در پایان این مثل توضیحی راجع به روز داوری داد که در شاهان برای داوری حاضر می‌شوند ولی

بعضی از طرف سلطان به شادمانی ابدی می‌رسند و برخی به عذاب مبتلا می‌شوند! ی‌دوم چه کرده‌اند که باید چنین مکافات ببینند؟ آیا آن‌ها شراب‌اند یا شریعت را نقض کرده و یا خودشان هم نمی‌دانستند که چرا این مجازات‌ها بر آنان اجرا شده است تا این‌که قاضی به آن‌ها گفت: "بوم مرا غذا ندادید، عریان بوم مرا نپوشانید، مریض و محبوس بوم عیادت نمودید" (انجیل متی :) .

این دسته فرصتی داشتند که به هم‌نوعان خود خدمت کنند ولی از رورزیده بودند. یک بار عیسی مسیح پرده را بر می‌گشاید و به ما تصویر روحی را که در عذاب جهنم به سر می‌برد، نشان می‌دهد. این روح برای تسکین درد و رنج خود استغاثه می‌کند که این مرد که بود؟ یک نفر دزد؟ یک نفر زناکار؟ یک نفر قاتل؟ خیر! فقط مردی ثروتمند بود که با خودخواهی و خودبینی زندگی کرده و جز به خود و راحتی خود به هیچ‌کس و هیچ‌چیز دیگری نمی‌اندیشید. او مردی بود که هر روزه فرصت داشته است تا به گدایان بیچاره‌ای که در آستانه‌ی خانه‌اش دراز کشیده بودند کمک کند ولی هیچ کاری برای آن‌ها نکرده است (انجیل لوقا :) . نباید تصور کنیم که فقط انجام کار بد، گناه است بلکه انجام ندادن کار خوب هم، گناه مهلکی است.

من همه‌ی گناهان را بزرگ شمرده‌ام ولی عیسی مسیح می‌فرماید گناهی است که از همه تر و سرآمد همه‌ی گناهان، گناهی که نه در این دنیا امید آمرزشی برای آن هست و نه در دنیای آینده (انجیل متی :) . این گناه وحشت‌انگیز چیست؟ این گناه عبارتست از امتناع ممتد از پذیرفتن دعوت خدا. مردی صدای دعوت خدا را می‌شنود که او را می‌خواند تا توبه نماید و طریق زندگی پر از گناه خود را ترک کند و با کمال خضوع و خشوع تسلیم خدا گردد ولی این شخص پیوسته از این دعوت سر باز می‌زند

این که بالاخره به جایی می‌رسد که وی دیگر حتی میل و فرصت ترک
حیات گناه ه سوی خدا را از دست می‌دهد.

شاید شما بارها از طرف خدا دعوت شده‌اید، ولی از قبول این
توجه به آن قصور ورزیده‌اید! اگر چنین است از شما درخواست می‌کنم
دیگر این دعوت را رد نکنید! مبادا برای همیشه پشیمان شوید، بهتر
است در حال فروتنی مانند آن شخص باجگیر که در داستان
عیسی مسیح ذکر شده است؛ توبه کنید و بگویید: "خدایا؛ بر من گناه‌کار
" (انجیل لوقا :) .

نتایج

" (رومیان :)

وقتی ردی به دنبال شغل است و کار تازه‌ای به دست می‌آید مرتب سوال می‌کند که چه کاری باید انجام دهد و روزی چند ساعت باید کار کند؟ آیا هفته‌ی یک روز، تعطیلی خواهد داشت؟ ولی سوال اصلی این است که حقوق این کار چه مبلغی خواهد بود؟ می‌خواهد بداند که آیا با این مزد دریافتی می‌تواند خود را اداره نماید و آیا خواهد توانست برای آینده‌ی خود پس‌انداز کند یا این‌که با مزد بیشتری کار دیگری به دست آورد؟

همین‌طور هم موضوع گناه، هیچ مسئله‌ای مهم‌تر از این نمی‌باشد که " چیست؟ آیا این یک نوع معامله است؟ نتایج حاصله از آن چه خواهد بود !

در این فصل می‌خواهیم نتایج گناه را مورد بحث قرار دهیم.

- تقصیر

نخستین نتیجه‌ی گناه تقصیر است. مفهوم این عبارت این است که اگر من مرتکب گناهی شده . هر خطایی در کار باشد، هر بدی که از آن عیان گردد . این باری است که من باید بر دوش گیرم و نمی‌توانم بگویم که من مرتکب این عمل نشده . بار این تقصیر را نمی‌توانم به دوش دیگری ذارم، این بار از آن من است.

خدا هم نمی‌تواند دیگری را نسبت به آن مقصر بداند. خدا ممکن است این گناه را بیامرزد ولی عفو و بخشایش او اصل موضوع را که من مرتکب گناه شده هستم را تغییر نمی‌دهد. این حقیقت در جای خود باقی است و برای همیشه باقی خواهد بود که من مرتکب کار خلافی شده . من قبل از ارتکاب عمل خلاف، بی ولی اینک گناه‌کارم و دیگر نمی‌توانم بی . ممکن است من کاری آمرزیده باشم ولی همیشه گناه‌کارم. بهتر است این مطلب را در مورد پطرس؛ شاگرد عیسی‌مسیح توضیح دهیم که در جریان محاکمه‌ی عیسی‌مسیح، سه بار انکار کرد و گفت: "نیستم". او به محض این‌که به عظمت خطای خود پی بیرون رفت و از گناه خود با اشک‌های تلخ، توبه کرد. عیسی‌مسیح هم با طیب خاطر او را عفو فرمود و خدا هم او را آمرزید.

پس کلیسای مسیح و انتشار ملکوت خدا نمود شد و به حبس افتاد و شکنجه دید و بالاخره به خاطر ایمان به عیسی‌مسیح شهید شد. ولی تمام خدمات و مشقات او در راه عیسی‌مسیح نمی‌تواند حقیقت گناه او را محو سازد. پطرس همیشه به عنوان کسی شناخته خواهد شد که ی خود را انکار کرد.

- ناراحتی قلب و خاطر

دومین نتیجه‌ی گناه ناراحتی قلب انسان است. در جریان یک رشته وگوهای دینی، یکبار از شخصی پرسیدم که " آیا دارای آرامش است یا خیر؟" تعجب کردم وقتی این مرد پاسخ داد که دل او کاملاً . ولی چند روزی پیش نگذشته بود که صبح زود با کمال آشفتگی به خانه‌ی من آمد و به محض این‌که نشست، از من درخواست کرد که برای او دعا کنم! از او پرسیدم چرا انتظار دارد که مخصوصاً من برای او دعا کنم؟ جواب داد که؛ "ها نمی‌توانم بخوابم زیرا آشفتگی خاطر من مرا عذاب می‌دهد و شما هیچ نمی‌توانید حس کنید که اضطراب و آشفتگی یعنی چه؟ دعا کنید که من آرامش خاطر پیدا کنم." این است ناراحتی و اضطرابی که از گناه ناشی می . علت آن چیست؟

- حس تقصیر و شرمساری

قبل از هر چیز حس تقصیر و انفعال بر انسان عارض می . نها انسان همان‌طور که شرح داده‌ام مقصر است، بلکه خودش این تقصیر را احساس می‌نماید. ضمیر خویش او را محکوم می‌سازد و به او می‌گوید که مرتکب عمل خلاف شده است. وی مشاهده می‌کند که خود را آلوده ساخته و آدمی ناپاک است. "از درون دل انسان صادر می‌شود، خیالات نا و فسق و قتل و دزدی..." (انجیل مرقس :) این است تعلیم عیسی مسیح.

وقتی شخص، گناهی مرتکب می‌شود و نگاهی به قلب شریر خود می‌اندازد، ناپاکی آن را احساس می‌نماید و به همراه حس تقصیر و ناپاکی، یک حس شرمساری هم بر او چیره می . ای که مرتکب تقصیری شده است باشید و ببینید چه‌طور سر خود را پایین

می صورت خود را پنهان می‌کند و از نگاه کردن به شما خودداری می‌نماید. علت چیست؟ حس تقصیر و شرمساری بر او عارض گردیده

یک بار که یک عده مهمان برای نهار دعوت کرده بودیم، پذیرایی را از قبیل سماور، استکان نعلبکی، چای، قند، کیک و شکلات حاضر کرده بود. چند دقیقه برای انجام کاری خارج شد و چون برگشت مشاهده کرد که کیک از چند جا سوراخ شده است. اول فکر کرد که کار پسر کوچک ولی او مدعی شد که اطلاعی از موضوع

بالاخره دختر کوچک خود را پیدا کردیم، در حالی که صورت و دست‌ها و همه‌ی لباسش شکلاتی بود و پشت پیانو پنهان شده بود!

چرا این دختر از ما پنهان شده بود؟ زیرا می‌دانست کار اشتباهی کرده است و خجالت می‌کشید. آدم و حوا هم خودشان را در باغ عدن پنهان ساختند زیرا تشخیص داده بودند که از امر خدا سرپیچی کرده (پیدایش :). در کتاب مکاشفه : جریان روزی برای ما تشریح شده که بزرگان زمین، پادشاهان و ثروتمندان، خود را در درون غاری پنهان خواهند ساخت و از صخره‌ها و کوه‌ها تقاضا می‌کنند که بر ما فرود آید و ما را از نظر خدا پنهان کنید. تمام این توضیحات، تصویرهایی است که نشان می‌دهد انسان در نتیجه‌ی گناه مبتلا به چه خجالتی می

- پشیمانی

با حس تقصیر و شرمساری یک چیز دیگر هم همراه است که آن هم حس پشیمانی می و قبل از این که شخص مرتکب گناه گردد، حس لذتی که از آن متصور است .

آور می‌باشد و منافی است که از آن مطلوب است چنین می‌نماید که ارزش ارتکاب خطا را دارد ولی پس از انجام عمل، لذت به درد و رنج تبدیل

یافته و مذاق شخص تلخ می‌گردد و هر یک از اعمال گناه دوباره زنده شده و حس ندامت می‌آید ! فریاد برمی‌آورد که چرا من این کار را کرده‌ام ای خدا کاش که من مرتکب این عمل نشده بودم! ولی دیگر خیلی دیر شده و عمل ارتکاب گناه انجام یافته است. یا این که موضوع ممکن است چیزی و کاری باشد که شخص مزبور آن را انجام نداده و وظایفی بوده که در انجام و اجرای آن قصور کرده و یا یک فرصت طلایی از دست داده که ممکن است هیچ . چنین شخصی فریاد برمی‌آورد که مرضی بر من عارض شده که این وظیفه را انجام ام؟ آه، چه می‌شد اگر فرصت دیگری هم به دست می‌آمد؟ این حس پشیمانی شخص را ناراحت می‌کند، خواب خود را از دست می‌دهد و اشتهاها او کم می‌شود . چنین شخصی همه کار می‌کند که شاید گناه خود را فراموش نماید. به مهمانی می‌رود، به مشروب، تریاک و عیاشی روی می‌آورد و مسافرت می‌کند ولی باز افکار مشوش به مغز او باز می‌آید .

یونانیان قدیم عقیده داشتند حوض آبی وجود دارد که اگر کسی از آن بنوشد، می‌تواند خود را کاملاً فراموش نماید ولی ما می‌دانیم که این فقط یک افسانه است که حقیقت ندارد. ای که به حقیقت نزدیک است، افسانه‌ی مربوط به قائن می‌باشد . چنین روایت شده که چون قائن برادر خود هابیل را کشت، دید که دو چشم درشت آسمان بر او خیره گردیده است. اگر او چشمان خود را می‌بست و سعی می‌کرد که بخوابد، باز هم آن دو چشم را می‌دید که بر او خیره می‌کردند . از خانه و مسکن خود مهاجرت کرد تا در جای دیگری سکنی گزیند به امید این که شاید از دست این دو چشم رهایی یابد ولی آن‌ها در هر او را تعقیب می‌کردند. آری این ندامت و پشیمانی قلبی او بود که او را نگران می‌کرد. پشیمانی گاهی شخص را به خودکشی و افسوس می‌آورد که در مورد یهودای اسخریوطی که عیسی مسیح را به دشمنان تسلیم کرد همین (انجیل متی ۲۶:۴۸) .

جوانی که در خانواده‌ی خوبی رشد یافته و تربیت شده بود به شهر
ترین مدارج لهُو و لعب

. یکروز که باران می‌بارید به ناچار به یک جلسه دینی رفت

تا باران او را خیس نکند. در پایان جلسه، واعظ مؤدبانه به او خوش
گفت، ولی او با خشونت پاسخ داد. تدریج تحت تأثیر کلمات مهرآمیز

واعظ نرم شد و شروع به شرح داستان زندگی خود کرد و به واعظ
:" به جهنم با من صحبت کنید زیرا من آن است این است

کاری که پشیمانی می‌کند. پشیمانی زندگی را در این دنیا به جهنم
مبدل می‌سازد و مکافات گناه در جهان آینده هرچه باشد؛ پشیمانی
قسمتی از آن مکافات است.

علاوه بر شرمساری و پشیمانی؛ عامل دیگر در ناراحت کردن قلب،
ترس از کشف شدن حقیقت امر و چون مردم

می‌ترسند که مبادا پرده از روی گناهان آنها برداشته شود لذا هزار جور
دروغ می‌گویند، به محاسبات خود دست می‌برند و چیزهای دور از
حقیقت در آن وارد می‌کنند. به مردم رشوه می‌دهند تا چیزی را که
می‌دانند، به دیگران نگویند و باز می‌ترسند که مبادا گناهان آنها آشکار
شود. ترس دیگر؛ ترس

خوب به یاد می‌کودکی وقتی مرتکب عمل خلافی می
طور از تنبیه پدرم بیم داشتم و آرامش فکر از من سلب می
وقتی که موضوع خاتمه می‌یافت. همین‌طور هم مردم از مکافات گناهان
خود می‌ترسند، خواه این ترس از دولت باشد، خواه از خدا.

ها از مجازاتی است که در دنیای آینده به انتظار آنها
می‌باشد و این ترس منتهی به ترس از مرگ می‌شود. این‌ها می
که خدا عادل است و نمی‌گذارد گناهی بدون مجازات بماند. این‌ها

می‌دانند که مرگ ها را به پیشگاه داور عادل می‌کشد جا برای حیات پر از گناه خود محاکمه می . ممکن است این‌ها خیلی از مرگ . یک کافر چنین گفت: "اگر من می‌دانستم که مرگ یک خواب جاودانی است، بسیار خورسند می‌شدم، ولی می‌ترسم که کتاب . اگر کتاب مقدس راست باشد؛ هرگونه امیدی از دست رفته است و من برای همیشه در گمراهی افتاده ."

یکی از دوستان من که پزشک می‌باشد، داستان مرگ یکی از مالکین ثروتمند را که در آخرین روزهای بیماری به مداوا مشغول بوده برای من بازگو کرد. این مرد ثروتمند در مدت عمر خود مرتکب ظلم‌های زیادی شده و از برکت قدرت و پول، مجازات هیچ‌یک از بدی‌هایش را ندیده بود لی می‌دانست که به زودی در پیشگاه محکمه‌ی عدل خدا باید حاضر . او در عالم ترس و وحشت به گریه می‌افتاد و فریاد برمی‌آوردی که؛ "خدا انتقام می‌کشد، خدا انتقام می‌کشد!" در حالی که هنوز این کلمات بر زبانش جاری بود، رخت به عالم دیگر کشید. آیا با این حس تقصیر و شرمساری، با این حس ندامت، با این ترس و وحشت دائمی، عجیب است که گناه‌کار آرامش قلب ندارد؟

- انحطاط اخلاقی

از نقطه نظر اخلاقی نتیجه‌ی گناه، انحطاط اخلاقی است. وقتی وبا در ناحیه‌ای شیوع پیدا می‌کند ابتدا یک نفر مبتلا به این بیماری می سپس دیگری و دیگری تا این‌که تمام آن جامعه مبتلا می . تأثیرات گناه هم در اخلاق و صفات انسانی همین تأثیر را دارد.

گناه با یک یل نفسانی یا شیطانی آغاز می شیطانی به میان می‌آید و بعد از آن، عمل شیطانی انجام می‌یابد. یک

عمل بد، عمل بد دیگری را در پی خ . های بد، نتیجه
عمل بد است و عمل بد منجر به عادات بد می .
اخلاق بد است و اخلاق شخص، رفته رفته خراب می . این انحطاط
قدری تدریجی است که خود شخص توجهی به آن ندارد. هر گناه از
گناه قبلی آسان نظر می‌آید و چون عادت در وجود رخنه کرد خیلی
سخت است که کسی آن را از خود دور سازد. همان‌طور که
عیسی مسیح می‌فرماید: "به شما می‌گویم هر که گناه می‌کند، غلام
"(انجیل یوحنا :) .

زمانی یک جنایت بزرگی انجام شده بود و مأمور آگاهی که کشف
قضیه برعهده او بود، فهمید که مجرم کیست. مشکل در آن بود که
این شخص را توقیف نماید، زیرا سروکله زدن با او بسیار خطرناک
. مأمور آگاهی برای این که ایجاد سوءظن جلوگیری کند با جانی
طرح دوستی ریخت و رفته رفته رشته‌ی رفاقت آن‌ها محکم شد تا جایی
که با جانی در موقع ارتکاب عملیات ناشایست، همراه او می
این نحو اعتماد او را نسبت به خود جلب کرد.

یک شوخی دست‌بند بر دست جانی گذاشت تا امتحانی
کرده باشد ولی به محض این که بند را زد، فوراً آن را قفل کرد و وی
را گرفتار ساخته، توقیف . عادت هم همین
بند می‌زند، خواه این عادت شرارت یا حرص یا خودخواهی یا
شهوت یا غرور باشد. روز به روز و قدم به قدم او را تحت اختیار خود در
می‌آورد تا این‌که وی را کاملاً و محکم در قید خود نگه دارد.
اخلاق شخص را تحت نفوذ خود قرار دهد رهایی از آن‌ها بسی دشوار
واهد بود. این عادات می‌خواهند همیشگی و دائمی باشند.
سخت می‌شود، ضمیر انسان تیره می‌گردد، فساد رخنه می‌کند، قدرت
و توانایی شخص در تشخیص بین حق و باطل از او سلب می‌گردد، تا این
که بالاخره هیچ تمایلی برای کار خوب و حق در او باقی نمی
"مرگ اخلاقی".

مردی که شست پایش مجروح و عفونی شده بود، برای عمل و معالجه نزد پزشکی رفت. پزشک به او گفت تنها راه علاج، بریدن انگشت می . چون این شخص مایل نبود شست خود را از دست بدهد بدین جهت خودش شروع به معالجه کرد ولی نتیجه‌ی مداوای او این بود که زخم پیوسته بدتر و بدتر می . بار دیگر با پزشک مشاوره کرد و پزشک به او گفت که دیگر تمام پایش عفونی شده و باید بریده شود ولی او حاضر نبود که پای خود را از دست بدهد. بدین جهت با کمال یأس جا رفت اما دید زخم پیوسته بدتر می . از این رو بازگشت و به پزشک گفت حاضر است پایش بریده شود، ولی در این موقع بیماری به ساق پایش سرایت کرده بود و پزشک به او گفت مجبور است ساق پای . ولی باز بیمار حاضر نبود ساق پای خود را از دست بدهد و به این جهت عمل نکرد و به خانه گشت و چون روز به روز بدتر می میم گرفت که دل از ساق پا بکند و بار دیگر نزد پزشک رفت. این بار به او اعلام شد که خیلی دیر شده است و دیگر نمی برای او کاری کند و طولی نکشید که این مرد تلف شد! همین‌طور وقتی انسان و صفات او را به کلی خراب می‌کند و بیماری روز به روز بر وسعت خود می‌افزاید تا بالاخره حیات شخص به کلی فاسد شود. " . آری، موت اخلاقی.

- بیگانگی از خدا

از نقطه نظر روحی نتیجه‌ی گناه، دوری و بیگانگی . تنها یک چیز است که می‌تواند انسان را از خدا جدا سازد، آن هم همان گناه . دا بدون تبدیل و تغییر همیشه با گناه معارضه می‌کند نمی . خدای تعالی همیشه و با آن مخالفت می‌نماید. از این رو وقتی کسی گناه می‌کند، ناچار خود

را از خدا جدا می‌سازد همان‌طور که اشعیاء نبی می‌گوید: "هان کوتاه نیست تا نرهند و گوش او سنگین نی . لیکن خطایای شما در میان شما و خدای شما حایل و گناهان شما روی او را از شما پوشانیده " (اشعیاء :) .

دو نفر که خیلی با یکدیگر دوست صمیمی در یک کار شرکت می‌کنند. یک روز این دو نفر بر سر حسابی با هم اختلاف پیدا می‌کنند و هر یک به دیگری نسبت دزدی می‌دهد. کلمات زننده و خشن رد و بدل می‌شود و قلب هر یک پر از نفرت و انزجار می . هر روز که می تیرگی بین آنها افزوده می‌گردد و تنها حرفی که این دو نفر به هم می‌گویند همان حرف‌های مشترک خود از دیگری بدگویی می‌کند، همسران ایشان از حرف هم ابا می‌کنند و اجازه نمی‌دهند که بچه‌هایشان با هم بازی کنند. بالاخره شرکت به هم می ! نه این دو شریک و نه خانواده‌ی آنها دیگر با هم معاشرت نخواهند داشت! همان‌طور که دو نفر دوست ممکن است سر اختلافات مالی بدین طریق از هم جدا شوند به همان نحو ممکن است غرور و خودخواهی و حب دنیوی، شخص را از خدا جدا سازد جا که دیگر طالب دوستی با خدا نباشد. در روزگار دیرین در بین یهودیان این بود که اگر کسی مبتلا به مرض جذام می باید فوراً خانه و خانواده‌ی خود را ترک گوید و برود خارج شهر در محلی زندگی کند و از تمام کسانی که نزد او عزیز بودند، بگسلد زیرا مرض او مسری است. همین‌طور هم مرض گناه، انسان را از خدای قدوس جدا می .

هر گناه مثل قدمی است که انسان برمی‌دارد تا او را دورتر ببرد و هر قدر که انسان از خدا دور شود به همان درجه بازگشت برای او مشکل است و از میل و رغبت او به بازگشت به سوی خدا می‌کاهد. ترس از این است که روزی فرا رسد که انسان عالمأ و عامداً پشت به

کند. این است مرگ روحانی زیرا " .
باشد، روح و جوهر آن جدایی از خداست.

- نتایج اجتماعی

ظاهراً تمام نتایجی که از ارتکاب گناه برشمردیم، کفایت می‌کند ولی نتیجه‌ی گناه به این محدود نمی‌گردد. کار محدود می‌شد خوب بود ولی بدبختانه دامنه‌ی گناه توسعه می‌یابد و در زندگی دیگران نیز تأثیر می‌راند. ها را به همین نحو رنج می‌دهد.

در زمان قدیم این موضوع را با این م. ل توضیح می‌دادند که؛ "شخصی با کشتی مسافرت می‌کرد و او را دیدند که زیر تخت می‌کرد، چون یکی از کارگران در مقام اعتراض برآمد، وی چنین جواب داد: "این موضوع به شما چه مربوط است! من زیر تخت خود را سوراخ می‌کنم!" درست است که سوراخ در زیر تخت ، ولی آب اگر از این منفذ وارد می‌شد، تمام کشتی به خطر می‌افتد.

من ممکن نیست که مرتکب خطایی شوم و زیان این خطا به دیگران رسد. نتایج گناه همان قدر که خصوصی و شخصی است، اجتماعی هم هست.

- به وسیله‌ی وراثت

یکی از غم‌انگیزترین نتایج گناه را به خوبی می‌توان مشاهده کرد که آثار آن از پدر به پسر یا از مادر به دختر به ارث می‌رسد. همان‌طور که چهره و قیافه‌ی طفل به پدر و مادر خود شباهت پیدا می‌کند، به همان

طریق هم می‌توان علائم و تشابهات اخلاقی را بین والدین و اطفال آنها دریابیم. چه در والدین عادت بوده در حیات اطفال به شکل یک تمایل تظاهر می‌کند. وی در حالی شروع به زندگی می‌کند که نواقصی دارد اگر با این تمایل نچنگد و بر ن چیره نشود، او هم همان اخلاق را پیدا خواهد کرد که والدینش واجد آن بوده .

ماهی‌گیری بود بیکاره موسوم به ژوک و پنج دختر داشت که همه‌ی ها زنان ناقابلی بودند. از این خانواده هزار و دو بیست نفر به وجود آمده است که دو بیست نفر ها با افراد خارج از فامیل ازدواج کرده . از این هزار و دو بیست نفر؛ صد و سی نفرشان جنایت‌کار، شصت نفر از آنها دزد، هفت نفر آدم‌کش و سی صد و ده نفر کلاه ! چهار صد و چهل نفر آنها از بیماری‌هایی که در اثر بدکاری مبتلا شده می ! نصف زنان این خانواده بدکاره بودند! فقط بیست نفر از مردها به دنبال حرفه و کار رفتند و ده نفر از این بیست نفر هم حرفه‌ی خود را عجیبی از والدین به بچه‌ها رسیده است!

این است معنی و مفهوم آیه‌ای که در دومین حکم از احکام ده ی موسی مندرج گردیده است: " ها سجده مکن ها را عبادت منما، زیرا من که یهوه، خدای تو می ، خدای غیور هستم، که و چهارم از آنانی که دارند می‌گیرم." (:) .

- به وسیله‌ی محیط

گناه تنها به وسیله‌ی اصل وراثت، آثار فاسد کننده و مخرب خود را از شخصی به شخص دیگری انتقال نمی‌دهد، بلکه به وسیله‌ی محیط نیز همین نفوذ و تأثیر را می‌نماید. این آثار از شخص شروع شده و دامنه‌ی آن تا به اجتماع نیز کشیده می و به وسیله‌ی اجتماع به افراد دیگر منتقل می . همان‌طور که پشه‌ی مالاریا اگر کسی را که مبتلا به این

بیماری باشد بگزد، حامل میکروب این بیماری می‌شود، به همین نحو هم عامل گناه، مفسد گناه را به حیات کسانی که با او حشر و نشر دارند نفوذ می‌دهد.

بعضی از گناهان فقط نتیجه‌ی محیط و زندگی هستند. اگر کسی فحش و ناسزا از دهان کسان دیگر نشنیده باشد، چه‌طور ممکن است زبان خود را به فحش و ناسزا بیالاید؟ چه کسی ممکن است دست به قمار آلوده کند اگر رفقای قمارباز نداشته باشد که با ایشان بازی کند؟ چه کسی ممکن است مست شود اگر کسی به او مشروب نفروشد؟ یکی از غم‌انگیزترین تأثیرات محیط اجتماعی آن است که کودکان کمال سهولت عادات بد اطرافیان خود را فرا می‌گیرند! اطفال چه زود یاد می‌گیرند از دیگران تقلید کنند! ها به بزرگ‌ترهای خود می‌گویند گوش می‌دهند و آن می‌شنوند تکرار می‌کنند و به آن‌چه که می‌بینند عمل می‌کنند. خیلی زود دروغ گفتن را یاد می‌گیرند و فحش دادن و عصبانی شدن را زود فرا می‌گیرند!

در یکی هایی که داشتم، شخصی داستانی برایم نقل کرد که آن را از ناخدای کشتی محل وقوع حادثه شنیدم. با این کشتی یک مادر و دو کودک مسافرت می‌کردند که یکی از کودکان پسری بود ده ساله و دیگری دختری بود چهار ساله. وقتی که دختر بچه گریه می‌کرد، مادر با تهدید و ترس او را آرام می‌کرد و به او می‌گفت: "اگر ساکت نشوی، تو را از دریچه به دریا می‌اندازم!" در بچه هم از ترس ساکت می‌شد و گریه نمی‌کرد! یک روز مادر از سر میز ناهار به اتاقش رفت و پسرش را تنها دید. از او پرسید: "خواهرت کجاست؟" "خواهرم شروع به گریه کرد، به او گفتم گریه نکن و آرام باش والا تو را از دریچه به دریا می‌اندازم!" اما او ساکت نشد و من هم او را به دریا انداختم. این پسر بچه کاری را کرد که از مادرش آموخته بود!

به همین طریق افراد جوان تحت تأثیر رفقا و دوستان خود قرار می‌گیرند. شخص جوانی به مهمانی می‌جا رفقاییش به او تعارف می‌کنند که یک گیللاس مشروب بنوشد و او در اثر اصرار ها، تسلیم می‌.

این شخص از این نقطه شروع کرده و جلو رفته و هر بار بیش از پیش ! یک شب که تحت تأثیر الکل قرار گرفته درصد برمی‌آید که اتومبیل خود را براند، ولی نمی‌کند و در نتیجه با اتومبیل دیگری تصادف می‌کند و باعث می‌شود چندین نفر زخمی و دو نفر جان دهند! این اشتباه از کیست؟ تقصیر، تنها متوجه این جوان نیست که مست شده بلکه اشخاصی که مشروب را در کارخانه تهیه کرده ! ها که مشروب را فروخته ! رفقاییش که برای ی اول او را وادار به نوشیدن نموده‌اند، هم اند و اجتماعی که این جریان‌ها را اجازه می‌دهد، معصوم و قابل عفو نیست! بدین طریق ما در گناهان دیگران شرکت می‌کنیم و دیگران در گناهان ما شرکت می‌کنند.

در دریا حیوانی زندگی می‌کند به نام اختاپوس و دارای هشت پا می‌باشد که از هر سوی او دراز شده است. هر موقع حیوان دیگری به سمت او نزدیک شود، وی بازوها را دراز می‌کند و حیوان مزبور را به سوی خود می‌کشد و آن را در هم شکسته می‌کشد و از آن تغذیه می‌کند. گناه هم در اجتماع همین حالت را دارد و دامنه‌ی آن از هر سو می‌شود و مردم را از هر سو به هلاکت و نابودی می‌کشاند.
"مزد گناه در حقیقت موت است!"

هنوز یک نتیجه‌ی دیگر از گناه باقی می‌ماند که سزاوار است آن را در این‌جا شرح و بسط دهیم و آن هم عبارت از آثاری است که از گناه باقی مانده و ادامه می‌یابد. آثار گناه نه تنها از هر سو در اطراف گستر می‌یابد و تمام محیط زندگی را مسموم می‌سازد بلکه این آثار باقی می‌ماند و ادامه پیدا می‌کند. ممکن است گناه‌کار از گناه خود توبه کند و آن را کنار گذارد ولی با کمال تأسف مشاهده می‌نماید که نتایج گناه او ادامه می‌یابد. خدا و انسان ممکن است هر دو گناه را ببخشند ولی نتیجه‌ی آن منقطع نمی‌شود. این آثار مانند سالک یا آبله که ممکن است بیماری مداوا شود ولی صورت شخص در تمام عمر بد نما می‌آید آثاری از بین نمی‌رود. شخص ممکن است عادت تریاک کشیدن را ترک کند ولی ترک تریاک، صحت از دست رفته را به او باز نمی‌دهد. رفته را باز نمی‌دهد. اراده‌ی ضعیف شده را نیرومند نمی‌کند! ممکن است من راجع به کسی اخبار کذبی منتشر کنم که حیثیت و شرافت او را لکه‌دار سازد ولی توبه و انابه‌ی من، آبروی او را باز نمی‌دهد. من ممکن است کسی را فریب دهم و از آن توبه کنم و از او طلب بخشش نمایم ولی این توبه و آمرزش، او را نسبت به من جلب نمی‌کند! یک نفر می‌فروشد یا یک زن بدکار ممکن است مشمول رحمت و بخشش الهی شود ولی این توبه و انابه، جوان‌هایی را که در اثر بدکاری آن‌ها گمراه شده‌اند، نمی‌بخشد! ممکن است ایمان خود را منکر شوم و عده‌ای را به بی‌اعتقادی بکشانم و بعد توبه نمایم ولی توبه‌ی من و اشک‌های پشیمانیم، آن‌ها را به سوی ایمان باز نخواهد آورد.

یکی از وحشتناک‌ترین مسائل گناه، ادامه‌ی گناه است که نتایج حاصله به وسیله‌ی دیگران ادامه یافته و باقی می‌ماند ولو این‌که شخص کار با خلوص نیت از گناه خود توبه کرده باشد.

گناه چه چیز وحشت‌انگیزی است! قدر زهرآگین است! مخرب و ویران کننده است! نتایج آن چه قدر کشنده است! گناه، تقصیر و آلودگی و شرم و ندامت به بار می‌آورد. شخص سلب می‌کند. گناه، مانند یک مرض عفونی و کثیف در حیات انسان توسعه می‌یابد. گناه، اخلاق و خصائص را فاسد می‌کند. را غلام می‌سازد و به بردگی می‌کشاند. می‌سازد و نارضایتی خدا را برای شخص فراهم می‌کند. گناه، در حیات دیگران نفوذ می‌کند و آنها را مسموم ساخته حیات آنها را هم فاسد می‌کند. اگر کسی از گناه توبه کند و آمرزیده هم بشود، باز آثار آن محو نمی‌شود و باقی می‌ماند. در حقیقت مزد گناه، موت است! به همین جا ختم می‌شود، نصیب ما چه انگیز می‌آورد! "زیر همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند." (رومیان : ۱۱)

شکر و سپاس خدا را برای بقیه‌ی این آیه که به ما امید نجات می‌دهد تا از چیزی که به این اندازه نابود کننده و کشنده است رهایی یابیم. اجازه دهید تا تمام آیه را دوباره نقل کنم: "زیرا مزد گناه موت است! نعمت خدا، حیات جاودانی در خداوند ما عیسی مسیح می‌باشد." (رومیان : ۸)

معنی

"اگر کسی از سر نو مولود نشود، ملکوت خدا را نمی‌تواند دید."
(انجیل یوحنا :)

تاکنون در مورد گناه صحبت کردیم و بررسی کردیم که گناه عبارت
فقدان هماهنگی با خدا، مخالفت با اراده‌ی او و کژی در زندگی.
دیدیم که گناه از تمایلات قلبی جا سرچشمه می‌گیرد و منجر به
اعمال زشت می‌شود. همچنین بررسی کردیم که گناه منجر به نتایج
انگیزی در زندگی شخص گناه‌کار و همچنین زندگانی اشخاص
دیگر در پیرامون او می‌شود. اکنون با شادی و سرور به مطلب شیرینی
می‌پردازیم و آن موضوع " " .

چون به ماهیت و نتایج وحشت‌انگیز گناه پی‌بردیم، بلافاصله این سوال
پیش می‌آید که آیا راه نجات و رهایی از گناه وجود دارد یا نه؟
دارد پس نجات چیست و آن را چگونه می‌توانیم
شکر که راه نجات و رهایی از گناه در این قسمت می‌خواهم
به این پرسش پاسخ دهم که: "نجات چیست؟"

- نجات چه نیست

به موضوع نجات به قدری اشتباهات و سوء تعبیرات هست که می‌خواهم ابتدا بعضی از این تصورات غلط را مورد بحث قرار دهم تا راه را برای فهم صحیح نجات باز کنم و نشان دهم که نجات در واقع چیست!

- نجات عبارت از داشتن اعتقادات صحیح نیست

ای عقیده دارند که اگر اعتقادات صحیحی داشته باشند، همین برای آنها نجات هست. ها باید به خدا ایمان داشته باشند. داشته باشند که خدا یکی است، مقتدر و حکیم و عادل و بخشنده . باید اعتقاد داشته باشند که خدا پیغمبرانی برگزیده و به جهان فرستاده تا بشر را تعلیم دهند و اراده‌ی خدا را بشناسانند و باید این فرستادگان را به عنوان رسولان خدا قبول کنند. باید معتقد باشند که بعضی از کردارها در نزد آیند است و بعضی بد و ! باید به دنیای آینده اعتقاد داشته باشند که در آن عادلان با شادمانی و خوشی خواهند زیست و ظالمان به عقوبتی که سزاوار باشند خواهند رسید.

من تصدیق می‌کنم که باید به همه‌ی این چیزها و بسیاری از چیزهای دیگر ایمان داشته باشیم. ات ما اهمیت خاصی دارد. ممکن است منجر به زندگی غلط شود ولی اعتقاد صحیح، نجات نیست.

من اشخاص زیادی را می‌شناسم که اصول صحیح را به کار می‌کنند اما مطلوب عالی دارند ولی اعتقادات خود و کمال مطلوب عالی خود را می‌فهمند. بسیاری از آشنایان من عقیده دارند که دروغ گفتن کار زشتی است ولی در هر موردی که از دروغ بتوانند فایده‌ای ببرند، اعتقاد؛ آنها را از آلودن زبان به دروغ باز نمی‌!

دیگران عقیده دارند که خدعه و فریب، کار بدی است ولی باز فریب می‌دهند! از هم کسانی هستند که از زشتی گرفتن صحبت می‌کنند اما خودشان مرتکب این عمل زشت می‌! گوستین که یکی از اسقفان مشهور در قرن پنجم میلادی بود، حکایت می‌کرد که چگونه همیشه دعا می‌کرد: "آه، خدایا مرا طاهر ساز". ولی باز در اعماق قلبش می‌: "لی نه حالا!" کمال مطلوب او پاکی بود اما کمال مطلوب وی در آن ایام در زندگی او بسط و نفوذ پیدا نمی‌کرد! این ترتیب مشاهده می‌شود که افراد زیادی اعتقادات صحیح و کمال عالی دارند ولی این اعتقادات و کمال مطلوب مؤثر و نافذ نیست. از این رو واضح است که داشتن اعتقادات صحیح به خودی خود شخص را از گناه نجات نمی‌دهد.

- اجرای مراسم نیست

ای عقیده دارند که نجات عبارت است از اجرای برخی از مراسم و دعاهاى مذهبی از قبیل نماز خواندن، حضور در مجامع دینی، گرفتن، خیرات و مبرات، زیارت اماکن مقدسه و انجام اعمال ریاضت. دعاهاى مذهبی با یک روح سالم و قلب پاک انجام شود، ارزش بسیاری دارد ولی اجرای آنها به خودی خود شامل نجات نیست. بسیاری هستند که با دقت شایانی در اجرای این نوع مراسم شرکت می‌جویند ولی با وجود این ترتیب زندگی آنها رو به بهبودی نمی‌.

یک راهزن مشهور، هر شب مرتباً هم می‌ها و مسافرین حمله برده و آنها را غارت نمایند، ولی خود او صبح زود از خواب بیدار می‌شد تا نماز بخواند و به محض این که نمازش تمام می‌، هم‌دستان خود را احضار کرده می‌: "ها؛ دیشب چه به دست آوردید؟" او تقسیم می‌کردند!

از ای جا واضح می‌شود که نماز به خودی خود نمی
گناه نجات دهد. سینگ همان درویش هندی مسیحی که
شهرتی به دارد، حکایت می‌کند که روزی در سواحل رود گانگ
ای را دید که دور یک اند و این مرد دست خود را بالای
سادو از دور چنین تصور کرد که او مردم را برکت
می‌دهد ولی چون نزدیک شد، دید که بازوی این مرد خشکیده و
بی‌حرکت مانده است به طوری که قادر نیست آن را حرکت دهد!
از این شخص پرسید چه پیش آمده که بازویش این
: "من با این دست خیلی دزدی‌ها کرده
ولی روزی سید که تصمیم گرفتم آن را ببرم یا کاری کنم که بی‌فایده
باشد، پس مطابق تعلیم معلم خود آن را بلند کرده آن‌قدر به یک حالت
بالای سرم ام تا این که خشک شده و حالا به این موضوع
افتخار می‌کنم. : "من حوصله و شهامت شما را تحسین
می‌کنم اما برای شما خیلی متاسفم زیرا شما یکی از عطایای خدا را
فاسد کرده‌اید! شما می‌بایستی با این دست دیگران ر کمک کنید.
ن، مسیح فرمود: "اگر دست راستت تو را بلغزند قطعش کن". ولی
داشت این بود که شخص افکاری را که تحت تأثیر آنها
دست به کارهای ناشایست می

مرد چون این را شنید بر سادو برآشفت و اگر دستش کار می‌کرد او
را آزار می . از این رو معلوم می‌شود که اعمال ریاضت نمی
شخص را از گناه و غضب و عصبانیت برهاند. همه‌ی ما، بسیاری را
می‌شناسیم که ولع زیادی به انجام مراسم دینی دارند ولی با وجود این،
اسیر انواع گناه هستند!

یکی از عللی که امروزه عده‌ی کثیر مردم از دین، اعراض کرده‌اند این
است که می‌بینند مردان و زنان زیادی با نهایت امانت تمام این مراسم
جا می‌آورند ولی زندگی آنها هیچ نوع شادمانی و مزیتی ندارد.

این‌ها همه از خود می‌پرسند که دین چه فایده‌ای دارد؟ اجرای مراسم دینی هر قدر به خودی خود خوب باشد، شامل نجات نیست.

- رهایی از مجازات گ نیست

ای گناه را فقط و فقط از لحاظ مکافاتی که دربر دارد در نظر می‌گیرند. این‌ها می‌دانند هر گناهی مستحق مجازاتی است و فکر آن‌ها این است که چه از زیر بار این مجازات، شانه خالی کنند. حقیقت این موضوع که مرتکب گناه شده و اخلاق و صفات خود را فاسد کرده خدا دور افتاده و دیگران را وادار به ارتکاب گناه کرده‌اند، تأثیری در دل آن‌ها ایجاد نمی‌کند بلکه تنها چیزی که باعث نگرانی آن‌ها می‌شود، مجازاتی بوده که می‌بایست به دنبال گناه بیاید. این‌ها چه‌طور می‌توانند از زیر مجازات شانه خالی کنند؟ اگر همین‌قدر بتوانند از دست این مجازات رهایی یابند، به نظر خودشان دیگر نجات یافته .

این اشخاص مرا به یاد وضع بعضی از شاگردانم، موقعی که در مدرسه درس می‌مید، می‌دید. ها بداخلاقی و بدرفتاری می‌کردند و وقتی برای تنبیه حاضر می‌شدند، تقاضا می‌کردند که همان یک ها صرف . اصل موضوع یعنی بدرفتاری و نقض ها را ناراحت نمی‌کرد! تنها موضوعی که به خودشان مربوط می‌دانستند این بود که تنبیه شوند! مطمئن بودند که یک روز دیگر هم خطای‌شان آشکار نمی‌شود، بار دیگر باز هم ابائی از ز ! گاهی از والدین خود تقاضا می‌کردند که بیایند و ها تنبیه نشوند! به یاد می‌آورم پسری را که دائماً وقت خود را تلف می‌کرد و در تمام سال کار خود را انجام نمی‌پایان سال، نمرات خوبی نداشت و مجبور بود یک سال دیگر هم در همان کلاس بماند! با این وجود تقاضا می‌کرد اجازه دهیم او به کلاس بالاتر ! حتی پدرش را به مدرسه آورد تا او تقاضا کند که پسرش را در

کلاس بالاتر بپذیریم! آن پدر می برای پسرش مایه‌ی خجالت است که در یک کلاس دو سال بماند. او می‌گفت که این عمل باعث می که فرزندش دلسرد شود و دیگر خوب کار نکند! پسرش به کلاس بالاتر رود، می‌کوشد تا جبران کند. اما من می که این عمل نه تنها موافق قوانین مدرسه و اصول اخلاقی نیست بلکه برای خود شاگرد هم خوب نیست. تنبلی را نمی کرد.

ای نیز تصور می‌کنند نجات مفهومی این است که از مجازاتی که هاست فرار کنند و در تمام مدت عمر خود، هر کاری که دلشان می‌خواهد انجام دهند تا این‌که بالاخره به گونه‌ای از دست مجازاتی که شایسته‌ی آن هستند برهند!

این است طرز فکر آنها راجع . شاید آنها هم مانند آن ظر هستند تا کسی برای آنها در حضور خدا شفاعت کند! حتی فرضاً اگر خدا چنین شفاعتی را بپذیرد باز این بخشایش، نجات نیست زیرا نجات کیفیتی است عمیق‌تر و بسیار پر معنی از رهایی از

- به معنی رفتن به به نیست

چه بسیاری از اشخاص دنبال آن می‌باشند این است که در این دنیا هر کاری که دل می‌خواهد بکنند! دروغ بگویند، فریب دهند هر جور لهو و لعب بروند و پس از آن به طریقی مثلاً با توبه کردن در آخرین نفس یا با شفاعت به طوری که ذکر کردم خود را به به ! ها چنین وضعیتی را برای خود خیلی مناسب می فکرشان راجع به نجات این است که خود را در بهشت وارد کنند. ولی از بهشت کسانی لذت می‌برند که آماده‌ی زندگی در بهشت شده باشند.

یک گو یا دزد چه لذتی از بهشت می‌تواند ببرد، فرضاً که ی ورود به بهشت را به دست آورد؟ یک نفر آدم ریاکار و یا بی چه بدبختی و ناراحتی از این بزرگتر خواهد بود که در پیشگاه خدای قدوس و منبع محبت حضور پیدا کند؟ فرض کنیم در شهری عده‌ای علماء و دانشمندان زندگی می‌کنند که هر ماه یکبار دور هم جمع می‌فلسفی یا علمی را مورد بحث و مذاکره قرار دهند. در این شهر آدم بی سواد و عامی وجود دارد که ناگهان مبالغ هنگفتی ثروت را به ارث می‌برد و دولت‌مند می‌شود به تصور این‌که اگر بتواند در مجمع این علماء شرکت کند بر شأن و مقام او خواهد افزود! او از عالمی تقاضا می‌کند که وی را با خود به یکی از جلسات ببرد. چیزهایی که خوانده می‌شود و مطالبی که مورد بحث قرار می‌گیرد هیچ چیز نمی‌فهمد. وقتی ی موضوعی که مطرح هست می‌و خجالت اعتراف کند که موضوع مافوق فهم و ادراک اوست! حال می‌شد که جلسه هر چه زودتر به پایان رسد تا از حضور گروه دانشمندان بگریزد! باید یقین بدانیم که بعد از آن دیگر او آرزو نخواهد کرد که در جلسات مزبور حضور پیدا کند. یک ی کار یا جبار و ستمکش هم همین حالت را . موقعی که در بهشت حضور پیدا می‌کند (اگر چنین آدمی به بهشت راه یابد) را بیگانه می‌بیند، مترصد است تا هر چه زودتر از این محیط فرار کند.

ها آورده‌اند که درنایی در گل و لای با چنگ بر گل میزد و دنبال کرم و حشرات به هر سو می‌گردید. در این هنگام قویی زیبا و سفید در آن حوالی فرود آمد. درنا نگاهی به قو کرده گفت: "شما از کجا ید؟" : "من الساعة از بهشت پرندگان آمده ."

پرسید: "بهشت پرندگان چیست؟" : "بهشت پرندگان محل کشی است که سراسر آن را درختان سبز و خرم و گل‌های وشانیده و نهرهای آب در آن روان است." پرسید: "آیا در این بهشت هم مثل این لای وجود دارد؟ قو جواب داد: "البته که

نیست." : "پس شما بهشت خودتان را برای خود نگه دارید زیرا من چنین بهشتی را نمی‌خواهم."

آدمی هم که دارای فکری ناپاک و قلبی است بیش از درنا خواستار بهشتی نیست که آنجا همه پاکی و محبت است بلکه چنین آدمی ترجیح می‌دهد در همان جایی که هست بماند و هایی که مثل خود او هستند در غرقاب شهوات پست و ناهنجار بدون شک کسانی که از گناه نجات یافته‌اند به بهشت راه می‌یابند ولی راه یافتن به بهشت، نجات نیست.

- نجات چه هست!

من بطور مبسوط در این نکته بحث کرده‌ام که نجات چه نیست ولی اکنون ببینیم که نجات چه هست. در آیه‌ای که در مقدمه‌ی این فصل ذکر شده دیدیم که عیسی مسیح فرموده است: "اگر کسی از سر نو مولود شود، ملکوت خدا را نمی‌تواند دید" (انجیل یوحنا :). ملکوت خدا یا تسلیم شدن و سر نهادن به شرایع الهی در نظر عیسی مسیح عبارت از نجات بوده و وی این را تولد تازه می‌هیچ طریق بهتری برای تشریح ماهیت نجات ندارم.

ن و واجد شدن حیات تازه. هنگامی که طفل قدم به دنیا می‌گذارد، شروع به زندگی تازه می‌کند یعنی های تازه، بازوان تازه و ساق پاهای تازه. خلاصه، هر یک از اعضای او و تجربیات تازه‌ای در جلو دارد. او باید خوراک خوردن، خوابیدن، بازی کردن، راه رفتن و حرف زدن را بیاموزد. به همین نجات عبارت است از تحصیل حیات تازه، نه حیات جسمانی بلکه حیات روحانی و ی. حیات کهنه پشت سر گذاشته می‌تغییر و تحول عظیمی حادث می‌گردد و حیاتی پیدا می‌شود که در آن همه چیز

. تمایلات تازه، اشتیاق‌های تازه، افکار و هیجان‌های تازه، کمال
. بهتر است که
ای در این‌جا برای توضیح مطلب و موضوع این تغییر و دگرگونی را
ذکر کنیم.

چند سال پیش در ماه آوریل از دمشق به سوی بیروت رهسپار بودیم.
هنگامی که به قله‌ی جبال لبنان رسیدیم، برف به شدت می‌بارید
راهی که می‌رفتیم فقط تا چند متری جلوی خود را می‌توانستیم ببینیم.
هوا مثل چله‌ی زمستان بود. یک کیلومتر یا کمی بیشتر نرفته بودیم که
به سرازیری جاده‌ی کوهستانی رسیدیم ولی طوفان، ساکت و برفی
. کمی جلوتر، آفتاب می‌درخشید و هوا روشن و گرم بود. کمی
پایین‌تر رفته، دیدیم که گل‌ها شکوفه کرده و میوه‌ی درختان در شکوفه‌ها
نمایان است. پای کوه مزارع سبز و خرم دیده می‌شد زیرا هوا گرم بود.
آری در فاصله‌ی کوتاهی زمستان قله، مبدل به بهار گردیده بود.

داستان دیگر، سرگذشت یک اسکاتلندی است که نابینا به دنیا آمد و
چون به سن رشد رسید در اثر یک عمل معجزه‌آسا، بینایی خود را باز
یافت. دنیا برای او دنیای دیگری شده بود و می‌گوید: "آه، دنیا این
قشنگ است؟ چه کسی فکر می‌کرد دنیا به این زیبایی باشد!"
تغییر عظیمی در زندگی یک ! تاریکی به سوی نور، از سیاهی به
زیبایی، از بیکاری به کار و از اسارت به آزادی! تغییر و تحول از حیات کهنه
به حیات تازه هم که عین نجات است همین‌طور می‌باشد و گاهی این به
تدریج صورت می‌گیرد. ی کوه لبنان به قدری تدریجی است که
شخص نمی‌تواند بگوید تغییر در زندگی او کی پدید آمده. با وجود این با
کمال خوبی تغییر سرمای زمستان را به آرامش و زیبایی. گرمی بهار را
حس می‌کند. گاهی این تغییر در زندگی او العینی
می‌آید مثل باز شدن چشم آن مرد نابینا. تاریکی با چنان سرعتی جای
خود را به نور می‌دهد که شخص برای همیشه به آن روز معین نگرسته

و آن را روز تولد روحانی خود می . حصول حیات تازه و این تغییر،
خواه تدریجی و خواه فوری باشد، همین عبارت است از نجات.

اینک می‌خواهم قدری بیش‌تر در پیرامون حیات تازه توضیحاتی دهم:

- حیات جدید و تجربه‌ای روحانی

این تغییر، تغییر خارجی نیست بلکه تغییر داخلی است. این تغییر،
تغییر شغل و کار نیست. گرچه ممکن است مستلزم چنین تغییری باشد
ولی در صورتی است که شغل و کار قدیم برای دیگران زیان
. این تغییر عبارت است از تحول در قلب و تحول در حیات باطنی و
مفهوم آن برقراری روابط تازه است با خدا. به جای این که حیات شخص
در نتیجه‌ی گناه از خدا دور شود، روز به روز به خدا نزدیک‌تر می .
جای این که شخص در صدد باشد که خدا را کنار بگذارد، میل کند که
حضور او را احساس نماید. به جای این که شخص نماز بخواند تا یکی از
کام را اجرا کرده باشد تا بدین‌وسیله رضایت خدا را جلب نماید، در نماز
خود خدا را می‌جوید زیرا مایل است که با خدا رابطه‌ی نزدیک داشته
. این شخص سعی می‌نماید تا مطابق میل خدا عمل کند و آن
را دوست دارد او نیز دوست بدارد و از آنچه خدا بیزار است دوری جوید
زیرا به خدا اعتماد و اطمینان دارد. ایمان دارد که اراده‌ی خدا بهترین
است برای زندگی. ای نسبت به خدا
پدید می‌آید که شخص را به جایی می‌کشاند تا او را خدمت کند و
ملکوت وی را بالا برد. ی این حیات به سر آید، تمایلی در
شخص پیدا می که به آسمان رود، نه این‌که در بهشت به تمام
تمایلات بشری خود برسد بلکه به این نیت که به خدا نزدیک
جا بهتر از آنچه در زمین ممکن باشد وی را خدمت کند.

- نجات، یک تجربه‌ی اخلاقی است

نه تنها در درون انسان قلب تازه‌ای پدید می‌آید بلکه در حیات خارجی او، زندگی نوینی آغاز می‌شود. نه تنها . . . پیدا می‌کند بلکه نظر او درباره‌ی هم‌نوعان خود هم عوض می‌شود. . . . جای این‌که شخص در همه‌ی عمر خود، سرگرم لذت‌های خود و منافع خود و ترقی خود باشد، افکار و تمایلات او توسعه یافته تا حدود زندگی دیگران نیز می‌شود. . . . میل پیدا می‌کند که آن‌ها را خدمت نماید و به آن‌ها کمک کند. . . . میل است کسانی را که در رنج و الم هستند از دست غم برهاند. . . . میل دارد در بردن بارهای گران شرکت جوید و میل است کسانی که خدا را نمی‌بینند به خدا رهبری کند. . . . ضی که مدعی یافتن حیات تازه هستند گاهی می‌پرسند این تحول چه تغییری در نحوه‌ی زندگی آن‌ها پدید آورده است؟ وقتی به من می‌گویند قبلاً هیچ‌کس میل نداشت به هم‌نوع خود کمک کند ولی اینک تمایل زیادی در این قسمت پیدا کرده‌اند، می‌دانم ادعای آن‌ها بی‌اساس نیست. . . . هم‌چنین در زندگی نوین نظریه‌ی نوینی در مورد گناه پدیدار می‌شود. . . . به جای این‌که شخص به آن تمایل داشته باشد نسبت به آن احساس تنفر می‌کند و به جای این‌که تسلیم گناه شود، با آن می‌جنگد. . . . آدمی که قبلاً غلام گناه بوده اینک بر گناه ظفر یافته است. . . . قبلاً توضیح دادم که نجات عبارت نیست از رهایی از مکافات گناه بلکه گاهی مفهومی عمیق رهایی

می‌گردد، گناه را فراموش می‌کند، عادات دیرینه متروک می‌شود. . . . نوین جای آن‌ها را می‌گیرد. به تدریج آثار و علائم و صفات و خصایل نوین در شخص آشکار می‌گردد تا این‌که تمام حیات و زندگی در معرض تحول و دگرگونی قرار می‌گیرد. نجات، چنین است.

- نجات، حیات جاودانی است

حیات جدید غالباً در انجیل تحت عنوان "حیات جاودانی" ذکر می‌شود. . . . از این عبارت بعضی چنین می‌فهمند که حیات جاودانی است

بعد از مرگ و تعلق به دنیای آینده دارد ولی این تعبیر مبنی بر اشتباه بزرگی است! وای بر حال ما اگر پیدا کردن نجات برای ما به وقتی محول شود که از این جهان رخت بر بندیم یا محول به روز رستاخیز شود. نیازمند چیزی هستیم که همین امروز آن را در اختیار خود داشته باشیم نه چیزی که فردا در دسترس ما قرار می‌گیرد. ما نقد می‌خواهیم نه نسیه و خدا را شکر که می‌توانیم آن را نقد به دست آوریم. نجات چیزی است که هر لحظه خواهان آن باشیم، می‌توانیم آن را به دست آوریم. "اینک () ی دوم قرن‌تیان (:)".

ما در یک لحظه یا در یک ثانیه می‌توانیم وارد راه نجات شویم، آن تغییراتی که توضیح داده‌ام متدرجاً صورت می‌گیرد. این تغییر و تحول در تمام مدت عمر ادامه پیدا می‌کند. شخص پیوسته به خدا نزدیک می‌شود و خصائل و صفات او هم روز به روز به درجه‌ی کمال نزدیک می‌شود ولی درجه‌ی کمال تا حیات آینده‌ی انسانی به حصول نمی‌پیوندند. در دنیایی برتر و والاتر است که آنچه در این دنیا آغاز گردیده کامل می‌شود و تحول به حد کمال می‌رسد. چون حیات روز شروع به خدای جاودانی بستگی دارد و دامنه‌ی آن تا ابدیت کشید می‌شود، از این‌رو در حقیقت حیات جاودانی است.

اینک می‌خواهم داستانی از وقایع حقیقی زندگی ذکر کرده و به آن وسیله تشریح کنم که نجات چیست. هفتاد سال پیش، در یکی از های پست شهر لندن پسری قدم به عرصه‌ی وجود گذاشت که دوران کودکی او به ولگردی در کوچه‌ها و با اطفال بدی که تنها هم‌بازی او بودند گذشت! خیلی زود دزدی را یاد گرفت سالگی برای نخستین بار به زندان اعزام شد! وقتی که از زندان بیرون آمد به کار دزدی خود ادامه داد! ای می‌شد و صبر می‌کرد تا صاحب مغازه با مشتری گرم صحبت و معامله شود، صندوق جسته هر دو دست خود را پر از پول می‌کرد و پیش از این‌که صاحب مغازه بتواند اقدامی کند فرار می‌کرد. در سن چهارده سالگی

ی خالی کردن یک دکان جواهر فروشی را به اتفاق چند تن از رفقای خود کشید! در دل شب وقتی آن‌ها بیرون مغازه ایستاده کشیک می‌دادند، وی داخل مغازه شد و وقتی که از آنجا بیرون می‌گریباننش به دست پاسبان افتاد و محکوم به پانزده ماه حبس شد! مرخصی از زندان، مرتباً دست به دزدی می‌گذاشت! گاهی گرفتار می‌چند صباحی به زندان می‌افتاد و گاهی کار خود را بدون این‌که گرفتار می‌شد. بدین طریق ها پس از دیگری گذشت تا این‌که بالاخره جزء جنایت‌کاران مشهور در آمد!

یک بار پ از رهایی از زندان، قبل از این که فرصت ارتکاب جنایتی به دست آورد گرفتار پلیس شد و بار دیگر به زندان افتاد. هنگامی که در زندان به سر می‌برد، تصمیم گرفت انتقام کشد. به مجرد آزاد شدن تنها فکرش آن بود تا پلیسی که او را دستگیر کرده، بکشد! کوچه‌ی تنگ و تاریکی مخفی گردید و وقتی آن پلیس از آنجا می‌با میله‌ی آهنین بر مغز او کوبید و او را سخت مجروح کرد. در اثر این جنایت، محکوم به حبس مجدد و طولانی شد. از سی و چهار سال زندگی او، نیمی از آن را در زندان گذشته بود. وقتی از زندان آزاد شد با یکی از دوستان دیرین برخورد و دوستش وی را به خانه‌ی خود برد. این پسر اشتیاق شدیدی برای تشکیل چنین خانه و خانواده‌ای پیدا شد ولی چند روزی نگذشت که بار دیگر به زندان افتاد! چون زمان آزادی او فرا رسید دوستش وی را ملاقات کرد و او را تشویق نمود که مستقیماً به یک جلسه‌ی روحانی رود تا شاید در آنجا با کمک خدا بتواند از زندگی پر گناه خود دوری کند ولی وی امتناع ورزید! اما یک یا دا تسلیم کرد.

آدم دیگری شد! زندگی جنایت بار خود را ترک کرد و در یک کارخانه‌ی شوپی شغلی به دست آورد. با خانمی نیکوکار ازدواج کرد و دارای ای خوشبخت گردید. در ساعات بیکاری به جست و جوی رفقای مجرم خود بود و همیشه سعی می‌کرد تا آن‌ها را به سوی خدا هدایت کند.

چنین است تولد تازه که یک نفر مجرم حرفه‌ای مبدل به یک کارگر شرافتمند گردید! مردی که ننگ آدم‌کشی در قلب داشت، مبدل به آدمی مهربان شد که مایل بود دوستان خود را کمک کند! آدمی که از بی‌داشت و به فکر خدا نبود، مبدل به شخصی شد که خدا را خدمت می‌کرد و سعی داشت دیگران را هم به سوی خدا هدایت کند. این است نجات.

"اگر کسی از سر نو مولود نشود، ملکوت خدا را نمی‌تواند دید." عیسی مسیح این حقیقت و هدف را به یکی از بزرگان یهود فرمود. این آدم به ظاهر، زندگی آبرومندی ولی کسی بود که باید زندگی معنویش تغییر یابد. لازم نیست که شخص حتماً کش یا دزد باشد یا نیازمند به تغییر درون و قلب خود. هر کس بخواهد داخل ملکوت خدا شود و دارای حیات جاودانی باشد، باید از سر نو . اولین تولد ما یعنی تولد جسمانی ما در اختیار ما نبود ولی این تولد ثانوی روحانی تماماً در اختیار و انتخاب ما می . می‌توان آن را برای خود انتخاب یا رد کنیم ولی موقع انتخاب "اکنون" می . "اینک، الان روز نجات".

چهارم

اصول اساسی نجات

"برخاسته، نزد پدر خود می‌روم و بدو خواهم گفت، ای پدر به و به حضور تو گناه کرده و دیگر شایسته‌ی آن نیستم که پسر تو خوانده شوم؛ مرا چون یکی از مزدوران خود بگیر." (انجیل : -)

اخیر، معنی و مفهوم نجات را مورد بحث قرار داده و مشاهده کردیم که معنی نجات، پیدا کردن حیات جدید است. حیات با محرک تازه، اشتیاق‌های تازه و کمال مطلوب‌های تازه. حیاتی که مبنی بر ظفر و فتح در مقابل گناه باشد و حیاتی که در آن، خدا و اراده‌ی او را جویا شویم. نکته‌ای که بعد از آن به نظر می‌رسد این است که نجات را چگونه می‌توانم حیات جدید را کسب کنم؟ جوانی از زمره فرمان‌روایان ثروتمند، از مسیح پرسید: "ای استاد نیکو، چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانی یابم؟" (انجیل متی :)

یکی از زندان از پولس رسول پرسید: "ای آقا، مرا چه باید کرد تا نجات یابم؟" (:). این پرسشی است که اغلب اوقات مطرح شده است و در این متن سعی خواهم کرد تا پاسخ آن را توضیح دهم. برای حصول نجات کامل، سه مرحله وجود دارد که هر یک را مورد بحث قرار خواهم داد.

- توبه یا بازگشت از حیات آمیخته به گناه

اولین در راه تحصیل نجات، بازگشت از حیات آمیخته به گناه است و پشت کردن بدان؛ که عبارت است از " . توبه عبارتی است که غالباً ما آن را می‌شنویم ولی در مفهوم و معنی آن اغلب دچار تفاهم می‌شویم. چندین سال پیش در آموزشگاهی که گاهی با زدن خطکش بر کف دست دانش ها را تنبیه می‌کردم. وقتی نخستین ضربه بر کف دست آن‌ها فرود می‌فریاد می‌: توبه کردم، توبه کردم! ها به هیچ‌وجه توبه نکرده بودند زیرا در اولین فرصتی که به دست می‌آمد، اگر می‌دیدند ممکن است آن عمل را تکرار کرد و گیر نیفتند، باز هم مرتکب همان خطا می‌! ها اهمیت داشت فقط ترس از مجازات بود و بس. همان‌طور که در فصل پیش متذکر گردیدم، بسیاری خیال می‌کنند که نجات عبارت است از رهایی از مجازات گناهان. همین تصور کنند که توبه عبارت است از ترس از مجازات. یک بیمار سخت که به نظرش می‌ هنگام رحلت فرا رسیده است به خدا می‌گوید که از گناهان خود توبه کرده، ولی نمی‌میرد و شفا می‌یابد دیگر مرتکب همان گناه می‌ . این آدم به هیچ‌وجه توبه نکرده است، فقط از مجازاتی که فکر کرده خدا در مورد او اجرا خواهد کرد، می‌ترسیده. ترس از مجازات با توبه خیلی فرق !

ای حس تقصیر را با توبه اشتباه می‌کنند. که گناهان چه ناراحتی‌ها و ترس‌ها و شرمساری‌ها و رنج‌ها برای آن‌ها . این‌ها به خود می‌گویند: قدر خوب بود اگر مرتکب این گناه نمی‌شدم ولی این هم توبه نیست! این فقط یک احساس تقصیر . یهودای اسخریوطی به خاطر سی پاره نقره، مسیح را به

رؤسای یهود تسلیم کرد ولی وقتی دید عیسی به مصلوب شدن محکوم گردیده، متوجه شد که مرتکب چه جنایت عظیمی شده است! به این جهت نقره‌ها را پیش رؤسای یهود برد و در صحن معبد افکنده بیرون ا به دار کشید (متی : -). این حس تقصیر ، یک حس جان آور که خلاصی از آن را فقط در صورتی میسر می‌دید که خود را در پناه مرگ جای دهد، ولی این توبه نبود. توبه چیزی است خیلی عمیق از احساس تقصیر.

توبه عبارت است از درک زشتی . پیدا کردن از گناه، پشت کردن به آن و تصمیم به دوری جستن از آن برای همیشه. شاید بتوان مفهوم اصلی و واقعی توبه را با ذکر داستانی که گرفته شده است توضیح د

پدری دو پسر داشت . تر روزی از پدر خود درخواست کرد تا سهم او را از میراثی که بالاخره به وی خواهد رسید جدا کرده به او تحویل دهد. پدرش مطابق این تقاضا عمل کرد. ها را تحویل جا رخت بربسته به شهر دور دست رفت تا در آن یل خود رفتار کند. ی خود را به مهمانی و لهو و لعب و عیش و عشرت به سر برد تا این که تمام پولش به مصرف رسید و به کلی بی‌چیز شد! سپس اثاثیه و لباس خود را به معرض صدد برآمد کاری برای خود پیدا کند ولی در همان ایام، قحطی بود و کار به ندرت پیدا می . جا مردی بیگانه بود، هیچ‌کس به او توجهی نکرد. بالاخره به خوک‌چرانی مشغول شد ولی مزد دریافتی قدر نبود که گرسنگی او را رفع کند. کارش به جایی رسید که شروع به خوردن غذای خوک‌ها کرد.

این مثل عیسی مسیح فقط تصویری است از گناه انسانی زیرا در آغا کار لذت آیند به نظر می‌رسید ولی سرانجام، قوه و نیروی شخص را تلف می‌کند و او را دچار انحطاط می‌سازد و برای او بدبختی

فلاکت به بار می ! همانطور که جوان مزبور روزها در مزارع نشسته و از خوک‌ها توجه می‌کرد، گرسنه به سر می‌برد، لباس صحیحی بر تن نداشت و تنها بدبخت بود؛ به تدریج متوجه اشتباه و ناسپاسی خود و کار زشتی که کرده بود گردید. این اندیشه وی را متوجه خود کرده بود که پدرش با چه نظر به او خواهد نگرست و اخلاق و رفتار او را چگونه تلقی خواهد کرد و او را چه ناشناس خواهد دانست. این داستان به ما تعلیم می‌دهد که شخص

حقیقت می . این است نخستین قدم در راه توبه:

گناهان خود، زشتی و پلیدی گناه، بی‌خردی و ابله‌ی در ارتکاب آن و شر . دیدن گناه به همان چشمی که خدا آن را می‌بیند و نفرت از همانطور که خدا از آن نفرت دارد. البته می‌دانید که اگر ماری به سوی شما خزید، چه احساسی در شما تولید می

ی این حیوان تنفر دارید! از شکل و هیكل پیچ در پیچ آن، از ای که پیوسته در دهانش حرکت می‌کند، متنفرید. شما تحت تأثیر یک محرک غریزی از او فرار می‌کنید یا سنگی برمی‌دارید تا حیوان را بکشید. اگر کسی در حقیقت توبه کرده باشد باید در مورد گناه چنین احساسی داشته باشد. در کنار تنفر و انزجار، یک روح تالم نسبت به گناهی که مرتکب گردیده او را آزار می‌دهد. تأسف از این‌که خدا را رنجانده، تأسف از این‌که خود را آلوده‌ی گناه کرده و تأسف از این‌که شخص دیگری هم از گناه او زیان دیده است!

دومین قدم در راه توبه عبارت است از اعتراف کامل با آزادی کامل و استغاثه برای طلب آمرزش. در این داستان قتی جوان متوجه گردید که مرتکب گناهی شد :

"برخاسته، نزد پدر خود می و بدو خواهم گفت، ای پدر به آسمان و به حضور تو گناه کرده و دیگر شایسته‌ی آن نیستم که پسر تو خوانده شوم؛ مرا چون یکی از مزدوران خود بگیر" (انجیل لوقا : -). هر کس که در حقیقت از گناهان خود توبه می‌کند، گناه خود را در پیشگاه خدا اعتراف می‌نماید و طلب مغفرت می‌کند. جوانی که شرح حال او در ذکر شده برای فرار از تقصیر

به هیچ بهانه‌ای مثل جوانی، کم‌تجربگی، وسوسه و امثال این‌ها نگردید و تقصیر را متوجه کسی دیگر نکرد بلکه شخصاً تمام بار آن را بر دوش فت و با صداقت آن را اعتراف کرد.

این دعای یک فرد گناه‌کار در حضور خداوند برای طلب آمرزش است؛

"ای خدا . به حسب کثرت رأفت خویش گناهانم را محو ساز. به تو و به تو تنها گناه ورزیده، و در نظر تو این بدی را کرده‌ام، تا در کلام خود مُصَدَّق گردی و در داوری خویش مُزَكِّي شوی. ای خدا دل طاهر در من بیافرین و روح مستقیم در من () : . این است اعتراف حقیقی.

مهمترین عامل در توبه عبارت است از تصمیم قطعی به ترک گناه و به این که شخص هیچ‌گاه دوباره مرتکب آن نگردد. همین عامل و محرک که مرد جوان به خود گفت: "اینک برخاسته می‌روم و از این سرزمین دور می‌شوم. این آشغال‌ها و خوک‌ها را جا می‌ماند. ... وی این فکر را نکرد که نزد پدر رفته یکی دو هفته با او به سر برد و بار دیگر به این سرزمین دور دست باز گشته خوک‌چرانی کند. بلکه برای همیشه این نحو زندگی را ترک . این است توبه‌ی حقیقی یعنی اگر شخص تصمیم به ترک همیشگی گناه نگیرد، توبه‌ی او واقعی نیست. البته ممکن است در نتیجه‌ی ضعف بشری این تصمیم نقض شود ولی اگر توبه، صادقاً باشد، تصمیم او هم باید جدی و صادقانه باشد. روح و جوهر توبه همانا ترک کردن گناه است و روگرداندن از حیات آمیخته با گناه، این اولین قدم برای تحصیل نجات است.

- ایمان یا تسلیم زندگی به خدا

اینک به دومین اساس و بنای نجات می‌رسیم. این دومین قدم است حصول حیات جدید. این اصل اساسی عبارت است از ایمان. وقتی از پولس پرسید: "چه کنم تا نجات یابم" جواب پولس به وی این بود: "ایمان بیاور که نجات خواهی یافت" (اعمال ۱۶: ۳۰-۳۱). ایمان بعد از توبه می‌آید. توبه؛ به زندگی گذشته با تمام بدی‌ها و گناه آن می‌نگرد ولی ایمان به سوی جلو و یک زندگی جدید چشم می‌گرداند و دور شدن از گناه و ایمان یعنی بازگشتن به سوی خدا.

ایمان به ایمان تصورات کاملاً اشتباهی دارند. ها چنین می‌پندارند که ایمان یعنی داشتن اعتقادات مخصوص. فلان پیامبر بخصوص، از جانب خدا آمده و بعضی چیزها را تعلیم داده است. صحیح است که شخص باید اعتقاداتی داشته باشد تا بنیان ایمانش استوار شود ولی این اعتقادات ایمان نیستند. ایمان یعنی شخص خود را در اختیار کسی یا روش اخلاقی و روحی خاصی بگذارد. من ممکن است باشم که تعلیم و تربیت چیز خوبی است و به وسیله‌ی آن می‌توانم درآمد خوبی کسب کنم و مورد احترام دیگران قرار بگیرم. این عقیده به خودی خود چیز خوبی است ولی اگر به آموزش عقیده‌ی مزبور برای من چه فایده‌ای دارد؟ ایمان مستلزم آن است که خود عمل کنم، داخل مدرسه شوم و آن من تعلیم می‌دهند یاد بگیرم و قبول کنم. یا فرض کنید که من بیمار هستم و عقیده دارم که فلان پزشک بهترین پزشک شهر می‌باشد که می‌تواند مرا معالجه کند. این عقیده به خودی خود چیز خوبی است ولی مرا از بیماری شفا نخواهد داد. اما باید طبق این عقیده عمل کنم یعنی نزد پزشک بروم، خود را تحت معالجه قرار دهم و حاضر باشم بر طبق

دستوری که به من می‌دهد عمل کنم تا شفا یابم. به همین نحو، ایمان چیزی است وسیع‌تر از عقیده‌ی فکری. ایمان تنها به این معنی نیست که معتقد باشم خدا حاضر است و حیات جدیدی به من عطا می‌فرماید بلکه مستلزم آن است که حیات تازه را با تمام مسئولیت‌ها و وظایف مربوط به آن قبول کنم. ایمان عبارت است از تسلیم کردن حیات به خدا تا وی هر تحولی را اراده فرماید در آن به وجود آورد و هر خدمتی که خدا رجوع فرماید انجا دهیم.

ها پیش یکی از اعضای پارلمان بریتانیا که در عین حال صاحب ثروت و متدین بود، تصمیم گرفت به رعایای املاک خود درسی از ایمان و اعتقاد دهد. بنابراین، هنگامی که دوره‌ی پارلمان به پایان رسید و به املاک خود بازگشت، یک آگهی تهیه کرد و دستور داد بر در و دیوار کنند. در آگهی نوشته شده بود که مالک یک روز بخصوص ی خود حاضر خواهد بود تا هر یک از رعایا که بدهی دارد، در این سه ساعت به دفتر آمده و اسناد و مدارک خود را تسلیم نماید تا مالک از جیب پر خویش شخصاً بپردازد! محض این که مردم آگهی را خواندند، ها و واج مانده از هم می‌پرسیدند این اعلام یعنی چه؟ ارباب می‌خواهد چه کند؟ شوخی است یا دیوانه شده است؟ تصور می‌کنی های ما را خواهد پرداخت؟ شاید می‌خواهد به این وسیله بفهمد قدر مقروض هستیم؟ این بگو مگوها جریان داشت تا روز موعود فرا رسید. مالک به اتفاق ناظر خود با اتومبیل به دفتر خود رفت. کمی دورتر، مردم اجتماع کرده و هر یک به دیگری می‌گفت که تو اول برو و ببین که اوضاع ! ولی هیچ‌کس حاضر نبود، زیرا همه می‌ترسیدند مبادا موضوع شوخی باشد و مورد مسخره قرار گیرند.

نزدیک ساعت ، مردی همسر خود از راه رسید و از مردم پرسید آیا صحیح است که مالک می‌خواهد امروز قرض‌های رعایا را بپردازد؟ مردم اشاره به آگهی کردند و گفتند: " ."

وقتی که آن‌ها اعلامیه را خواندند، از حاضرین پرسیدند که آیا مالک آمده یا خیر؟ و چون شنیدند که مالک در دفتر خود نشسته، بی مردم پشت در ایستاده و منتظر بودند تا ببینند اوضاع از چه . مالک به این زن و مرد . گفتند که بدهکار هستند و حسا ها و اسناد خود را به او نشان دادند. نیز به ناظر خود دستور داد تا چکی به مبلغ بدهی آن‌ها به ایشان پس از تشکر از جای برخاسته قصد رفتن کردن ولی مالک آن‌ها را نگه داشت و از حال و روز آن‌ها سوال کرد و فهمید که ایشان خانه و کاشانه‌ای ندارند. مالک ترتیبی داد تا خانه‌ای به ها داده شود که در آینده عمر خود را به راحتی در آن به سر برند. گفت و گوی آن‌ها تا ساعت دوازده طول کشید. به محض این که زن و ها را گرفته و شروع به پرسش کردند که آیا قرض‌های شما را داد؟ ها هم چک را نشان دادند: "بلی، حتی خانه هم به ما بخشید!" مردم چون این را شنیدند، همه به دفتر هجوم آوردند ولی مالک از دفتر خارج شده و در مقابل های آنان تنها: "های شما را وقت معین گذشته است". فقط مرد و زن سالخورده ایمان داشتند زیرا ها نه تنها آنچه مالک گفته بود را باور کرده بودند بلکه طبق آن هم عمل کردند. ها خود را تسلیم کسی کردند که حاضر شده بود های آن‌ها را بپردازد.

هنگامی که جوان ذکر شده در مثل عیسی به خود آمد، نه تنها از آن سرزمین دور دست خارج شد بلکه به سوی پدرش باز آمد و نه تنها به خود گفت برخاسته می‌روم، بلکه گفت برخاسته به سوی پدرم می‌وی خود را کاملاً در اختیار پدرش گذاشته بود و حاضر بود آن بخواهد انجام دهد. اگر پدرش می‌کار به مزدوری بگیرد، وی حاضر بود که امر پدرش را اطاعت کند، فرضاً چنین کاری برای او مستلزم منتهای درجه‌ی سرافکنندگی هم باشد ولی حاضر بود در مزارع کار کند، در آشپزخانه کار کند، در کوه‌ها به چوپانی گوسفندان

بپردازد و خلاصه به هر کاری که پدرش به او رجوع کند، تن در دهد. این بود مضمون پدر برای ای . مفهومش برای وی این بود: "تسلیم کامل به اراده‌ی پدر". کسی که بخواهد به سوی خدا باز گردد باید همین

مقصود این است که شخص اراده‌ی خود را کنار نهد و حاضر باشد تا ی خدا را بپذیرد. منظور این است که شخص تمام عاداتی را که در پیشگاه خدا خوش‌آیند نیست ترک کند و هر خدمتی را که خدا به او می‌سپارد، انجام دهد.

در طی جنگ‌های اخیر عبارتی که خیلی به کار برده شده، عبارت "تسلیم بلاشرط". وقتی کشوری مشاهده می‌کرد که جنگ و ستیز بیش بی‌فایده است تقاضای شرایط متارکه را می‌کرد و در جواب می‌شنید: "تسلیم بدون قید و شرط". مادامی که این کشورها حاضر نبودند بدون خواستن هیچ‌گونه توضیحی به طور کامل تسلیم شوند، تسلیم آن‌ها مورد قبول واقع نمی . بنابراین، روح و جوهر ایمان حقیقی چنین تعبیر می : "تسلیم بلا دگی به خدا".

طی یکی از جنگ‌ها بین فرانسه و انگلستان هنگامی که نلسون در مقابل فرانسویان به یک فتح بزرگ دریایی نائل گردیده بود، یک افسر فرانسوی را به حضور نلسون آوردند. افسر به طرف نلسون پیش رفت و دست به سوی او دراز کرد ولی نلسون گفت: "اول تو شمشیر ا به تو خواهم داد". بین ما و خدا همین طور است، اول باید تمام وجود را تسلیم کنیم آن وقت وی حیات جدیدی را که همان نجات است به ما عطا خواهد کرد. بدون این تسلیم که جوهر ایمان است، ممکن نیست بتوانیم حیات تازه به دست آوریم.

وقتی این پرسش به میان آید که "من چه کنم تا نجات یابم؟" فکر درونی شخص پرسش کننده معمولاً متوجه بعضی از اعمال بیرونی است، نه راه و روش درونی! غالباً مردم از من می : "من باید چه کنم تا مسیحی شوم؟" فکر و نظر آنها این است که گویا باید بعضی مراسم بخصوص را به جای آورند یا دعای مخصوصی را بخوانند یا خیرات دهند و چون این اعمال را به جا آورند، مسیحی شده . وقتی جوان ثروتمندی که از حکام بود نزد عیسی آمد و پرسید چه کاری باید انجام دهم تا وارث حیات جاودانی شوم، فکر و نظر او عیناً همی . وی با کمال امانت سعی کرده بود تا تمام شریعت موسی را نگاه دارد. هر ماز خوانده بود، هر هفته دوبار روزه گرفته بود، قربانی‌های لازم را گذرانیده بود. تمام اعیاد را نگاه داشته بود و با بذل و بخشش به فقرا انفاق نموده بود ولی قلب او آرامش نداشت زیرا می‌ترسید مبادا یکی از اعمال شریعت را به جا نیاورده باشد! به این جهت نزد عیسی آمد تا بفهمد چه کاری مانده است که باید انجام دهد (انجیل متی : -).

مرتاض هندی هم که بستری از میخ برای خود درست می‌کند یا این که به وسیله‌ی ریسمانی خود را از پا به درختی می‌آویزد، عیناً همین . این توضیحات مسئله‌ی مهمی را در مد نظر ما قرار می‌دهد که آیا برای حصول نجات، اعمال لازم است یا نه؟ باید با نهایت دقت به این پرسش پاسخ دهیم. اگر بگوییم بلی لازم است، این سوال مطرح می‌شود که "چرا عیسی‌مسیح به دزد بالای صلیب وعده‌ی دخول به بهشت را داد؟" (انجیل لوقا : -). جا که ما اطلاع داریم این مرد عمر خود را در دزدی و غارت به سر برده و هیچ عمل خیری انجام . از طرف دیگر اگر بگوییم برای حصول نجات احتیاج به اعمال

نداریم، آ گاه این سوال مطرح می‌شود که "اکنون که توبه کرده‌ایم، هر کاری که دلمان خواست می‌توانیم انجام دهیم!"

این یکی از آن سوالاتی است که در پاسخ به آن نه می‌"آری" و نه می‌" " " ! مثل این می‌ از شخصی که معتاد نیست، بپرسیم: "تو اعتیادت را ترک کرده‌ای " اگر بگوید بلی، اعتراف کرده است که پیش از این معتاد بوده و اگر بگوید نه، اعتراف کرده است که هنوز هم معتاد بو ! جوابی که این شخص باید بدهد این است: " هرگز معتاد نبوده‌ام که احتیاج به ترک آن داشته باشم."

آیا کار و کوشش برای حصول نجات لازم است؟ پاسخ صحیح این است: برای این که شخص در راه نجات وارد شود، حتی یک عمل ظاهری هم مورد نیاز نیست ولی همین که شخص وارد این راه شد، برای این‌که راه را طی کرده به انجام رساند، همه‌گونه کارهای خوب نهایت لزوم را دارد. به محض این که شخص از گناهان خود توبه کند و تسلیم نماید، در همان لحظه وی از سر نو مولود شده و زندگی نوینی را آغاز می‌کند که خدا می‌خواهد. به این ترتیب وی نجات یافته است. به همین علت است که عیسی مسیح توانست به دزدی که روی صلیب بود وعده‌ی بهشت دهد. همین که فردی وارد این راه شد باید آن را به پایان برسد .

حیات تازه‌ای که شخص آغاز می‌کند باید ادامه یابد و نجات باید به ی کمال برسد. اگر دزد محکوم، زنده می‌ماند؛ عیسی مسیح انتظار کارهای زیادی از او داشت، وقتی شخصی خود را به خدا تسلیم می‌کند، باید حاضر باشد هر چه خدا بخواهد انجام دهد و بعد از انجام تسلیم، باید کار و کوشش نماید. ضیه مثل بچه‌ای است که وارد دبستان می‌ . وقتی داخل دبستان شد ملزم نیست که حتی بداند زیرا شرط ورود به دبستان علم و دانش نیست. باید هر روز چیزی بیاموزد در غیر این صورت ماندن او در دبستان بی‌نتیجه

."ایمان بدون اعمال مرده است"(یعقوب :). برای کامل شدن نجاتی که با ایمان آغاز شده، کار و کوشش و اعمال لازم است.

این اعمال لازم، کدام است؟ نه اعمال شریعت از قبیل ختنه، روزه، تطهیر، زیارت، ریاضت یا قربانی. خداوند می‌فرماید: "از کثرت قربانی‌های فایده ؟ هدایای ، دیگر میاورید. ها و عیدهای . هنگامی که های خود را دراز می‌کنید،

خود را از شما خواهم پوشانید و چون دعای بسیار می‌کنید، نخواهم نمود زیرا که دستهای ") عیا :

.(این‌ها اعمالی نیست تا به حیات جدیدی که خدا به ما عطا فرموده تعلق داشته باشد، هر قدر هم این‌ها خوب و پسندیده باشد. پس کارهایی که خدا طالب آن است چه می‌باشد؟ اشعیا نبی باز به ی خود چنین ادامه می‌دهد: "نیکوکاری را بیاموزید و انصاف طلبید. را رهایی دهید، یتیمان را دادرسی کنید و بیوه را حمایت نمایند"(اشعیا :). خدا طالب اعمال مهربانی و شفقت است از قبیل سیر کردن گرسنگان، عیادت بیماران، تحمل بار دیگران، با سواد کردن بی‌سوادان، رفع احتیاج نیازمندان، رفاقت با مردمان بی‌کس و امیدوار کردن ناامیدان. این‌ها هستند اعمالی که نجات را به حد کمال خود می

به همان اندازه که اعمال رحم و شفقت و مهر و محبت برای کامل کردن عمل نجات مهم و اساسی است به همان اندازه هم صفاتی که متناسب با حیات جدید باشد اهمیت دارد. نه تنها باید حیات کهنه و قدیمی را با تمام صفات ناپسند آن ترک کرد بلکه باید صفات و اخلاق تازه و پسندیده را جانشین آن‌ها سازیم. خودخواهی باید جای خود را به محبت و غرور جای خود را به فروتنی و عصبانیت جای خود را به صبر و شکیبایی و دروغ جای خود را به راستی و انتقام جای خود را دهد. عیسی مسیح بعضی از این صفات را در موعظه‌ی سر کوه برای ما بیان می‌کند: " حال مسکینان در روح، زیرا ملکوت آسمان از آن

ایشان است. حال حلیمان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد.
حال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا ایشان سیر خواهند شد.
کنندگان، زیرا بر ایشان رحم کرده خواهد شد.
حال پاکدلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید.

کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد" (انجیل متی :
(. پولس رسول این کلمات را به آیات بالا می‌افزاید و می‌فرماید:
"لیکن ثمره‌ی روح، محبت و خوشی و سلامتی و حلم و مهربانی و
نیکویی و ایمان و تواضع و پرهیزکاری است، که هیچ شریعت مانع چنین
کارها نیست" (غلاطیان :).

این‌هاست اخلاق و صفاتی که شخص باید در خود پرورش دهد تا
نجاتی را که به وسیله‌ی توبه و ایمان به دست آورده است، کامل سازد
زیرا اعمال و صفات اخلاقی پیوسته با هم ظاهر می‌شود و چون کسی
سرگرم خدمت به دیگران می‌گردد، محبت و روح همدردی در
می‌گیرد.

چون محبت و روح همدردی پرورش پیدا کند، غیرت خدمت ورزیدن
شدت می‌یابد، زیرا محبت و خدمت لازمه‌ی یکدیگر .
جهانی، در یکی از شهرهای کوچک آمریکا، دختری بود به اسم "ساوی
اسمیتسون". در این شهر کوچک یک انجمن ادبی دایر بود که
فکر شهر در آن شرکت می‌کردند. گرچه این دختر تحصیلات عالیه
داشت ولی به عضویت این مجمع پذیرفته نشد زیرا پدرش مردی بینوا بود
پس ناگزیر می‌شد به کارهای خیاطی بپردازد و تنها آرزویش این بود که
داخل این مجمع شود. از این رو به نظرش رسید که اگر بتواند مسافرتی
به اروپا کند، شاید در این انجمن او را بپذیرند. ها از در
مبلغی را پس‌انداز می‌کرد تا این که به اتفاق یک پروفیسور و همسرش
به سوی اروپا رهسپار شد. طولی نکشید که پس از ورود آن‌ها، جنگ
ها را در بلژیک گرفتند. یک افسر داوطلب شد تا آن‌ها را
با ماشین به پاریس ببرد ولی راه را گم کرد و خود را در یکی از می‌های

جنگ دیدند! در کنار جاده، سربازی مجروح افتاده بود و تقاضای آب می‌کرد. ساوی با یک لیوان از ماشین بیرون پرید و از سرباز پرسید که در آن حوالی چشمه‌ی آب کجاست و بی جا رفت و آب برای او ای را دید که بر زمین افتاده

تشنگی رنج می

رفقای خود پیشنهاد کرد که با او همکاری کنند و برای تشنگان آب روز و شب بعد، پیوسته برای سربازان آب می ی خود را پاره می‌کرد تا برای زخم آن‌ها پوشش و باند تهیه کند. یک آمبولانس و یک پزشک به آن رسید و پزشک که از مشاهدی یک زن در میدان جنگ دچار حیرت شده بود، از او پرسید که کیست و آن چه می‌کند؟ وی داستان خود را به او بازگفت و چون گفتارش به پایان رسید، پزشک گفت: "تصور می‌کنم اینک انجمن ادبی با روی باز شما را خواهد پذیرفت".

! من از سر نو تولد یافته‌ام و اکنون آن مسائل کوچک دیگر برای من اهمیت ندارد! پزشک پرسید: "پس چه چیز اهمیت دارد؟"

"هیچ چیز جز خدا و محبت خدا و خدمت به مخلوق." حقیقت این

این است روح و جوهر حیات جدید که در آن

بنابراین قدم‌های اساسی که انسان با برداشتن آن‌ها نجات کامل به دست می ی حقیقی، شخص حیات کهنه و آلوده به گناه خود را ترک می‌کند و پشت سر می ی با تسلیم و ایمان به خدا، مشمول الطاف الهی می‌گردد و با برداشتن این دو قدم شخص وارد شاهراه نجات می ی . قدم سوم، کامل کردن نجاتی است که بدین نحو آغاز گردیده یعنی به وسیله‌ی اعمال محبت و رحم و شفقت و نشو و نما دادن اخلاق و صفات پسندیده. با توجه به این توضیحات که در پیرامون اصول نجات داده شده ممکن است چنین تصور شود که نجات، کاری است بشری و مربوط به انسان. ولی در حقیقت

نجات یک موهبت خدایی است و این اصول فقط شرایطی است برای قبول آن موهبت. همان‌طور که پولس رسول فرمود: "نعمت خدا، حیات جاودانی است در خداوند ما عیسی‌مسیح" (رومیان : ۸).

چندین سال پیش مردی نابینا بیرون در بیمارستان آمریکایی در مشهد می‌نشست و گدایی می‌کرد. یک روز پزشک بیمارستان هنگام عبور، چشمان او را امتحان کرد و به او گفت اگر به بیمارستان آید، چشمان او را عمل خواهد کرد و امیدوار است که با عمل جراحی، بینایی خود را باز یابد. ولی مرد کور حاضر نشد این پیشنهاد را بپذیرد زیرا اگر چشمانش بینا می‌شد لازم بود دست از گدایی بردارد و کار کند!

قدر عجیب! با وجود این، بسیاری از مردم موهبت عظیم نور و نجات خدا را رد می‌کنند زیرا زندگی تاریک را بر آن ترجیح می‌دهند! برای این که قبول حیات نورانی مستلزم آن است که از عادات بد و گناه . این هم حیرت‌انگیز است!

مکاشفه‌ی مسیح به انسان، دعوتی است به توبه

"این سخن امین است و لایق قبول تامّ که مسیح عیسی به دنیا آمد
کاران را نجات بخشد که من بزرگترین آنها هستم"
(اول تیموتاؤس :).

های قبل بررسی کردیم که گناه چیست و نتایج آن چه
انگیز است و چه حیات انسان را تباہ می
خدا بیگانه می ی آن تا حدود زندگی دیگران توسعه می‌یابد
میان آنها هم ایجاد هراس و بدبختی می‌کند. همچنین مشاهده
کردیم که نجات چیست و دانستیم که نجات عبارت است از حیات جدید و
پیروزی بر گناه. حیاتی که در آن اراده‌ی خدا هدف و مقص
و دیدیم که برای حصول و کامل شدن این نجات شرایطی هست از
، تسلیم شدن به خدا، اعمال محبت‌آمیز و پاکی

- عیسی مسیح، نجات دهنده از گناه

ی تمام بحث‌ها و گفت و گوها راجع به گناه و نجات، تاکنون ذکر
از نجات دهنده به میان نیامده است. با وجود این، گفته‌ی پولس رسول
که در ا دای این فصل آمده است می‌دهد که عیسی مسیح

نجات دهنده است. وی می‌فرماید این موضوع به قدری حقیقی و به قدری مهم است که شایسته است تمام مردم آن را بپذیرند و قبول کنند. سراسر کتاب عهدجدید شهادت‌هایی نظیر این موضوع مندرج گردیده است که قبل از تولد عیسی مسیح، فرشته‌ای بر یوسف ظاهر شد و وی گفت که مریم القدس حامله خواهد شد و پسری خواهد زایید که باید عیسی نامیده شود زیرا او باید قوم خود را از گناه، (انجیل متی : -) . موقعی که عیسی تولد یافت، ای که بر شبانان بیت ظاهر گردید، تولد وی را با این تعبیر شبانان اعلام کرد: "اینک بشارت خوشی عظیم به شما می‌دهم که برای جمیع قوم خواهد بود، امروز برای شما در شهر داوود نجات دهنده‌ای که مسیح خداوند باشد متولد شد..." (انجیل لوقا : -) .

عیسی مسیح خو : "من در هستم. هر که از در داخل گردد، نجات یابد" (انجیل یوحنا :) . همچنین فرموده است: "مشده را بجویم و نجات بخشم" (انجیل لوقا :) . پطرس رسول این شهادت را در پیشگاه حکام داد و گفت: "در هیچ‌کس غیر از او نجات نیست، زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم داده نشد که بدان باید نجات یابیم" (:) . یوحنا رسول توضیح می‌دهد که خدا، مسیح را فرستاد تا نجات دهنده‌ی جهان باشد (اول یوحنا :) .

آیا ممکن است تمام این ادعاها حقیقت داشته باشد؟ چه احتیاجی به نجات داریم؟ نجات دهنده چه کاری می‌تواند برای ما انجام دهد؟ آیا او می‌تواند به جای من توبه کند؟ خیر؛ من باید خودم ا گناهانم توبه کنم. او ممکن است از گناهان و برای آنها بگرید ولی تأسف و گریه‌ی او جای توبه‌ی مرا نخواهد گرفت.

پس در این صورت آیا او می‌تواند به جای من خودش را تسلیم خدا کند؟ آیا ایمان او جای ایمان مرا خواهد گرفت به طوری که خدا با ایمان او، مرا بپذیرد؟ خیر؛ تنها تسلیم من مورد قبول واقع خواهد شد.

آیا کارهای نیکوی او، حیات آمیخته با خدمت او و اخلاق و صفات کامل او به حساب من گذاشته خواهد شد به طوری که من در حضور خدا مقبول خواهم افتاد؟ خیر؛ به هیچ .

من باید تمام این اعمال را به خودم توبه کنم، خودم تسلیم طوری که خدا از من انتظار دارد زندگی کنم. پس چه؟ آیا باید منتظر نجات دهنده‌ای باشم که برخیزد و در روز قیامت از من در پیشگاه خدا وساطت کند؟ آیا او از خدا تقاضا خواهد کرد که فرضاً من لایق را بپذیرد؟ اگر من توبه نکنم و تسلیم خدا نشوم خدا هیچ وساطتی را قبول نخواهد کرد؛ اگر چنین کاری کند عادل نیست. دیگر اگر من توبه کنم و خودم را به خدا تسلیم نمایم، هیچ احتیاجی به واسطه و شفیع ندارم.

بنابراین چه احتیاجی به وجود نجات دهنده هست و نجات دهنده برای من چه می‌کند؟

بسیاری نمی کار نجات دهنده چیست می‌کنند تنها قبول شخصیت پیغمبر بخصوص یا پیغمبر کافی است ولی در حقیقت ما احتیاج به وجود یک نجات دهنده داریم.

بین پیغمبر و نجات دهنده تفاوت بسیاری وجود دارد. فرض کنیم مرد جوانی تازه شروع به میگساری کرده است! یکی از دوستان با او می‌کند و مضرات مشروبات الکلی را برای او توضیح می‌دهد، ولی او به نوشی ادامه می‌دهد و مست می‌شود! یکی از دوستان دیگر به وی می‌گوید اگر فوراً مشروب را ترک نکند، دیگر هیچ‌گاه نخواهد توانست خود برهاند و متذکر می‌گردد که ممکن است روزی در حال مستی مرتکب تبه‌کاری بزرگی شود و حتی احتمال دارد دستش به خون کسی آلوده شود! پس از آن؛ روزی در حالت مستی در کنار کوچه می‌افتد که رفیق سومی از راه رسیده او را در آن حال می‌بیند و او را بلند کرده به منزل می‌برد از او مراقبت می‌کند. سپس برای او کاری پیدا می‌کند و هر روز صبح دوستش را به محل کارش می‌برد و هر

بعد از ظهر به دنبال او می‌رود تا او را به خانه بیاورد
نیفتد. تا این که بالاخره این مرد جوان می
غلبه کند.
خواری

دو رفیق اول برای این شخص به منزله‌ی پیغمبرانی بودند که
نصیحتش می‌کردند، منعش می‌کردند، تهدیدش کردند و پیشگویی
کردند که اگر دست از مستی برندارد چنین و چنان می‌شود، ولی رفیق
سوم برای او، نجات دهنده بود. وقتی مرد جوان سقوط کرد، نجات دهنده
یافت، او را دنبال کرد و کمکش کرد تا به زندگی نوینی باز گردد.

این است تفاوت بین پیغمبران و عیسی مسیح نجات دهنده. ها
پیام‌هایی آوردند، منع کردند، راه را نشان دادند و آنها از حق و عدالت
صحبت کردند. ها مردم را از داوری خدا ترسانند ولی عیسی مسیح
کار را جست و جو کرد و آنها را به زندگی نوینی راهبری نمود!
او نمی‌تواند به جای من و شما توبه کند، او نمی‌تواند به جای من و
شما؛ خود را به خدا تسلیم کند و حتی نمی‌تواند به جای ما حیاتی
آمیخته به پاکی و خدمت در پیش گیرد ولی او می‌تواند ما را کمک کند تا
تمام این اعمال را به جا آوریم تا بدین وسیله نجات دهنده‌ی ما باشد.

حال ببینیم این اتفاق می .

- مسیح انسان را آن‌طور که هست به خودش نشان می‌دهد

دیدیم که اولین قدم در طریق نجات، توبه است و نخستین
است که شخص متوجه گناهان خود شود و همان‌طور که
می‌نگرد، ما نیز از گناه نفرت داشته باشیم. این همان کاری است که
عیسی مسیح می انجام می‌دهد؛ ما را کمک می‌کند تا این تحول در
ما پدیدار گردد. عیسی مسیح نخست این کمک را به وسیله‌ی تعلیمات

خود به ما می‌دهد زیرا نشان می‌دهد که گناه، حیات ما را دچار تباهی می‌کند. هیچ شرح و توضیحی بهتر از داستان پسر گمشده که قسمت اول آن کاملاً در فصل پیش نقل شد (انجیل لوقا ۱۵ : ۱۱ - ۲۰) نمی‌آید. این موضوع را روشن سازد. تقاضای پسر از پدر خود مبنی بر این که سهم او را از ارثیه‌ای که به او می‌رسد جدا کرده دهد می‌کند که گناه چیست. گناه یعنی پیروی از راه و روشی مخالف با اراده خدا. اقدام پسر گمشده به ترک خانه‌ی پدر این معنی را مجسم می‌کند که گناه بین گناه‌کار و خدا جدایی می‌افکند. ولخرجی او حاکی از این است که گناه نیروی انسان را تلف می‌کند.

ت آن جوان با دوستان سست عهد و پیمان و تصدی او به کار خوک‌چرانی، نماینده سقوطی است که گناه در زندگی او تولید کرده بود. گرسنگی و تنهایی و رنج‌های او حاکی از حس ناراحتی و پشیمانی است که از گناه ناشی می‌شود. این داستان ساده چه مکاشفه و چه تصویری است از انسانی که در گناه به سر می‌برد! عیسی مسیح به وسیله‌ی تعلیمات خود این‌گونه مفاهیم و نتایج گناه را نشان می‌دهد و روشن می‌کند. ولی بیشتر به وسیله‌ی حیات و زندگی خود، گناه‌کاری ما را روشن و هویدا می‌کند. زندگی و حیات مسیح چنان بود که تمام اطرافیان و معاشران او شهادت دادند که عاری از هر گونه گناه بود. پطرس رسول که روز و شب با او به سر می‌برد، شهادت می‌دهد که "هیچ گناه نکرد و مکر در زبانش یافت نشد" (متی ۲۶ : ۶۴).

همچنین یوحنا رسول که رفیق و مصاحب روزانه‌ی او بود، می‌گوید که "در او گناهی نبود" (اول یوحنا ۱ : ۷). مهم‌تر از همه این که عیسی مسیح شخصاً در حیات خود گناهی سراغ نداشت. بعضی از ادعاهای او در انجیل ذکر شده ولی در هیچ‌کدام آن‌ها اثری از اعتراف به گناه یا طلب آمرزش گناه پیدا نمی‌شود. با وجود این در تنها دعایی که به شاگردان خود یاد داد، به آن‌ها دستور داد که برای گناهان خود طلب بخشش نمایند. او از یهودیان چنین درخواست کرد که اگر می‌

! (انجیل یوحنا :) . بدیهی است که اگر آنها گناهی در او سراغ داشتند وی را ملزم کرده بودند. بارها عیسی مسیح شدیدترین وسوسه‌ها مواجه گردید ولی هر بار از مبارزه پیروز بیرون ! اشخاص زیادی داستان‌های مندرجه در انجیل را زیر ذره‌بین دقت اند ولی نتوانسته‌اند کوچک‌ترین گناهی در حیات عیسی مسیح بیابند. این موضوع فوق‌العاده عجیب است که کسی در روی زمین سی و سه سال تمام زندگی کند و زندگی او آمیخته به کمال کبریایی و بی‌گناهی و قدوسیت و این‌گونه بی‌لکه باشد. دنیا معجزه‌ای بزرگ این به خود ندیده است!

اما بی‌گناهی عیسی مسیح چه اهمیتی می‌تواند برای ما داشته باشد؟ قبل از همه چیز این مفهوم را برای ما دارد که صفات کامل عیسی مسیح، گناه ما را با تمام زشتی آن به ما نشان می‌دهد. ن قدوس حاضر گردیم، بیشتر و بهتر از هر جای دیگر متوجه تقصیرات خود می‌شویم.

انسان در چه مورد قدر سلامتی خود را می‌داند؟ البته؛ وقتی که بیمار شده و رنج می . انسان چه موقعی ارزش آزادی را درک می‌کند؟ وقتی که محبو ! به همان نحو وقتی نقطه‌ی مقابل گناه را می‌بیند و خود را در برابر کسی مشاهده می‌کند که لکه‌ی گناهی در ی زندگی او دیده نمی می‌نماید! وقتی خود را با دیگران مقایسه نماییم، مشاهده می‌کنیم که ها هم دچار همان قصوری هستند که خود ما هم هستیم! چنین به نظر می‌رسد که روی هم رفته خیلی هم آدم بدی نیستیم! هنگامی که داستان‌هایی راجع زندگی مسیح می‌خوانیم و زندگی خود را با آن مقایسه می‌کنیم، آن وقت گناهان ما با تمام بدی‌هایش، جلب توجه می‌کند! چند سال پیش روزی کت خود را از تن بیرون آورده، دیدم جلوی کت مرطوب است، خیلی تعجب کردم چون متوجه نشدم که آبی روی آن ریخته باشد. مدتی متوجه شدم که سر قلم

نویسم بیرون بوده و مرکب به پارچه‌ی کتم نفوذ کرده است. به این علت در وهله‌ی اول متوجه اصل موضوع نشدم زیرا کت من سیاه رنگ و لکه‌ی مرکب بر روی آن دیده نمی‌شد. چند وقت بعد همین اتفاق دوباره افتاد اما این بار چون لباسم سفید بود، مرکب کاملاً دیده شد و هرچند بارها و بارها لباس را شسته بودم اما همچنان جای لکه روی لباسم دیده می‌شد! به همین نحو، کوچک‌ترین لکه‌ی گناه در حضور یح، ظاهر می‌شد.

هنگامی که شخصی شریف و درست‌کار و جدی در اداره‌ای استخدام می‌شود بعضی از کارمندان اداره فوراً در صدد برمی‌آیند که باعث اخراج او از آنجا شوند! های دروغ و نسبت‌های ناروا درباره‌ی او بین مردم پراکنده می‌سازند و او را متهم می‌کنند! چرا؟ زیرا درست‌کاری او نادرستی آن‌ها را نمایان و آشکار می‌کند و تلاش و کوشش او، تنبلی و قصور دیگران را هویدا می‌کند.

یک خانمی تعریف می‌کرد وقتی برای گرفتن بلیط آهن به ایستگاه رفته بود و در سالن انتظار نشسته بود، زن جوانی وارد سالن شد که ظاهراً تحت تأثیر ککلی! با صدای بلندی صحبت می‌کرد و بعضی از تکه‌های لباسش از چمدان بیرون آمده و آویزان بود! وقتی روی صندلی نشست، اطرافیان از دورش بلند شدند و حتی یکی از آن‌ها در صدد بود که پلیس را خبر کند تا آن زن جوان را از سالن بیرون کند، در همین موقع خانمی وار تقاضای اعانه برای خیریه‌ای را داشت و چون متوجه وضعیت آن دختر جوان شد، به سوی او رفت و در کنارش نشست و با او صحبت کرد. انش را باز کرد و هایش را مرتب کرد و به سوی باجه‌ی بلیط فروشی رفت و برایش بلیطی خرید. سر و صدای افرادی که شاهد این موضوع بودند در آمد که این دختر جوان حالش برای سفر مناسب نیست. آن خانم اعلام کرد که دو بلیط تهیه می‌کند تا خودش هم همراه دختر جوان برود و در راه از او مراقبت کند تا به منزلش برسد. در این هنگام دختر جوان مست،

مشاهدی این وضع زیرا روح محبت و همدردی را در آن خانم می‌دید که خود فاقد چنین صفاتی بود.

همین‌طور زندگی کامل عیسی‌مسیح، گناهان ما را به ما نشان می‌دهد.

در ایامی که عیسی مسیح به دعوت برخاست، اوضاع بر همین منوال شایستگی و گناهان خود می .

یحیی تعمید دهنده نزد عیسی‌مسیح گفت: "من احتیاج دارم که از تو تعمید یابم" (انجیل متی :). تعمید، یک علامت خارجی بود برای پاک . پطرس به عیسی‌مسیح ندا در داد و گفت: "

زیرا من مردی گناه‌کارم" (انجیل :). قدر گریست تا اشک دیده‌ی او پای‌های مسیح را تر نمود (انجیل لوقا : -). کاتبان یسیان هر یک با شرم و خجالت از حضور مسیح بیرون رفتند (انجیل یوحنا :). دزدی که بالای صلیب بود وقتی که صبر و تحمل و بخشایش مسیح را دید گفت: "ما جزای اعمال خود را یافته‌ایم لیکن این شخص هیچ کار بی نکرده است" (انجیل لوقا :).

ایمانش به عیسی‌مسیح؛ خود را جزء عادل‌ترین اشخاص می لیکن هنگامی که عیسی‌مسیح را ملاقات کرد، خود را رئیس گناه‌کاران نامید.

هنگامی که آفتاب می ای به درون اتاق می‌تابد؛ در مسیر نور خورشید ذرات گرد و غباری که پیش از آن دیده نمی‌شدند، نمایان می گاه خواهید فهمید تمام هوای اتاق هم مثل قسمتی است که در مسیر نور واقع شده و مملو از ذرات غبار . به همین‌گونه وقتی نور پاکی کامل مسیح بر زندگی ما می

تمام افکار شرارت‌آمیز اعمال و خصایل زشت که ما را آلوده می‌سازد، آشکار می ! فروتنی و افتادگی مسیح، تکبر و خودبینی ما را عیان می ! آوارگی و بی‌جا و مکانی مسیح که حتی جایی برای سر نهادن نداشت، حس آسایش طلبی ما را برملا می‌کند! تسلیم او به

خدا به طوری که همه چیز ختیار خدا گذاشت، خودسری ما را ظاهر می‌نماید! همت او در خدمت به مردم، روح کم‌کاری ما را آشکار می‌کند! محبت و فداکاری او پرده از روی خودپرستی و خودخواهی ما برمی‌دارد! من غالباً به این فکر افتاده‌ام که ای کاش در زمان مسیح در دنیا می‌زیستم تا می‌توانستم در جسم بشناسم ولی چه ابهت است که کسی خود را در محضر وی بیاید.

هیچ‌گاه در دنیا، قباحات گناه به اندازه‌ی روزی که مسیح مصلوب شد، آشکار نگردید! در طی داستان محاکمه‌ی او مشاهده می‌کنیم که نفرت و ای محبت و عاطفه‌ی کامل را تحت

! می‌بینیم که تعصب و سرسختی و غرور در مقابل حلم و شکیبایی و افتادگی، چه تحقیر و توهینی روا داشت! مسیح، خودخواهی و بی‌عدالتی را به منتها درجه‌ی شدت خود فداکاری و گذشت مسیح را در عالی‌ترین درجه‌ی اعتلای خود مشاهده می‌نماییم. در صلیب مسیح، تاریک‌ترین اعمال و پست‌ترین تمایلات انسانی را در مقابل صفحه‌ی سفید نیکویی کامل می‌بینیم و از این رو می‌توانیم سیاهی و زشتی گناهان بشری را بهتر و بیشتر از هر وقت و زمان تشخیص دهیم. همچنین در صلیب مسیح مشاهده می‌کنیم که خدا چه ارزشی برای گناه‌کاران قا

های مسیح و مرگ او، می‌فهمیم که خدا حاضر بود چه خون‌بهای عظیمی پردازد تا دنیا

در این مورد می‌گوید: "چرا خدا اجازه داد تا کسی را که خودش به زمین فرستاده، آن همه رنج و حق حتی بر روی صلیب کند؟" ولی باید دانست تنها به این طریق و بدین وسیله بود که دریابد و درک کند! تنها به این وسیله

ممکن بود که بفهمد خدا چگونه با گناهان او مخالف است و چه گناه انسانی تأسف دارد و در طی قرن‌ها چه بار گرانی در اثر تحمل گناهان بشر بر دوش داشته است.

هنگامی که با نگاه کردن به زندگی کامل مسیح متوجه زشتی گناهان خود می‌گردیم گناهان ایجاد می‌شود. هنگامی که درک می‌کنیم مسیح به خاطر حسد و تکبر و خواهی و بی‌خواهی و خودخواهی و حرص و طمعی که در درون ما حکمرانی می‌کند، بر صلیب جان داد؛ آنگاه نسبت به گناهان خود احساس تنفر می‌کنیم و با پولس رسول هم‌آهنگ شده می‌گوییم: "وای بر من که مرد شقی هستم. کیست که مرا از جسم این موت رهایی" (رومیان : ۷).

- مسیح شان می‌دهد که چه آدمی ممکن است بشود

عیسی مسیح نه تنها به ما نشان داده است که چه هستیم و نه تنها کار بودن ما را آشکار ساخته؛ بلکه به ما نشان می‌دهد که چگونه آدمی ممکن است بشویم. تا قبل از تجسم مسیح، هیچ‌کس حتی تصور آن را هم نمی‌کرد که ممکن است کسی عمر ولی از زمان ظهور عیسی مسیح و زندگی او تا حدی می‌توان فهمید چه احتمالاتی برای موفقیت بشر موجود است. می‌توان درک کرد که با کمک خدا چه صفاتی ممکن است در خود پرورانیم. عیسی مسیح پاهای
که ای :
من با شما رفتار نمودم، شما نیز با دیگران چنین کنید" (انجیل یوحنا :
) . ما هم می‌انیم همان‌طور باشیم، یعنی اشخاصی فروتن و آماده
برای انجام هرگونه خدمت. عیسی مسیح تنها به بیابان رفت و چهل
شبانه روز شیطان او را آزمایش کرد ولی بر هر وسوسه‌ی شیطان پیروز
! انسان هم می‌تواند به گناه و بر نفس خود غلبه کند.

مردم از هر سو به مسیح رو می‌آوردند و مشکلات خود را بیان می‌کردند ولی در مقابل، مسیح بیماران را شفا می‌تسلی می‌بخشید و با مردودین اجتماع نشست و برخاست می‌!

آری انسان می‌تواند چنین باشد، یعنی دارای حس هم‌دردی و ای، مسیح را استهزاء و لعنت می‌کردند ولی مسیح در حق ایشان دعا می‌کرد تا گناهان آن‌ها آمرزیده شود! آیا انسان می‌این‌چنین باشد یعنی صبور و بخشنده که حتی دشمنان خود را هم ! اما مسیح این کار را انجام داد و بر صلیب با منتها درجه‌ی صفا و صمیمیت جان داد!

"از این رو، ایم که او جان خود را در راه ما نهاد و ما باید جان خود را در راه برادران خود بنهیم" (اول یوحنا :). این‌چنین می‌گذارد و خود را فدا کند . هنگامی که به زندگی حیرت‌انگیز عیسی مسیح می‌نگریم، مشاهده می‌کنیم که تمام اخلاق و صفات نیکو در نهاد او وجود داشت و متوجه می‌شویم که اعتلای انسانیت تا کجاست. با درک این حقیقت در قلب خود یک تمایل معنوی ایجاد می‌شود که تمام گناهان و زندگی گذشته‌ی خود را سر نهاده و مسیحی‌وار زندگی کنیم.

چند دهه پیش در یکی از مزارع، پدر و مادری با دو زندگی می‌کردند. یک روز پسر بزرگ‌تر سخت بیمار شد. اسب، نزد پزشکی رفت که با پزشک به خانه برگشتند، پسر کوچک‌تر در حالی که نگران حال برادرش بود و بسیار ترسیده بود در پشت صندلی‌ها پنهان شد را مشاهده می‌کرد. او چهره‌ی نگران پدر و مادرش را می‌دید و پزشک را که سعی می‌کرد با معاینه و دادن دارو، را نجات دهد. حدود یک ساعت گذشت و همه در نگرانی و اضطراب به سر می‌این که پزشک گفت: "گرچه بیماری سختی است اما اکنون می‌امیدوار بود که بعد از دو هفته حالش خوب خواهد شد". برادر کوچک‌تر که

شاهد تمام این وقایع بود؛ مشاهده کرد که ترس و نگرانی در چهره‌ی پدر و مادرش، جای خود را به خوشی و شادمانی داد. بار باری از روی‌ها برداشته شد و امید در دل‌های آنها نشست. از همان موقع برادر کوچک‌تر تصمیم گرفت در آینده پزشک شود تا شادی‌های

بعدها او تصمیم خود را عملی کرد و با وجود مشکلات فراوان از کالج و دانشکده پزشکی فارغ‌التحصیل شد. او همان "دکتر روز" یکی از اطباء مشهور جهان در قسمت درمان فلج اطفال است! بیماری که هر ساله هزاران کودک را از نعمت حرکت محروم می‌کند. وی زمانی که بیماری فلج اطفال در کوبا شیوع پیدا کرده بود به آنجا رفت و توانست زندگی صدها کودک را نجات دهد.

همان‌طور که این شخص در کودکی مشاهده کرد پزشک چگونه برادرش را مداوا کرد و شادی را به همه‌ی آنها هدیه داد، او نیز عشق خدمت و طبابت در وجودش پیدا شد. همان‌گونه سرمشق کاملی که مسیح از محبت و شکیبایی و افتادگی و فداکاری می‌دهد، در دل ما ی‌اشتیاقی برمی‌ییم.

محرکی عالی‌تر و مؤثرتر از زندگی کامل عیسی مسیح ممکن بود ما را به سوی توبه از گناه بکشاند؟ آری مسیح ما را مدد می‌کند تا در درون ما نسبت به گناه همان حس نفرتی پدید آید که خدا از گناه دارد و احساس نفرت، ما را تشویق می‌کند تا برای همیشه از گناه روگردان دور باشیم. دوش به دوش میل و رغبت به ترک گناه، در ما تمایلی پدیدار می‌گردد که تمام صفات و فضائل عالی‌ه‌ی مسیح را در خود بپرورانیم زیرا مسیح بدین نحو ما را مدد می‌کند تا توبه کنیم و توبه، اولین قدم برای مسیح در دل ما آتش شوقی بر می‌حیات عالی و جاودانی داشته باشیم. این یکی از عللی است که مسیح را نجات دهنده می‌نامیم.

از این رو از شما تمنا می‌کنم زندگی عیسی‌مسیح را خوانده و
ی آن بیندیشید تا در پرتو اخلاق و صفات کامل او، گناهان خود را با
تمام زشتی‌هایش ببینید و از آن متنفر باشید و پاکی و فروتنی و محبت
جایگزین آن شود. سپس با تمام دل و جان خود چنین دعا کنید: "خدایا،
گناهانم را به گونه‌ای می‌بینم که تاکنون ندیده بودم ها همان
که تو متنفری . می‌خواهم با کمک تو از آن‌ها روگردان شوم و
زندگی گذشته‌ام را ترک کنم. یا کمک کن تا همانند مسیح فروتن و
طاهر شوم. کمک فرما تا همیشه برای خدمت و فداکاری آماده باشم.
آمین".

اگر شما از صمیم قلب این دعا را انجام دهید، بار گران گناه ا وی
دوش شما می‌افتد و دریچه‌ی حیات تازه‌ای به روی شما باز می .

کشفی که مسیح از خدا می‌کند، دعوتی برای تسلیم شدن است

" در ما ثابت می‌کند از این که هنگامی که ما هنوز
کار بودیم، مسیح در راه ما مرد" (رومیان ۵ : ۶).

مشاهد نموده‌ایم که برای تحصیل نجات، سه اصل اساسی وجود

اول، توبه یا برتافتن از گناه.

وم، ایمان یا تسلیم زندگی به خدا.

سوم، تکمیل نجات و لزوم اعمال شفقت‌آمیز و نشو و نماي اخلاق و
صفات پسندیده.

در فصل گذشته در پیرامون این موضوع بحث شد که چرا مسیح یک
نجات دهنده است و برای به دست آوردن نجات، چه کمکی می‌کند.
گانه ملاحظه نمودیم که وی خدمتی در حق ما انجام داد زیرا با
حیات منزّه از گناه و با اخلاق و صفات کامل خود به ما نشان داده که چه
مردم شرارت پیشه‌ای هستیم و تا کجا ممکن است خوب و پسندیده
شویم. حق تعالی مؤثرترین محرک را برای ما به وجود می
تأثیر آن به سوی توبه گزینیم و گناهان خود را ترک کنیم. اکنون به دومین
اصل نجات می‌رسیم، یعنی رو کردن به سوی خدا و تسلیم زندگی به او.
حال ببینیم آیا مسیح می‌تواند در این جا هم ما را کمک کند یا خیر؟

- احتیاج به این که بدانیم خدا چگونه است

وقتی که شخص تصمیم گرفت توبه کند و از حیات پرستی دست بشوید، به کدام سو باید رو آورد و همین مشکل بود که برای جوان نامبرده در داستان مسیح (انجیل لوقا : -) نیز پیش آمد، هنگامی که تمام پول‌های خود را به هدر داد و در ورطه‌ی احتیاج و بدبختی افتاد و مردد بود که باید به خانه و خانواده‌ی خود بازگردد یا ممکن است به جای دیگر رود.

به همین نحو، یک نفر گناه‌کار به این می‌اندیشد که آیا باید به سوی خدا بازگردد یا خیر و تصمیم او در این مورد بسته به این است که نسبت به خدا چه فکر و نظری دارد. تعالی را خدای منتقم بداند که می‌خواهد از هر تخلفی انتقام بکشد، در این صورت سعی خواهد داشت جا که ممکن است از پیش چنین خدایی فرار کند! اگر خیال کند که خدا شباهت به یک قاضی عادل دارد و عدالت حکم بر تنبیه گذار می‌نماید، در آن صورت باز از چنین خدایی وحشت خواهد داشت. برعکس اگر تصور کند که خدا سراپا محب که گناهان را عفو کند، میل دارد که به سوی او بازگردد زیرا این اعتقاد العاده در او مؤثر بوده و او را به جانب خدا باز خواهد گردانید.

فرض کنیم روزی پسری که با پدرش زندگی می‌کند در اوج خشم و عصبانیت، به پدر خود فحش دهد و او را کتک زده طوری که پدرش بیهوش و بی‌حال روی زمین . پس از این ماجرا؛ پسر فرار ک شهر دیگری رود. چندین روز بعد، یکی از دوستانش او را دیده و دهد که: "پدرت همه جا به دنبال توست و سوگند یاد کرده تو را بیابد و به زندان انداخته و از ارث محروم ت ک تو را به فرزندی نخواهد پذیرفت!" به نظر شما هنگامی که پسر این موضوع را بشنود چه خواهد

کرد؟ البته که او به شهر دورتری خواهد رفت تا فاصله‌ی او از پدرش
بیش

فرض کنیم دوستش به او بگوید که: "پدرت از دوری تو آرام و قرار
ندارد و قلب او شکسته به طوری که خواب و خوراک ندارد و در همه جا به
جوی تو مشغول است تا تو را بیابد و از تو بخواهد که بازگردد.
او تو را تنبیه نخواهد کرد بلکه تو را بخشیده و مایل است که برگردی زیرا
جای تو در خانه خالی است." به نظر شما هنگامی که پسر این موضوع
را بشنود چه خواهد کرد؟ البته که او مایل خواهد بود هر چه زودتر به
ی خود بازگردد.

به همین نحو فکر و نظر هر کس در مورد خدا، سرنوشت او را معین
می‌کند که آیا این آدم برای عفو و بخشایش و سلامتی و کمک به
سوی خدا خواهد آمد یا خیر؟

مدتی قبل داستان زندگی دختری را خواندم که از زندگی در روستای
کوچک رنج می‌برد و می‌جا به شهر برود. بدون این
که موضوع را با پدر و مادر خود در میان بگذارد، پنهانی از خانه خارج شد.
او امیدوار بود در شهر کاری به دست آورد تا گذران زندگی کند، اما تنها
کاری که پیدا کرد به قدری مزد کمی داشت که او به سختی امرار معاش
می‌کرد. بالاخره برای این که درآمد بیشتری
فروشی زد. اما طولی نکشید که از آن زندگی پست به ستوه آمد.
دلش می‌ی خود باز گردد ولی اگر پدر و
ی زندگی او باخبر می‌شدند، آیا باز هم او را می‌پذیرفتند؟
روزی برحسب اتفاق در صفحه‌ی روزنامه چشمش به آگهی افتاد که
:" پیش ما بیا. اگر احتیاج به کمک داشته
باشی، تو را کمک خواهیم کرد و اگر مرتکب کار خلافی شده باشی تو را
عفو می‌کنیم! فقط بیا." این آگهی به امضای والدین او
می‌دانست که این اعلام به خاطر او نوشته
قلبی مملو از سرور و شادی عازم خانه‌ی خود شد. آیا خدا هم مثل این

والدین است؟ آیا در مورد اشخاص گناه‌کار، خداوند هم پر از محبت

انسان پیش از آن که از گناه خود توبه کند و خویشتن را به خدا تسلیم نماید، می‌خواهد در این مورد اطمینان حاصل کند.

- تعلیمات مسیح راجع به محبت خدا

باز هم در این مورد مسیح ما را کمک می‌کند و قبل از هر چیز به وسیله‌ی تعلیم خود، ما را بصیرت می‌دهد تا بدانیم خدا چگونه است. مسیح می‌فرماید خدا همه کس را از خوب یا بد، باران او تنها برای مردمان نیکوکار و عادل نیست بلکه برای مردمان کار نیز هست (انجیل متی :) لقبی که وی دائماً نسبت به خدا می‌دهد کلمه‌ی پدر است زیرا خدا همه‌ی ما را محبت می‌کند همان که پدر نسبت به فرزندان خود مهر می‌کند. روزی مسیح داستانی را بیان فرمود که دارای صد گوسفند بود (انجیل لوقا : -) و یکی از گوسفندان گم شد ولی شبان، آن نود و نه گوسفند را واگذاشت و در بیابان به جست و جوی گوسفند گمشده پرداخت.

چون گوسفند را یافت، به قدری شاد شد که
:"با من شادی نمایید زیرا گوسفند گمشده‌ی خود را یافته ".
عیسی مسیح هم می‌فرماید که خدا به همین شادی خواهد کرد. در سراسر قرون و اعصار، مردم سعی کرده بودند که خدا را بجویند ولی مسیح به ما می‌گوید که خدا هم در جست و جوی . داستان گوسفند گمشده، نماینده‌ی انسانی است که در اثر ارتکاب گناه از خدا روگردان شده است! آیا خدا به خاطر گناهان انسان می‌خواهد از او انتقام بگیرد؟ یا خدا نسبت به چنین اشخاصی

بی‌اعتناست و حاضر است که آنها را به حال خود واگذارد تا در هلاکت بی‌فتند؟ به هیچ وجه، بلکه خدا آنها را جست و جو می‌کند همان که شبان گوسفند خود را جست و جو می‌کرد. خدا نمی‌تواند آرام بگیرد تا گمگشته را بیابد و به سوی خود باز گرداند زیرا کار به سوی شادمان می

سپس عیسی مسیح، مثل دیگری بیان می‌فرماید. گمشده که مکرر به آن اشاره شد (انجیل لوقا : -) وقتی که سهمیه‌ی خود را از ارث پدر می‌گیرد و از آنجا به سرزمین دوردستی می‌رود تا دارایی خود را صرف کارهای ناشایست نماید، می‌کند؟ آری پدر مهربان هر روز به بام خانه می‌نگاه می‌کند تا ببیند آیا پسرش برمی‌گردد یا خیر! های بسیار پسرش را می‌بیند که با لباس ژنده و پای برهنه و لاغر، باز در این حال از خانه بیرون دویده به استقبال او می‌ و هیچ به فکر این نیست که اگر نوکرها، آقای خود دویدن ببینند به او چه خواهند گفت. پدر به محض این که به فرزند خود می‌رسد بازوان خود را گشوده او را در آغوش می‌کشد و می‌می‌آید که به گناهان خود اعتراف کند ولی پدر صبر نمی‌کند که داستان او را تا به آخر بشنود. پدر مهربان نوکرها کرده به آنها دستور می‌دهد که لباس‌های تازه برای فرزندش بیاورند و کفش تازه در پای او کنند و انگشتی به انگشت او تا علامت این باشد که مجدداً فرزند خانواده ی خود پذیرفته شده و به آنها دستور می‌دهد تا مجلس باشکوهی به علامت خوشی و شادمانی برپا کنند. عیسی مسیح می‌فرماید عمل خداوند، بدین داستان شباهت دارد. وقتی کسی در اثر حیات آلوده به گناه از خدا دور می‌ او می و در نخستین علامت توبه، خدا با عجله می‌خواهد با وی ملاقات کند و چون به گناه خود اعتراف نماید، خدا بی‌می‌بخشد و به فرزند خود می‌پذیرد و قلب پدران‌ه‌ی وی پر از عاطفه و

محبت می‌شود، به مصداق این آیه: "بیش‌تر از نود و نه عادل که احتیاج
"(انجیل لوقا :) . آری چنین است تعالیم مسیح.

تعالیم عیسی‌مسیح در روحیه‌ی شاگردان و مریدانش دیده می
زیرا ها شرح محبت را از زبان او شنیده بودند.
می‌گوید: "جایی که گناه زیاده گشت؛ فیض، بی‌نهایت افزون
گردید" (رومیان :) . ما ناظر دنیایی بوده‌ایم آلوده به فساد و فشار
طوری که گویی گناه و شرارت بشر حد و انتهایی ندارد!
ولی پولس رسول می‌فرماید فیض و محبت خدا چه قدر باید بی‌حد و انتها
! آیه‌ی مندرجه در آغاز فصل نیز از پولس رسول می :
محبت خود را در ما ثابت می‌کند از این‌که هنگامی که ما هنوز گناه‌کار
بودیم، مسیح در راه ما مرد" (رومیان :) . اگر دلیلی برای اثبات محبت
بی‌انتهای خدا می‌خواهیم، مفهوم این آیه بهترین دلیل ماست زیرا پیش
از این که از گناهان خود توبه کنیم، خدا مسیح را فرستاد تا برای
بمیرد. یوحنا می‌گوید: "اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او امین و عادل
است تا گناهان ما را بیامرزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد"
(یوحنا :) .

خدا، یک خدای بخشنده و آمرزنده می‌باشد که حاضر و مایل است
گناهان ما را ببخشد، مشروط بر این که در حال توبه‌ی واقعی باشیم
گناهان خود را ترک کنیم. وقتی یوحنا رسول می‌خواهد کلمه‌ای پیدا
کند تا به وسیله‌ی آن به ما بگوید خدا چگونه است، همین
می‌فرماید: "(اول یوحنا :) . نمی‌گوید که خدا
قدرت، عدالت و حکمت است ولی می‌گوید محبت است. محبت صفتی
که تمام صفات دیگر را تحت‌الشعاع خود قرار داده و می‌دهد. این
است تعلیمات شاگردان عیسی‌مسیح.

- کشف محبت خدا در حیات مسیح

به این که خدا چگونه می‌باشد و بیشتر از این که از تعلیمات مسیح و یا توسط شاگردان او به ما رسیده باشد، از مشاهدی خدایی که در حیات مسیح تجسم یافته است، به دست می‌آید و دانسته می‌شود. از آغاز آفرینش بشر، پیوسته خدا اراده داشته که کشفی کند تا

طوفان، حکمت خود را در ستارگان، زیبایی خود را در گل‌ها و ابرها و جلال خود را در طلوع آفتاب؛ مکشوف ساخته است. خدا خود را در تاریخ حیات بشر ظاهر ساخته و داوری خویش را بر گناه و موافقت خود را با نیکوکاری خدا خود را در پیام رسولان خود که عدالت او و مهربانی و محبت وی را اعلام داشته‌اند، ظاهر ساخت ولی انسان برای شناختن خدا احتیاج به آیات و معجزات بیش‌تری داشت تا صفات خدا را مشاهده کند که در حیات بشری تجسم یافته. جایی که خدا نیروهای خود را از قبیل نیروی تفکر، احساس، اراده و عمل که به انسان-منتها در دایره‌ی محدود- جایی که خدا و انسان دارای یک سلسله صفات اخلاقی مشترک هستند، تنها یک حیات بشری ممکن بود خدا را به طور کامل به انسان بنمایاند.

اجازه دهید موضوع را توضیح دهم: فرض کنید می‌خواهید بدانید که محبت چیست. ممکن است به لغت‌نامه مراجعه کرده و توضیحاتی به مفهوم محبت در آن بخوانید یا می‌توانید به تصویر مادری بنگرید که کودک خود را در آغوش گرفته و این منظره تا حدی مفهوم محبت را در نظر شما روشن می‌کند. ولی بهترین راه برای دانستن مفهوم واقعی و اصلی محبت آن است که این احساس در حیات تجسم یابد یا شخص ببیند که پدر یا مادری، هر چیز حتی حیات و زندگی خود را در راه فرزندان خود فدا می‌کند.

در ایام انقلاب فرانسه، مرد جوانی محکوم به مرگ و به زندان افکنده . هر روز مرتباً پدر پیر برای دیدن فرزندش می . یک روز پدر در راهروی زندان نشسته بود و پسر را خواب در ربود. وقتی که محافظین حضور یافته و اسامی کسانی را که می‌بایست اعدام شوند، اعلام می‌نمودند؛ نام مرد جوان نیز اعلام شد ولی جوان چون در خواب . دوباره که نامه او اعلام شد، پدر به جایش پاسخ داد و به آرامی از زندانیان تقاضا کرد وقتی که پسرش بیدار شد به او بگویند که پدر به جای او اعدام شده و او بایستی به جای پدرش از زندان خارج ! پدر؛ چون این را گفت به استقبال مرگ شتافت تا پسرش از چنگال مرگ رهایی یابد!

وقتی مشاهده می‌کنیم که محبت بدین‌گونه در حیات تجسم می‌یابد، آن وقت می‌فهمیم که محبت چیست. به همین طریق وقتی موقع مناسب فرا رسید که خدا صفات خود را به طور کامل مکشوف سازد، این صفات را در حیات بشری مجسم کرد و این نمونه، عیسی‌مسیح بود. جا که ممکن بود؛ انسان محدود، خدای نامحدود را شامل گردید، یعنی: "خدا در مسیح بود و جهان را با خود مصالحه می‌داد و خطایای ایشان را بدیشان محسوب نداشت و کلام مصالحه" (قرنتیان : ۵). از این رو ما در مسیح تجسم کامل و مظهر کامل خدا را مشاهده می‌کنیم.

در این صورت آیا شما می‌دانید مسیح را در بیابان بنگرید که در طول چهل روز از طرف شیطان وسوسه شد. شیطان های جهان را به او عرضه داشت مشروط بر این که برای ها نیرو و قدرت به کار برد (انجیل متی : ۴ - ۵). نمایید که مسیح تمام این پیشنهادات را رد کرد و بر هرگونه غلبه یافت. آن وقت بود که جهاد جاودانی خدا بر علیه گناه مشاهده گردید و از فتح و غلبه‌ی نهایی او اطمینان حاصل شد. به عیسی‌مسیح بنگرید در موقعی که یگانه فرزند زن بیوه را برای دفن کردن می

تابوت را لمس کرد و به پسر می‌گوید که برخیزد و حیات یابد
را به دست مادرش می (انجیل لوقا : -) .

در اینجا متوجه می‌شوید که قلب خدا از آلام بشری متأثر می
مشتاق است که بشر را از غم و اندوه برهاند.

به عیسی مسیح بنگرید هنگامی که به خانه‌ی زکی باجگیر که مردی
رود جامعه بود روان بود و به هیچ‌وجه به شکایت‌های استهزاء
کنندگان و جمعیت اهمیت نمی‌دهد برای این که شاید بتواند یک نفر
کار را به حیات جدید رهبری نماید (انجیل لوقا : -)
فرمایید که خدا همیشه گناه‌کاران را جست و جو می‌کند و آن‌ها را نزد
ی‌خواند تا به توبه و حیات جدید رهبری فرماید. به عیسی مسیح
بنگرید هنگامی که در بالای تپه‌ای مشرف به اورشلیم ایستاده و از آن
به شهری که وی را از خود رانده، چشم می‌دوزد و به حال آن اشک
می‌ریزد (انجیل لوقا : -) . صدای او را بشنوید هنگامی که برای این
شهر ماتم گرفته می‌گوید: "ای اورشلیم، ای اورشلیم، قاتل انبیاء و
سنگسار کننده‌ی مر !

کنم مثل مرغی که جوجه‌های خود را زیر بال خود جمع می‌کند ولی
نخواستید (انجیل متی : -) . از این رو می‌دانید که خدا چگونه نسبت
به کسانی که توبه نمی‌کنند ترحم دارد و چگونه متأثر و غمگین است که
انسان خدا را رد می‌کند و از او دور می‌شود و تاریکی را بر نور ترجیح
می‌دهد.

به عیسی مسیح بنگرید هنگامی که " را به دیوانخانه برده، تمامی
فوج را گرد وی فراهم آوردند. و او را عریان ساخته، لباس قرمزی بدو
پوشانیدند و تاجی از خار بافته، بر سرش گذاردند و نی بدست راست او
دادند و پیش وی زانو زده، استهزا کنان او را می سلام ای پادشاه
یهود! و آب دهان بر وی افکنده، نی را گرفته بر سرش میزدند!" (انجیل
متی : -) . ولی او به هیچ‌وجه سرزنش نمی‌کرد و تهدید
ی ! در این حادثه صبر و حوصله‌ی خدا را ملاحظه خواهید کرد که

با رنج و تأثر، گمراهی‌های مردم شریر را تحمل می‌کند! عیسی مسیح بنگرید هنگامی که او را مصلوب می‌کنند و بر دست‌ها و پاهایش میخ می‌کوبند ولی او به جای این که در اثر درد و رنج بنالد و گریه کند، فکرش فقط متوجه آن‌هایی است که وی را مصلوب می‌کنند و برای آن‌ها چنین دعا می‌کند: "ای پدر این‌ها را بیامرز، زیرا که نمی‌چاه می‌کنند" (انجیل لوقا : ۲۳). جا محبت شدید و بی‌پایان خدا را ملاحظه خواهید فرمود که مشتاق است انسان به وسیله‌ی توبه به سوی او بازگردد و ساکن کوی حضرت اعلی شود. هر قدر بار گناه انسان سنگین باشد ولی رحمت و بخشش الهی بی‌پایان است. عیسی مسیح را در بالای صلیب ببینید که جسم و روحش متحمل درد و رنج می‌گردد! پیشوایان قوم او را مسخره می‌کردند و از خود دور می‌ساختند ولی مسیح با شکیبایی، کار نثار می‌نماید و با قلبی شکسته می‌میرد! (انجیل متی : ۲۷ - ۲۸). اکنون متوجه خواهید شد روز ازل که بشر مرتکب گناه شده تاکنون چه گذشته و هر بار که من و شما گناه می‌کنیم بر او چه می‌گذرد و قلب او چگونه شکسته شده و با درد و غم آکنده می‌گردد و چطور از گناه که حیات بشر را تباه می‌کند، با وجود این، محبت و عاطفه‌ی بی‌پایان الهی شامل حال کار است.

آیا شما هیچ وقت خدا را این‌گونه دیدید و او را بدین‌گونه مشاهده نکردید که خدا در عیسی مسیح تجسم یافته، آیا هیچ ممکن بود او را دارای محبت و عاطفه‌ی نامحدود بدانید که بر این همه دل‌شکستگی و فداکاری، شکیبایی و متحمل باشد؟ من ایمان دارم که "خدا محبت خود را در ما ثابت می‌کند از این‌که هنگامی که ما هنوز گناه‌کار بودیم، مسیح در راه ما مرد" (رومیان : ۵).

- محرکاتی که ما را به چنین خدایی تسلیم می

اینک دیده و متوجه شده‌ایم که خدا چگونه است. در عیسی مسیح ما عمق تأسف و تأثر او را نسبت به گناه بشری و وسعت محبت او را کار ملاحظه نموده‌ایم. چون کسی با توبه‌ی واقعی و صمیمانه از حی آلود خود روی برمی‌گرداند، چه چیزی ممکن است بهتر و موثرتر از کشف محبت خدا و وسعت بخشایش او به طوری که در عیسی مسیح مشهود گردیده، مشوق نوع بشر واقع گردد تا انسان حیات خود را به خدا تسلیم نماید؟ اگر مسیح گناه‌کاران را جست و جو می‌کرد و با آنها نشست و برخاست می‌مشارکت آن‌ها احتراز نمی‌کرد، آیا این جمله دلیل بر آن نیست که خدا هم در جست و جوی گناه‌کاران می‌باشد و مایل است که آن‌ها هر قدر هم گناه‌کار باشند به سوی او بیایند؟ آیا وقتی گناه‌کاران به سوی خدا رو می‌نمایند، آیا نخواهد پذیرفت همان طوری که عیسی مسیح می‌نمود؟ اگر استقبال کرد؟ اگر عیسی مسیح فرمود: "هر آن که به من عطا کند، به جانب من آید و هر که به جانب من آید، او را بیرون نخواهم نمود" (انجیل یوحنا : ۱۳). آیا ممکن است بشری یافت شود که آرد نماید؟ اگر عیسی مسیح بر صلیب، می‌بود که در حال مرگ بود وعده‌ی بهشت داد، آیا خدا هر گناه‌کار را در بهشت جاودانی خود نخواهد پذیرفت؟ اگر مسیح برای آمرزش کسانی که او را مصلوب کردند دعا نمود، آیا خدا با کمال کسانی را که از گناهان خود توبه می‌کنند نخواهد آمرزید؟ مسیح است که با قلب شکسته برای گناه‌کاران مرد، پس یک گناه‌کار کار چه مشوق بهتر و موثرتر از این می‌خواهد تا او را از گناه برهاند و به سوی خدا باز چون می‌خواهد تا او را از گناه برهاند و به سوی چون مسیح به وسیله‌ی مکشوف ساختن خدا در خود، مؤثرترین محرک را به انسان عرضه داشت تا در ایمان به سوی خدا

وی تسلیم نمایند، پس این هم دلیل دیگری است بر این که ما او را منجی خود بدانیم.

من نمی‌توانم بفهمم چه ممکن است انسان از خدایی که این همه محبت و عاطفه را در عیسی مسیح مکشوف ساخته است، روگردان شده پشت به او کند!

در یکی از روستاها، کشاورزی با زنش زندگی می‌کرد که تنها یک فرزند پسر داشتند و در حالی که تنگ‌دست بودند اما فرزندشان را بسیار دوست می‌داشتند و تصمیم داشتند او را خوب تربیت کنند ولو این که این کار مستلزم فداکاری باشد. از این رو تا می‌کرده و به خود سختی می‌تا پسرشان را به یک آموزشگاه خوب . وقتی که فرزندشان دوره‌ی آموزشگاه را به پایان رساند، والدینش آرزو داشتند او را برای تحصیلات عالی به داز . همسر از شوهرش پرسید: "می‌توان مخارج را تأمین کرد؟ ما پول لازم را نداریم!" شوهرش گفت: "بیش‌تر کار خواهیم کرد و کمتر خواهیم خورد و دیرتر پوشاک خواهیم خرید." بدین نحو تصمیم گرفتند بیش قبل فداکاری کنند تا پسرشان در دانشگاه تحصیل نماید زیرا او را دوست

ای که خیلی هم از محل زندگی آنها دور نبود دانشگاهی وجود داشت که فرزندشان در آنجا شروع به تحصیل نمود و پدر و مادر با تمام نیروی خود زحمت می‌کشیدند تا مخارج تحصیل را فراهم کنند.

مدت طولانی، یک روز پدر تصمیم گرفت به دید شهر رفت و در طول راه فکرش متوجه فرزندش بود. در حالی که قلبش مملو از شادی و مسرت بود به دانشگاه رسید. جا پسرش را دید که با دو نفر از دوستانش قدم می‌. پدر دیگر طاقت نیاورد و دوید تا پسرش را در آغوش گیرد، اما پسر که از دور پدرش را دید از رفقاییش خجالت کشید که بگوید این پیر مرد با این سر و وضع نامناسب، پدرش . بنابراین هنگامی که پدرش خواست او را در آغوش بگیرد

"تصور می‌کنم شما مرا اشتباه گرفته‌اید! شما را نمی‌دانم!"
پدر که بر کلی زبانش بند آمده بود، های لرزان برگشت. حالی
که سراپای وجودش غم و اندوه بود به خانه برگشت و طولی نکشید که
با قلبی شکسته از دنیا رفت!

من هیچ نمی‌توانم بفهمم چه‌طور ممکن است فرزندی با پدر خود که
تا این حد مهربان و فداکار است، چنین رفتار ناشایستی کند!

به همین نحو، چه‌طور ممکن است کسی محبت بی‌پایان خدا را که در
حیات و مرگ مسیح مکشوف گردیده است، ببیند و بتواند دعوت
آمیز خدا را رد کند و حیات خود را تسلیم خدا ننماید!

هفتم

قدرت به وسیله‌ی مسیح تا مظفرانه زندگی کنیم

" هر چیز را دارم در مسیح که مرا تقویت می "

(فیلیپا :)

ما مشاهده نموده‌ایم که چون مردی حیات خود را تسلیم به خدا نماید، خدای تعالی او را به درگاه خود می‌پذیرد و وارد شاهراه نجات می . همچنین مشاهده کرده‌ایم که چگونه مسیح شخص را کمک می‌کند تا قدم بزرگی در راه توبه و ایمان بردارد. اینک به سومین قدم در راه نجات می‌رسیم و می‌خواهیم بدانیم آیا در این جا نیز مسیح می‌تواند ما را کمک کند یا خیر؟

- احتیاج انسان به قدرتی تا آن‌گونه که خدا میل دارد،
زندگی کند

آن زمان که شخص وارد راه نجات می‌شود باید راه را تا آخر بپیماید و نجاتی که آغاز گردیده باید به حد کمال برسد. شخص باید آن‌طور زندگی کند که خدا از او انتظار دارد. او باید به هم‌نوعان خود به نوعی خدمت کند که میل و رضای خدا در آن است. باید در خود اخلاق و صفاتی که خوش‌آیند خداست. همان‌طور که مشاهده ایم، در زندگی مسیح نمونه‌ی کاملی از نحوه‌ی خدمت و صفات اخلاقی که

خواستار آن است را می‌بینیم. زمانی که شخص زندگی جدید می‌کند و بخواهد مطابق تمام سرمشق‌های مسیح رفتار کند، مواجه با انواع مشکلات می‌گردد و وسوسه از هر سو او را احاطه می‌کند. دیرینه قوت و شدت دارند و همیشه شخص را به سوی بدی‌ها و کاری‌ها می‌کشاند که وی مایل به ترک آنها است. چنین شخصی در محیطی پر از اشکال زندگی می‌کند که هر لحظه ممکن است دچار گناه . ممکن است خانواده‌ی او و رفقای او ب مساعی او برای پیش ی زندگی جداگانه و متفاوتی موافق نباشد . راهی که باید بپیماید، راه جدیدی است که با آن آشنایی ندارد. مهم‌تر از همه این آدم ای ضعیف است و شباهت به بچه‌ی کوچکی دارد که تازه می‌خواهد طرز راه رفتن را یاد بگیرد. با این حال معلوم است که محتاج نیرو و توانایی ا . توانایی برای این که خود را مافوق محیط خود قرار دهد، توانایی برای این که بر وسوسه‌هایی که به او رو می‌آورند پیروز توانایی برای این که یک حیات پاک و روشنی در وسط مشکلات اطراف داشته باشد و توانایی برای این که خدماتی را که خدا می‌خواهد انجام دهد. چنین نیرویی را از کجا می‌توان به دست آورد؟ آیا جایی هست که شخص بتواند برای کسب نیرویی که بدان نیازمند است به

- مسیح منبع نیرو

پولس رسول به این پرسش‌ها همان آیه‌ای است که در ابتدای این فصل آمده است: "قوت هر چیز را دارم در مسیح که مرا تقویت می " (فیلیپیان :). پولس رسول در مسیح منبع قدرتی پیدا کرده بود که برای رفع تمام احتیاجات وی کفایت می‌کرد. مردی بود که زندگی کردن را چنان که شاید و باید برای خود سخت و

دشوار دیده بود. او چنین گفت: "زیرا آن نیکویی را که می‌خواهم، نمی‌کنم بلکه بدی را که نمی‌خواهم، می‌کنم" (رومیان :). به یاد آورید که این شخص خود را رئیس گناه‌کاران خوانده بود (اول تیموتائوس :). قبل از این که پولس رسول به مسیح ایمان آورد، در تعقیب مسیحیان از شهری به شهری می‌ها را به زندان می‌افکند و به د می ! روزی فرا رسید که خود او یکی از پیروان همان مسیح شد صورتی که قبلاً با شدت تمام با او مخالفت می‌ورزید ولی ناگزیر گردید که تمام عادات و زندگی خود را تغییر دهد. وی به جای این که منتهای دقت و مراقبت را به کار برد تا تمام مراسم دین یهود را به جا آورد، لازم دید که زندگی خود را بر پایه‌ی خدمت به هم‌نوعان خود قرار دهد. دوستان دیرین او دشمن وی شدند و با هر وسیله‌ای با او مخالفت کردند به طوری که با هرگونه خطر و سختی و زجر و شکنجه مواجه گردید! تحت این شرایط و این اوضاع بود که گفت: "قوت هر چیز را دارم در مسیح که مرا تقویت می‌" در حقیقت هنگامی که این عبارت را می‌نوشت، در کنج زندان به سر می‌برد ولی مسیح را یافته و دیده بود که منبع نیروی ی دیگر او چنین نوشت: "بلکه در همه‌ی این امور از حد زیاده نصرت یافتیم به وسیله‌ی او که ما را محبت ز (رومیان :). منظور وی در این آیه مسیح است. این چیزها چه بودند؟ "کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ آیا مصیبت یا دلتنگی یا جفا یا قحط یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟" (رومیان :) و در مسیح نیرویی یافت تا این که با همه‌ی این چیزها رو . ه را که مسیح برای پولس رسول انجام داد، می‌تواند برای هر کس انجام دهد.

عیسی مسیح در آخرین شب پیش از مصلوب شدن برای شاگردان خود مثلی گفت. وی خود را به تاکی همانند ساخت و شاگردان خود را های آن خواند که جدا از وی هیچ‌کاری نمی‌توانند کرد همان‌طور که ی را اگر از تاک جدا کنیم بی‌مصرف خواهد ماند. ولی اگر در وی بمانند، می‌توانند میوه‌ی بسیار آورند (انجیل یوحنا : -). ی که عیسی مسیح در نظر داشت این بود؛ همان‌طور که شاخه نیروی خود را

از تاک کسب می‌کند و از این رو توانایی ثمر آوردن و میوه دادن را پیدا می‌نماید، به همان‌طور عیسی‌مسیح روز به روز به پیروان خود نیروی روحانی عطا می‌نماید تا آن‌گونه که شایسته است زیست کنند و صفات و اخلاق حسنه را در خود نشو و نما دهند و خدا و انسان را خدمت کنند. عیسی‌مسیح با برخاستن از مردگان، برهان غیر قابل انکاری از قوت "تمامی قدرت در آسمان

و بر زمین به من داده شده است و اینک من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما می (انجیل متی :) این است وعده و عهد مسیح با شاگردانش، وی از روح خود به آن‌ها عطا می‌فرماید و روح در ها می ها نیرو می‌دهد تا احتیاجات آن‌ها را

ده روز بعد از صعود مسیح، این روح با نیروی فراوانی بر شاگردانش . همین‌قدر کافی است که شخص فصول اول کتاب اعمال رسولان را بخواند تا بداند چه تغییرات و تحولاتی در آن‌ها پدید آمد و چه نیرویی داشتند. نخست نیرویی بود که اخلاق و صفات آن‌ها را تغییر داد. تا آن زمان شاگردان فاقد شهامت و جرأت بودند. پطرس رسول به قدری ترسید؛ که در شب تسلیم مسیح، سه بار آشنایی خود را با مسیح انکار کرد(انجیل متی : -) و سایر شاگردان او را ترک نموده فرا کردند(انجیل متی :) از زمانی که روح مسیح یعنی روح ها فرود آمد، دیگر ترس و وحشتی نداشتند و با کمال شجاعت و دلاوری با رؤسای یهود مقابله کردند. ها دستور دادند که دیگر به نام مسیح سخن نگویند، پاسخ دادند که از سخن گفتن خودداری نمی‌کنند و اطاعت فرمان خدا را بر فرمان انسان ترجیح می‌دهند(: -). تا آن لحظه فکر آن‌ها متوجه خود بود و بر سر اولویت با هم نزاع می‌کردند! بعداً در محبت و وحدت کامل با هم می‌زیستند و در چه داشتند با هم مشارکت می‌کردند(: -). هنگامی که عیسی‌مسیح در سامره می‌خواست جایی برای استراحت شبانه پیدا کند ولی از او دریغ داشتند، دو نفر از شاگردانش پیشنهاد

کردند که از آسمان آتش بطلبند تا بر سر اهل ده باردا(انجیل لوقا : -
(ولی به سوی سامر ی نجات را به آنها
(: -) زیرا اخلاق و صفات آنها به وسیله‌ی
روح مسیح که در آنها حلول کرده بود بدین نحو تغییر یافت و به وسیله‌ی
همین روح، نیرویی برای خدمت در آنها پدید آمده بود به طوری که از
وعظ و نفوذ کلام آنها هزارها نفر به مسیح ایمان آوردند. ه چنین قدرت
به معالجه و مداوای بیماران و توانایی برای تحمل انواع و اقسام شکنجه
و سختی‌ها.

این نیرویی است برای آنانی که خود را تسلیم مسیح می
تمام کسانی که در ا زیست می‌کنند همان‌طور که شاخه در تاک
زیست می‌کند و به افرادی که با او هم‌بستگی دارند یعنی قدرت و
توانایی بر تغییر اخلاق و صفات. توانایی بر این‌که بر تمام مشکلات
. توانایی بر انجام خدمت نسبت به خدا و بشر. قدرت و توانایی بر
این که در دیگران نفوذ کنند.

فرض کنید در کف دست شما یک میله‌ی کوچک آهنی است و روی
میزی که جلو شماست، ده یا دوازده میخ کوچک قرار دارد. شما میله را
آهسته فرود می‌آورید به طوری که تقریباً با میخ‌ها تماس پیدا کند.
میله را به عقب و جلو تکان دهید، میله‌ی آهن هیچ‌گونه اثری در میخ‌ها
ندارد ولی اگر میله را بردارید و با دست دیگر آهن‌ربای بزرگی بر سر میله
قرار دهید و بار دیگر میله را پایین آورید تا نزدیک میخ‌ها برسد، ناگهان
تمام میخ‌ها به حرکت در می‌آید و به طرف میله‌ی آهن کشیده می
و محکم به میله می طوری که می‌توان میله را بلند کرد و در
هوا ننگه و باز هم میخ‌ها به میله چسبیده باشند. واضح است که
میله در ا ی مغناطیسی آهن‌ربا نیروی جدیدی کسب کرده است.
به همین نحو هنگامی که مسیح وارد زندگی کسی می
زیست می‌کند، یک نیروی تازه یعنی نیرویی برای دستگیری و کمک به
دیگران در او پدید می .

- نیروی مسیح چه خواهد کرد؟

شاید بعضی بگویند؛ آنها حواریون بودند که به ایشان نیروی مخصوصی داده شد تا امور بسیار مهمی که در پیش رو داشتند را انجام دهند. آیا همان نیرو در دسترس من می‌باشد؟ آیا امروز هم این نیرو مانند زمان حواریون اثراتی آیا صحیح است اگر خود را به مسیح تسلیم نمایم، او در زندگی من وارد خواهد شد و در من خواهد زیست نیرویی را که بدان نیازمندم به من عطا خواهد کرد؟ من در اثر تجربه‌های زیاد می‌توانم شهادت دهم که مسیح نیرویی عطا می‌کند تا شخص در ها غلبه کند و ماهیت اخلاق و صفات خود را تغییر دهد. اجازه دهید چند مثال از زندگی دیگران بیان کنم که نیروی مسیح و قدرت بی‌نهایت او در زندگی شخص، چه خواهد کرد.

- این نیرو بر محیط فائق خواهد آمد

بسیاری در اثر وضع محیطی که در آن زندگی می‌کنند، نقص‌هایی در زندگی دارند! ارثی که از والدین خود داشته‌اند در زندگی آنها مفید نبوده . تربیت صحیحی نداشته‌اند و والدین آنها نمی‌دانستند که فرزند خود را چگونه باید تربیت کنند! از هر طرف با بدی و شرارت احاطه ! از روزگار کودکی پیوسته کلمات و عبارات ناپسند در دهان داشته و هر روز را با جنگ و نزاع گذراند ! یاد گرفته‌اند که دروغ بگویند و پیوسته ناظر نادرست و نابکاری باشند! بسیاری از بستگان یا همسایگان آنها معتاد به ! ها پر از بی‌عدالتی و فساد بوده است! آیا مسیح می‌تواند به کسی نیرو بخشد تا بر چنین محیطی غلبه کند؟

ها پیش در جنگل‌های آفریقا پسری نشو و نما یافت که محیط
ترین و پست‌ترین محیط . اطرافیان وی همه وحشی و
غیر متمدن بودند و با یکدیگر می‌جنگیدند، می‌دزدیدند و به قدری
مشروب می‌خوردند که سر از پا نمی‌آید! دروغ می
کشی می‌کردند! آیا برای پسری که در این محیط نشو و نما یاف
هیچ جای امیدی باقی بود که بهتر و برتر از مردم اطراف خود باشد؟ ولی
در آن حوالی یک آموزشگاه مسیحی بود که این پسر برای تحصیل به
. پسرک در این‌جا نه تنها شروع به تحصیل کرد بلکه به
عیسی‌مسیح ایمان آورد و قدرتی جدید کسب کرد! جا که
های آن آموزشگاه اجازه می‌داد، تحصیل کرد و بعد به آمریکا رفت و
داخل یکی از دانشگاه‌های بزرگ شد. جا نه تنها فارغ‌التحصیل شد
بلکه آن‌قدر به تحصیل خود ادامه داد تا موفق به کسب درجه‌ی دکترا
. پس از آن به آفریقا بازگشت تا دانش و تجربیات روحانی خود را در
هبود سطح زندگی قوم خود به کار برد. این شخص چگونه موفق شد
که در محیط پست افراد خود که در آن نشو و نما یافته بود، توفیق یابد؟
البته تحصیل و تربیت او در این تحول به او کمک کرد ولی مهم‌تر از همه
نیرویی بود که وی از عیسی‌مسیح کسب کرده بود.

- این نیرو بر وسوسه غلبه خواهد کرد

از این که بگذریم به عوامل وسوسه‌ای می‌رسیم که هر روز بر سر راه
. یکی وسوسه می‌شود که دروغ بگوید و فریب دهد! دیگری
تحت تأثیر هیجان و عصبانیت قرار می‌گیرد و عباراتی سخت و تلخ بر زبان
می‌آید! شخصی ماهیت اخلاقی خود را در غرور و خودبینی نشان
می‌دهد! دیگری مبتلا به ولخرجی است و بیهوده پول را تلف می‌کند!
یکی عادت به می‌گی و عیاشی پیدا می‌کند! آیا در مسیح نیرویی
هست که ما را مدد کند تا بر این وسوسه‌ها غلبه کنیم؟

در یکی از بدترین نواحی لندن پسری قدم به عرصه‌ی وجود گذاشت که در سن سالگی مادرش او را به دکان میفروشی می‌فرستاد تا برای او مشروب بخرد زیرا سخت مبتلا به خواری بود! در سنین کودکی این بچه با مزه‌ی مشروب آشنا شد! در جوانی نزد یک شیر فروش کار می‌کرد و شیر به در خانه‌ها می‌برد ولی از شیر مشتری‌ها می‌دزدید و به این وسیله پول تهیه می‌کرد! بعدها در دکانی کار به دست جا به قدری مرتکب دزدی شد که بالاخره به زندان افتاد!

کشی پرداخت و این حرفه را آموخت اما هنگام اشتغال به کار، آنچه را که می‌توانست زیر لباس خود پنهان سازد، می‌دزدید و هر چه به دست می‌آید همه را به بهای مشروب از دست می‌آورد! جا که به خاطر اعتیاد به مشروب هر جا که می‌مدتی از کار بر کنار می‌ماند. خود را تبدیل به جهنمی کرده بود، به طوری که بچه‌هایش از او وحشت داشتند و به محض این که صدای پای او را می‌شنیدند و می‌فهمیدند پدرشان خود را پنهان می‌کردند تا دور از چشم او باشند. همسرش در مقابل او مقاومت می‌کرد ولی غالباً کتک می‌آورد. یک وقت عصبانیت، زن خود را چنان کتک زد که چیزی نمانده بود او تلف شود!

یک روز زنش به میخانه‌ای رفت که جا مشغول میگساری بود و از شوهرش خواست که پول برای مخارج غذا بدهد، رفقاییش او را مسخره کردند ولی او در حال غضب، زن خود را از آنجا راند و خودش هم بیرون رفت. موقعی که از کوچه می‌گذشت، تصمیم گرفت تا یکی از دوستان قدیمی‌اش را ببیند. به وی گفت از این

طرز زندگی دیگر خسته شده و خواستار تغییری در نحوه‌ی زندگی است و از دوستش پرسید که چگونه می‌تواند زندگی خودش را تغییر دهد؟ دوستش به او گفت که چنین تغییری را فقط با کمک خدا می‌تواند در زندگی‌اش ایجاد کند و از او درخواست کرد تا زانو زده دعا کند. این مرد برای نخستین بار در زندگی‌اش دعا کرد و با خداوند راز و نیاز نمود و در نتیجه تغییر واقعی در روحیه‌ی او ایجاد شد و از سر نو تولد یافت! شبی

او در حضور جمعی از دوستانش شرح زندگی آلودش و چگونگی ایمانش به مسیح را کرد.

وقتی سر کار رفت، همکارانش که ماجرای اخیر او را شنیده بودند، یک شیشه مشروب آوردند و او را دعوت به نوشیدن کردند. اما چون از این کار نتیجه نگرفتند، او را مسخره کرده مورد تحقیر قرار دادند! چون دیدند این کار هم اثری ندارد، داری کردند و او را ب کلی . در پایان هفته مزد وی پرداخته شد و از کار اخراج

گردید! این بود نتیجه‌ی سعی وی در مسیر حیات جدید. چندین هفته گذشت و او درمانده، سعی می‌کرد تا کاری به دست آورد ولی مردم که ی زندگی وی اطلاع داشتند به او کاری نمی . وقتی مایوس و دل می ، کلمات عیسی مسیح را که در انجیل یوحنا می‌فرماید، با خود تکرار می‌کرد؛ "من تاک هستم و شما شاخه‌ها".

تنها شغلی که پیدا کرد رفتگری بود، اما در زندگی‌اش و بین اش یک شادمانی نوینی ایجاد شده بود. پس از آن هیچ ت الکلی نزد و برای همیشه از اسارت اعتیاد به مشروبات الکلی رهایی یافت.

اما او از کجا این نیرو را کسب کرده بود تا در مقابل وسوسه‌های دیرین، مقاومت ورزد؟ تفکر در این آیه: "من تاک هستم و شما شاخه‌ها" پاسخ این پرسش را می‌دهد. او حضور مسیح را در خود احساس می‌کرد که این کلمات را به او می‌فرمود و اتحاد او با مسیح مانند اتحاد شاخه با تاک، به او نیرو و استقامت می .

- صفات اخلاقی را تغییر خواهد داد

این‌جا به موضوع صفات اخلاقی می‌رسیم که شمه‌ای از آن را ذکر کرده . نجات بدون تکامل و نشو و نمای صفات پسندید نمی کامل شود. اگر شخصی مبتلا به اخلاق و عادات بدی شد و این عادات

ی او قرار گرفت، آیا مسیح می‌تواند نیرویی به او عطا کند تا این صفات و اخلاق را تغییر دهد؟ آیا مردم نادرست را می‌کار کند و یا اشخاص بی‌رحم را مبدل به اشخاص مهربان نماید؟ و یا افراد مغرور را تواضع بخشد و میخوار را مبدل به مردمی پرهیزگار نماید؟ داستان زندگی مردی که در بالا توضیح داده شد نشان می‌دهد که وی چگونه می‌تواند میخواره‌ای را مبدل به شخصی پرهیزگار نماید.

اجازه دهید مثال دیگری برای شما بیان کنم؛

های اخیر هزاران نفر از بین پست‌ترین طبقات هندوستان به عیسی‌مسیح ایمان آورده . چند سال پیش یک اسقف راجعه به این نهضت تحقیقاتی نمود . طور خاص می‌خواست بداند آیا تغییر مذهب از هندوئیسم به مسیحیت با تغییر در نحو ی زندگی و صفات اخلاقی به موازات یکدیگر است یا خیر؟ در یکی از نواحی مورد تحقیق، هنگامی که یکی از رؤسای دزدان با چند تن از پیروان خود به مسیح ایمان آورد چندین هزار نفر از طبقات پست هندی نیز ایمان آوردند. در حوالی دهی در همین ناحیه، اسقف مزبور با یک نفر هندی رو به رو شد که در مزرعه کار می‌کرد. او پرسید: "آیا مسیحیان روستای خود را می‌شناسید، ها چه عقیده دارید؟" : "بلی، همه ی ها را می‌شناسند. ها بهترین مردم ما هستند. در روستای ما فقط هندوها و مسیحیان زندگی می‌کنند ولی مسیحیان خیلی بهتر از هندوها هستند!" او پرسید: "آیا قبول مسیحیت، آن‌ها را مردمان خوبی کرده است؟ مرد هندو پاسخ داد: "البته، زیرا پیش از این که مسیحی شوند، همه راهزن و آدم‌کش بودند و ما از آن‌ها می‌ترسیدیم! بعضی از آ ها همیشه مست بودند اما حالا اصلاً مشروب نمی‌خورند. تفاوت زیادی بین وقتی که به عیسی‌مسیح ایمان نداشتند و اکنون که مسیحی هستند وجود دارد." اسقف باز پرسید: "شما می‌گویید بد مبدل به مردمان خوبی شده پرهیزکار و راهزن‌ها مبدل به همسایگان درست‌کار شده . آیا این

تغییرات فقط در اشخاصی حاصل شده که دین مسیح را قبول کرده
آیا در مذهب هندو کسی این‌گونه تغییر کرده " مرد هندو با تعجب
:"هرگز، فقط مسیح است که می‌تواند این
کند!"

این بود شهادت یک هندو در مورد قدرت مسیح در تغییر صفات اخلاقی
. بنابراین تعجبی نیست که این شخص در عرض چند ماه مسیح را
به نام منجی خویش پذیرفت.

- برای انجام خدمت، نیرو خواهد بخشید

ما مشاهده کرده‌ایم که نجات چگونه شخص را ملزم به خدمت هم
می‌کند و چه‌طور پیروان مسیح در زمان خود نیروی خدمت کسب کردند.
آیا این نیرو هنوز هم در دسترس ماست یا من
کافی است نظری به دنیای اطرافمان بیندازیم تا هزاران نمونه از مردان و
زنانی را ببینیم که زندگی خود را در راه مسیح، وقف کرده
جهالت هوم پرستی را از میان بردارند و علیه بیماری و شرارت
می‌جنگند و مردم را به سوی معرفت الهی و به سوی حیات جاودانی
رهبری نموده .

در یکی از جزایر اقیانوس آرام جزیره‌ای هست که از روزگاران قدیم آن
را جایگاه دور افتاده برای اشخاص جذامی قرار داده . مردم بدبختی که
هفتاد سال پیش در آنجا به سر می‌بردند، مردمی بودند وحشی و بدون
و بدون هیچ امیدی به نجات از بیماری نفرت‌آور خود که
عمری در بطالت و وحشیگری و گناه زندگی می‌کردند. میان که
کشیش کاتولیک بود چون از شرح حال آنها اطلاع یافت به سوی آنها
رفت تا در بین آنها زندگی کند. وی به جذامی‌ها یاد داد که چگونه کار
کنند و محصول ها یاد داد تا قوانین و مقرراتی وضع
کنند که آرامی و امنیت را در جامعه‌ی آنها برقرار سازد. وی بچه‌های آن

را دور خود جمع می‌کرد و به آنها تعلیم می‌داد. . های خود
های آنها را شست و و می‌داد و به اشخاصی که در شرف مرگ
بودند تسلی می‌داد و با دست خود برای مردگان قبر می‌کند! ها
به خدا و رهایی از گناه تعلیم می‌داد. . بالاخره پس از یازده سال
خدمت صمیمانه و صادقانه، خودش هم به بیماری جذام مبتلا شد اما
دست از کوشش و کمک بر تا آن که بعد از
فرا رسید. وی در زمان مرگ چنین گفت: "اگر مداوای من از این بیماری با
ترک کردن این مردم امکان‌پذیر باشد، باز هم نخواهم رفت". آری یک
انسان می‌تواند بدین‌گونه به هم‌نوعان خود خدمت کند و در راه آنها
فداکاری نماید! اگر کسی از او می‌پرسید که این روح محرک و این نیرو و
کجا کسب نموده، وی با عبارت پولس رسول چنین پاسخ
می‌داد: "من هر کاری را در مسیح که به من نیرو می‌دهد انجام
می‌دهم".

- بر مرگ ظفر خواهد یافت

قدرت مسیح شخص را توانایی خواهد بخشید تا بر مرگ غلبه کند.
قدر از مرگ می‌آید! قدر ابا دارد که عزیزان خود ترک
کند ای شود که به هیچ‌وجه از آن اطلاعی ندارد.
حتی از فکر داوری خدا در حیات آینده بر خود می‌آید. آیا ممکن است
انسان بر این ترس‌ها ظفر یابد و با اعتماد کامل با مرگ و آنچه ماورای
مرگ هست رو به رو شود؟ بلی، به شرط این‌که شخص با آن کسی که
با برخاستن از قبر؛ بر مرگ پیروز شد، اتحاد داشته باشد! این بود
ای که مسیح به پیروان خود داد.

ای بزرگ رخ داد. در آن زمان بانوی مبشر
مسیحی که از تعطیلات خود بازگشته بود، روز قبل از وقوع این حادثه‌ی
عظیم، مدرسه‌ی شبانه روزی خود را دایر کرد. دخترها برای اجرای

مراسم سال جدید در مدرسه جمع شده بودند که ناگاه زلزله آمد و بنای مدرسه در یک لحظه فرو ریخت! در این ماجرا بانوی مبشر را در یافتند که نمی‌توانست خود را نجات دهد. دو دختر که از آن می‌گذشتند، شاهد اوضاع بودند پس سعی کردند تا او را نجات دهند اما . در همین موقع بنای ویران شده آتش گرفت و بانوی مبشر در میان شعله‌های آتش . او با صدای بلند به دختران گفت: "فکر مرا نکنید، خودتان را به جای امنی برسانید و از طرف من از همه‌ی ی کنید". و بعد از آن شروع به سراییدن سرود کرد!

صدای سراییدن مبنی بر اعتماد و اطمینان او به خدا از میان خاک و اعماق ویرانه‌ها آن‌قدر شنیده شد تا آتش و دود آن صدا را خاموش کرد! با این‌که بانوی می‌دانست که لحظات پایانی عمرش فرا رسیده است وی با هم آرامشی قلبی داشت زیرا اتحاد او با مسیح مانند اتحاد شاخه با تاک، به وی نیرو می‌بخشید تا بر مرگ ظفر یابد و در حالی که لبانش به سرود مترنم بود آن را دریافت.

چه نیروی عظیمی است این نیرو که مسیح به پیروان خود عطا می‌کند! نیرویی که بر محیط زندگی خود مسلط شوند، نیرویی که بر ی گناه غلبه پیدا کنند و نیرویی که اخلاق و صفات خود را تغییر دهند. نیرویی که خدا و انسان را خدمت نمایند و نیرویی که بر مرگ یابند! عیسی مسیح فرمود: "تمام قدرت در آسمان و در زمین به من داده (انجیل متی :)". و پولس رسول می‌فرماید: "قوت هر چیز را دارم در مسیح که مرا تقویت می (فیلیپیان :)".

به هر کسی که خود را به خدا تسلیم نماید این نیرو عطا می کسی که می چنین نیرویی عطا نماید به طور قطع، نجات دهنده‌ی

هشتم

دعوت فیض‌آمیز مسیح

"بیا بید نزد من ای تمام زحمت‌کشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید. یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و دل‌می‌باشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت؛ زیرا یوغ من خفیف است و بار من سبک" (انجیل متی : -).

های گذشته مفهوم و معنای گناه را دریافتیم و بررسی کردیم که گناه عبارت هماهنگی با خدا و مخالفت با اراده‌ی . ما نتایج مهلک گناه را توضیح داده و مشاهده کردیم که چگونه زندگی را تباه می‌سازد و چگونه بین انسان و خدا جدایی می‌تأثیر مضر در زندگی دیگران دارد. ما دانستیم که نجات عبارت از به دست آوردن حیات جدید است و آن را به وسیله‌ی توبه از گناه و تسلیم به خدا می‌توان تحصیل کرد و به وسیله‌ی اعمال محبت و نشو و نما و صفات پسندیده می‌توان به طرف کمال برد. مشاهده کردیم که عیسی مسیح ده ی ما از گناه است زیرا در هر یک از این قدم‌ها که برای به دست آوردن نجات بر می‌داریم، وی کمک‌های بهایی به ما می‌کند. مشاهده کردیم که او منجی ما می‌باشد زیرا با زندگی کامل خود، زندگی گناه‌آلود ما را به خودمان نشان می‌دهد و ما را به سوی کمال رهبری می‌کند و بدین نحو مؤثرترین محرک را در ما پدید می‌آورد تا به وسیله‌ی توبه‌ی واقعی، از گناهان خود روگردانیم. مشاهده کردیم که وی منجی ماست زیرا او در زندگی خود محبت شگفت‌انگیز خدا را برای اشخاص گناه‌کار مجسم کرد و در ما نیرومندترین محرک را پدید آورد که با ایمان و تسلیم نفس، به سوی خدا رو آوریم. مشاهده

کردیم که مسیح منجی ماست زیرا وی نیرویی را که بدان نیازمندیم عطا می‌نماید تا حیات جدیدی در پیش گیریم. او به ما قدرت می‌دهد تا بر وسوسه غلبه کنیم، قدرت می‌دهد تا صفات اخلاقی خود را تغییر دهیم و قدرت می‌دهد تا به خدا و انسان خدمت کنیم.

آخرین فصل برای آن‌هایی است که هنوز نجات را به دست نیاورده . این خود دعوتی است از چنین اشخاص تا حیات جدیدی را که خدا مجاناً عطا می‌فرماید بپذیرند و عیسی مسیح نجات دهنده را که به او احتیاج دارند، بیابند. این دعوت از طرف خود مسیح به عمل می‌آید زیرا فرموده است که: "بیاید نزد من ای تمام زحمت‌کشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید. یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتاده‌دل می‌باشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت؛ زیرا یوغ من خفیف است و بار من سبک" (انجیل متی :).

- دعوت برای کیست؟

وقتی عیسی مسیح این عبارت را بر زبان آورد، گمان می‌کنم عده‌ی بسیاری گرد او اجتماع نموده بودند و مرد و زن از هر طبقه و در هر مقام، جا حضور داشتند، از قبیل؛ ماهی‌گیر، زارع، کارگر، بیوه‌زن، غلام و نوکر، اشخاص فقیر و محتاج و مقروض که سنگینی بار مالیات‌های گزاف آن‌ها فشار آورده بود. اشخاصی بودند که رنج و زحمت‌ها را فرسوده و ناتوان کرده بود. اشخاص بیمار و کور و جذامی هم آن‌جا حضور داشتند و اشخاصی که در گرداب گناه فرو رفته بودند. غاصب، ریاکار و فاحشه‌ها هم آن . عیسی مسیح با فیض بی‌انتهای خود فرمود: "بیاید نزد من ای تمام زحمت‌کشان و " ولی این دعوت فقط برای آن دسته از مردم و آن جمعیت نبود بلکه دعوتی است برای درماندگان و گرانباران تمام قرون و اعصار. این

دعوت همان که برای آن زمان بود، برای امروز هم هست. این دعوت برای آنانی است که با فقر و احتیاج به سر می کوشش‌های روزانه، احتیاجات اولیه و ضروری آنها را تأمین نمی‌کند، می . این دعوت برای بیکاران که گویی هر دری برای آنها بسته شده است، می . این دعوت برای کسانی است که ضعیف و علیل و مفلوج هستند. برای کسانی است که در خانواده‌ی خود شادی و خشنودی ندارند و برای آن‌هایی است که در محیطی محقر و پست زندگی می‌کنند. برای مردم غم‌زده و تنها، برای اشخاص ناامید و پریشان و دلسرد و افسرده می . برای کسانی است که زنجیر عادات نکوهیده برگردن آنها محکم شده و برای مشروب‌خواران و معتادین و بازان و شهوت . مخصوصاً این دعوت برای آن‌هایی است که بار گناه و پشیمانی بر دوش آنها فشار می‌آورد و کسانی که هر روز نتایج وخیم پیروی از راه‌های بد و شرارت‌آمیز را به چشم خود می‌بینند. برای کسانی است که به آینده، با ترس و وحشت می . این دعوت‌هایی است که سعی کرده‌اند تا به وسیله‌ی روزه و به جا آوردن آداب مذهبی و زیارت، از عذاب سخت ناراحتی‌رهایی یابند ولی باز خود را همان‌طور که بوده است سنگین دیده . این دعوت مسیح برای کسانی است که رنج‌های ایشان زیاده است، بار آنها سنگین‌ها مضطرب و ناراحت می .

"بیاید نزد من ای تمام زحمت‌کشان و گرانباران"

- دعوت برای چه؟

این دعوت به چه منظور به عمل می‌آید؟ در هر دعوتی منظوری است. گاهی برای این است که غذا صرف کنیم، گاهی برای این است که با یک دوست بیرون برویم، گاهی برای این است که به تماشای یک فیلم یا

بازی بنشینیم، گاهی برای این است که به یک مهمانی یا عروسی برویم و گاهی برای این است که به یک جلسه‌ی دینی برویم.

اکنون ببینیم دعوت عیسی مسیح برای چیست. ای

- "بیایید نزد من"

قسمت اول این دعوت آن است که به سوی مسیح برویم. عیسی مسیح به مردم می‌فرماید که به سوی او آیند. بسیاری با بار گران به نزد ما می‌آیند ولی به ایشان اهمیتی نمی‌دهیم! گاهی مشاهده می‌کنیم مردم گرسنه نزد ما می‌آیند و طلب چیزی می‌کنند ولی از تقاضای ایشان خوش‌حال نمی‌شویم! زمانی اشخاص بیکار به جانب ما می‌آیند تا آن‌ها را کمک کنیم که کاری پیدا کنند ولی می‌خواهیم هر چه زودتر از دست آن‌ها فرار کنیم! هنگامی که مردمان محتاج به سوی ما می‌آیند تا داستان مصیبت زندگی خود را با ما در میان‌ها را با آغوشی باز نمی‌پذیریم! ولی عیسی مسیح تمام کسانی که درمانده‌اند را دعوت کرد تا نزد او بیایند. وی‌ها را پذیرفت و سعی کرد تا روح و جسم آن‌ها را آرامش عطا فرماید. دعوت او هنوز به قوت خود باقی است و هنوز مردان و زنان را می‌اند تا به نزد او بیایند. تمام اشخاصی که آلام دنیا آن‌ها را فرسوده ساخته و آن‌هایی که در زیر بار گناه و پشیمانی دست و پا می‌زنند، دعوت می‌. عیسی مسیح می‌خواهد این اشخاص در همان حالتی که هستند با تمام خطاها و گناهان خود به سوی او آیند!

روزی یک نقاش می‌است از مثل عیسی مسیح راجع (انجیل : -) تصویری تهیه کند که پسر گمشده را در بدبختی و فقر نشان دهد. پس به دنبال فردی مفلوک گشت تا ای برای نقاشی او باشد. پس روزها در کوچه و بازار می

این که روزی گدایی را یافت با لباس‌های مندرس و چهره‌ای کثیف، و او را برای نقاشی‌اش مناسب دید. از این رو با او قرار گذاشت تا فردا به کارگاه نقاشی او بیاید و مدل نقاشی او شود. در موقع مقرر گدای مزبور آمد، اما نقاش او را نشناخت و از او پرسید: "چه می‌خواهی و کارت چیست؟"

تید که از من نقاشی کنید!"

"من با یک گدا برای این کار قرار گذاشته بودم."

"آری من همان گدا هستم، اما چون بنظرم رسید که
برای نقاشی مناسب نبود، پس این لباس‌ها را برای خود تهیه کردم."
"من شما را با این لباس‌ها نمی‌خواهم، من شما را
همان‌گونه که در کوچه دیدم و با همان لباس‌های پاره می

به همین نحو، مسیح هم از ما می‌خواهد همان‌طور که هستیم
تمام بار گناهان خود به سوی او آییم. عبارت وی این است: "نیامده
عادلان بلکه تا عاصیان را به توبه بخوانم" (انجیل :).
می‌فرماید: "هر آنچه پدر به من عطا کند، به جانب من آید و هر که به
جانب من آید، او را بیرون نخواهم نمود" (انجیل یوحنا :).
عیسی مسیح تمام کسانی را که دعوت پر فیض او را می‌پذیرند و
امیدوارند که گناهان خود را ترک کرده و آمرزش خواهند یافت، در نزد خود
می‌پذیرد.

- "یوغ مرا بر خود گیرید"

این دومین قسمت دعوت مسیح است. می‌رسد که بسیاری،
معنی و مفهوم کلمه‌ی "یوغ" را نمی . یوغ عبارت است از تکه چوبی
که بر گردن گاو هنگام شخم زدن می
کند. یوغ نمونه‌ی تسلیم و رضا است. در ایام مسیح، عادت قشون روم
این بود که چون در جنگی فاتح و پیروز می‌شدند یا شهری را تسخیر
می‌کردند، دو نیزه در زمین فرو برده و نیزه‌ی دیگری بطور افقی بر روی آن

دو قرار می . این ترتیب را یوغ می یا
اهالی شهر تسخیر شده را مجبور می کردند تا از زیر این طاق به علامت
تسلیم بگذرند! به همین نحو وقتی مسیح می گوید یوغ مرا بر خود گیرید
مقصود او این است که خود را به او تسلیم نماییم. همان طور که سربازان
مجبور بودند مطابق دستور رومیان عمل کنند به همان طریق
چون ما تسلیم مسیح گردیم، اراده و تمایلات او باید در زندگی ما نظارت
و حکومت کند. همان طور که مسیح فرمود: "خوراک من آن است که
خواهش فرستنده‌ی خود را به عمل آورم و کار او را به انجام
" (انجیل یوحنا :). به همین نحو کسی که دعوت مسیح را
می پذیرد، خواهد گفت: "هدف من آن خواهد بود که طبق دستور و اراده‌ی
مسیح زندگی کنم و کار او را ادامه دهم."

- "از من تعلیم گیرید"

سومین قسمت این دعوت آن است که از مسیح تعلیم گیریم و او را
ی معلم و راهبر خود بپذیریم. باید انجیل را بخوانیم و بدانیم که
چه تعلیم داده و سعی کنیم تعلیمات او را اجرا نماییم زیرا دنیا هیچ
تعلیماتی بهتر و عالی‌ترین از این‌ها به خود ندیده است. این تعلیمات
قدری ساده است که به آسانی می .ها را فهمید. با وجود این به
قدری عالی و والاست که بعد از دو هزار سال، هنوز کسی نتوانسته از
آن عالی‌تر، کلمه‌ای بگوید. تنها از تعلیمات مسیح نیست که باید چیزی
بیاموزیم بلکه سرمشقی که به ما داده است نصب‌العین خود قرار دهیم.
باید با قرائت انجیل، حقیق کنیم که وی چگونه با دیگران رفتار کرد،
تی داشت
و چه اخلاقی را دارا بود. این نمونه باید کمال مطلوب ما باشد و
پیروی ش برای . اگر در طلب نمونه و مدل بهتری باشیم،
سعی ما بیهوده و عبث می‌باشد زیرا تا روزی که مسیح ظهور نکرده بود
ی زندگی او را به چشم ندیده بودند، تصور نمی‌کردند که

زندگی کردن بدین‌گونه در این دنیا میسر است یعنی زندگی آمیخته با این همه تواضع و صبر و شکیبایی و روح همدردی و این همه شهامت و جرأت و ایمان! این همه محبت و فداکاری و انکار نفس، هیچ در مخیله‌ی کسی خطور نمی‌کرد! این است نحوه‌ی زندگی که باید به م ی کمال مطلوب و هدف، نصب‌العین خویش سازیم.

"بیا بید نزد من" یعنی همان‌طور که هستید با تمام بار گناه، با تمام آلودگی. "یوغ مرا بر خود گیرید" یعنی خود را به من تسلیم نمایید و ی مرا بر خود واجب بدانید. "از من تعلیم یابید" یعنی بیمات مرا راهنمای خود و زندگی مرا مدل و سرمشق خود قرار دهید. این است دعوت پر فیض مسیح و قبول آن، نجات است.

- ی آرامش

با این یک وعده‌ی بزرگ همراه است. "بیا بید نزد من ای تمام کشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید. یوغ مرا بر گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتاده‌دل می نفوس خود آرامی خواهید یافت". یعنی آرامش فکری، قلبی راحت و آسوده خواهیم داشت. این است هدیه‌ی مسیح به تمام کسانی که دعوت او را می‌پذیرند. قدر آرزوی آسایش و آرامش دارد! محتاج احکام جدید، قوانین جدید، دلایل جدید برای اثبات وجود خدا و سرزنش و نصیحت نیست بلکه نیازمند آرامش حقیقی است. آسودگی از بارهایی که بر دوش را خرد می‌کند. آسودگی از ترس‌هایی که او را متو بش می‌سازد و آسودگی از گناهانی که او را تباه می‌کند.

چند سال پیش در اروپا زنی بود که با مردی دشمنی داشت، پس شبی در جنگل پنهان شد و منتظر بود که آن مرد از آن‌جا گذر کند. محض آن که مرد به آن‌جا رسید، زن خنجری در گلویش فرو برد و فرار

کرد. مردم گمان کردند که این مرد خودکشی کرده و هیچکس به زن
ظنی حاصل نکرد ولی زن می‌دانست که مرتکب جنایت شده و
قلبش به هیچ
جنگل می‌دید که خنجر بر گلوی دشمنش فرو می .
آن حوالی زندگی کرد، ولی قلب او آرامش نداشت. به فکرش رسید که
اگر از آن محل دور شود، شاید آسایش فکری حاصل کند. بدین منظور
مدتی در نیویورک زندگی کرد ولی حس پشیمانی از ارتکاب گناه باز او را
رنج می ! باز هم از آنجا دورتر رفت و در شیکاگو اقامت کرد و دوازده
سال در این شهر به سر برد، بدون این که بتواند فکر خود را آسوده کند!
غالب اوقات از شهر خارج می‌شد و به سوی دریاچه‌ای که در کنار شهر
بود می‌رفت و دلش می‌خواست خود را در آب افکند و به رنج و شکنجه‌ی
درونی خود خاتمه دهد ولی جرأت نمی‌کرد زیرا از داوری خدا می‌ترسید.
این تصویری از ناراحتی قلب بشر و اشتیاق او ! اشتیاق
این زن به آرامش به حدی بود که پیوسته از شهری به شهری دیگر آواره
و سرگردان بود و حتی فکر خودکشی در مغزش خطور می‌کرد!
ی زیادی، حال و روز همین زن را دارند. نه این که الزاماً مرتکب
کشی شده باشند بلکه بار پشیمانی و ترس از گناهان آمرزیده نشده
ها فشار می صمیم قلب آرزومند آسایش قلبی
هستند.

آری، بشر نیازمند آرامش است و برای به دست آوردن آرامش، دست
به هر نوع وسیله‌ای می . گاهی خود را با انواع و اقسام لذت‌ها و
تفریحات سرگرم می‌نماید. به گردش می‌رود و رفقای خود را برای عیش
ی دعوت می‌کند. زی‌های جور و جور می
سینما می‌رود، قمار می‌کند، مشروب می‌خورد و امیدوار است با این
وسایل، افکاری را که باعث زحمت و ناراحتی اوست از خود دور سازد!
بعضی بدین منظور کتاب می ها، داستان‌ها کتاب‌های
علمی و شرح ی‌کنند و یا ساعت‌ها
می‌نشینند پای تلویزیون. ای از کشوری به کشور دیگر و یا شهری به

شهر دیگر مسافرت می‌کنند به امید این که مشاهده‌ی چیزهای جدید،
ی گذشته را از یاد می .

روزی یادداشتی به دست واعظی رسید با این مضمون:

"آیا می‌توانید به من بگویید از کجا می‌توانم شادمانی و نشاط عمیق و
جاودانی و قانع کننده را به دست آورم؟ من همه جا را به دنبال شادمانی
جستجو کرده‌ام اما هنوز آن را نیافته ! فکر کردم ممکن است آن در مال
و ثروت بیابم ولی اثری از آرامش در مال و ثروت ندیدم!
در سعی و کوشش و کار بیابم اما موفق نشدم!
موسیقی و هنر شدم تا آرامش مطلق را در آن بیابم ولی آن را نیافتم!
!

وسایله‌ی مسافرت به شادمانی دست یابم اما اکنون که از سفر به دور
دنیا باز می‌گردم باز هم آن را به دست نیاورده ! آیا شما می‌توانید به
من بگویید در کجا می‌توانم آرامش و شادمانی و نشاط حقیقی را بیابم؟"

این داستان خانمی بود که به امید به دست آوردن آرامش و شادی
برای قلب پریشان خود به هرگونه راهی متوسل شده بود اما همه‌ی
ها بی !

جمعی به استعمال مشروبات الکلی و تریاک مشغول می
چند دقیقه فراموشی که این مواد مخدر به وجود می
بی‌خبری به سر می و یگانه نتیجه‌ای که از این کار می‌گیرند،
وجدان است که پس از برطرف شدن آثار اولیه‌ی مواد مخدر ایجاد
می‌شود و ناراحتی درونی ب شدتی هر چه بیش ها هجوم
می ! بعضی متوسل به رسومات مذهبی می
می روزه می‌گیرند و به فقرا احسان می‌کنند، هر روز برای زیارت
به اماکن متبرکه می‌روند و به ریاضت بدنی تن می‌دهند ولی با تمام این
کارها، به آرامش حقیقی دست نمی‌یابند!

" درویش مسیحی، حکایت می‌کند مردی را مشاهده نموده که از یک و نیم قبل به ریاضت پرداخته و بر روی بستری از میخ دراز کشیده بود! دو از وی پرسیده بود که: "این همه رنج و شکنجه و ریاضت چیست؟" : "من این کار می‌کنم تا جسم خود را بکشم! هایی که این میخ‌ها بر تن من باقی می‌مانند زخم‌هایی که در اثر گناهان و تمایلات شریرانه‌ی من ظاهر می‌شود، اذیت و زحمت ندارد. منظور من این است که این تمایلات را در خود بکشم و نجات پیدا کنم، ولی هنوز به هدفم رسیده‌ام! دست یافتن به نیاز به چندین سال وقت و چندین بار تولد".

از آزمایش‌های خود برای آن مرد می‌گوید که طور سعی کرد فقط به وسیله‌ی ریاضت و تولدهای نو، آرامش دست آورد و چگونه در اثر تسلیم قلب خود به مسیح، آرامش قلبی . ولی مرتاض پاسخ می‌دهد که: "امکان داشته باشد به این ترتیب و در طول عمر کوتاه به نجات دست یافت". پس به شکنجه‌ی جسمی خود بر روی تختی از میخ ادامه داد امید این که پس از سال‌ها رنج و مشقت، آرامش قلبی را بیابد.

ای این فکر می‌کنند که در این دنیا نمی‌تواند یافت، پس دست به خودکشی می‌زند! ممکن است این افراد به این نحو از فقر و گرسنگی و یا قرض و مشکلات رهایی یابند ولی نمی‌توانند دست ندامت یا شرمساری یا بار گناه رهایی یابند.

برای این‌گونه اشخاص، قول و پیمان مسیح چه قدر شیرین است که می‌فرماید: "بیاید نزد من و من شما را آرامی خواهم بخشید". این عهد و پیمان در سراسر دنیا در اعماق قلب‌های محزون و شکسته تأثیر عجیبی بخشیده است.

هنگامی که یک هم ایمان خود را به مسیح اعتراف نمود، از او پرسیدم چه عاملی برای نخستین بار او به سوی مسیح آید؟ او چنین پاسخ داد: "وقتی در یک موعظه این آیه را شنیدم: "بیاید نزد من ای تمام زحمت‌کشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید".

در یکی از کلیساهای انگلستان مجسمه‌ی مرمری به شکل دختری در حالی که رو به کتاب از هم گ ای زانو زده است، وجود دارد. این مجسمه از طرف ملکه ویکتوریا به یاد یکی از شاه های سلطنتی که در جوانی فوت کرده بود، در آنجا نصب گردیده است. این خود، کتاب

کند. پس از ساعتی او را دیدند که جان سپرده، در حالی که روی ای از کتاب خم شده و این آیه دیده می: "بیاید نزد من ای کشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید".

یک خانم مسیحی برای دیدن یک زن بینوا که در خانه‌ای واقع در های شهر نیویورک در حال احتضار بود، رفت. خفه و تاریک بود و زن با درد و رنج به سر می. خانم شروع به قرائت آیاتی از انجیل کرد و وقتی به دعوت فیض‌آمیز مسیح رسید که می‌گوید: "بیاید نزد من ای کشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید" خانم تقاضا کرد که آن را دوباره تکرار کند. چون آن خانم، بار دوم آن آیه را تکرار کرد، زن برای بار سوم خواهش کرد تا دوباره آن آیه را بخواند. بدین نحو آن آیه، آن

مرد جوانی با اخلاقی زشت و رفتاری ناپسند و بی‌دین وارد ارتش شد و به میدان جنگ اعزام شد. مادرش برای او یک جلد کتاب عهدجدید فرستاد و از او درخواست کرد که هر روز آیه‌ای را بخواند. به خاطر مادرش، این کار را انجام داد. اولین آیه‌ای که خواند، همان دعوت پر فیض مسیح بود. این آیه در اعماق قلب او مؤثر واقع شد زیرا چند روز بعد او را در میدان جنگ گشته یافتند، در حالی که کتاب عهدجدید را در

! عهد و پیمان و دعوت مسیح برای هر یک از طبقات مردم در سراسر دنیا؛ خواه ایرانی، خواه افغانی، خواه خانمی دلشکسته، خواه مردی دردمند، ی اثری قطعی و شادی و آرامش ابدی دارد.

آیا این پیمان قابل اعتماد است؟ آیا کسی که دعوت مسیح را می‌پذیرد از دست عذاب و ندامت و ترسی که بر او فشار می‌می‌کند، راحت و آسوده می‌گردد؟ آیا تسلیم به مسیح در حقیقت آرامش فکر و آسایش قلب به شخص خواهد بخشید؟ من از ی شخصی خود می‌توانم پاسخ دهم که بلی، و بسیاری را هم می‌که همین شهادت را می‌دهند. ای از شرح حال خانمی گفتم که در جست و جوی آرامش و نشاط، تمام دنیا را گشته بود، بدون این که توفیقی حاصل کرده باشد ولی بقیه‌ی داستان او را برای شما شرح ندام. آن شب واعظ یادداشت آن خانم را خواند و گفت راهی که برای او ب چه را جست و جو می‌کند بیابد، آن است که خود را به مسیح تسلیم نماید. در پایان جلسه واعظ گفت و گو کرد و آن خانم قلب خود را به مسیح تسلیم نمود. بعد؛ ضمن جلسه، آن خانم از جا برخاست و بیان کرد که چگونه سعی داشت از طریق ثروت و کامرانی، گردش و مسافر آرامش قلبی را به دست آورد ولی موفق نگردیده . اما در شب پیش، قلب خود را به مسیح تسلیم نموده و آرامشی را که سال‌ها به دنبال آن بوده، به دست

داستان زن قاتل را قبلاً برای شما نقل کرده . یک شب آن خانم به کلیسا رفت و در پایان جلسه با واعظ طور خصوصی صحبت کرد و داستان جنایت خود را تعریف کرد و از ناراحتی و عذابی که چهارده سال گریبان‌گیر اوست، صحبت کرد. برای او از عفو و بخشش خدا سخن گفت و این که به وسیله‌ی ایمان به عیسی مسیح از عذاب وجدان رهایی خواهد یافت. آن زن، در اثر تسلیم

زندگی خود به مسیح از بار گناه رهایی یافت و قلب او آرامش پیدا کرد و بعد از آن به مدت سی سال در روشنائی و خوشی زندگی کرد و سعی داشت دیگران را هم کمک کند در راه آرامش حقیقی گام بردارند و وارد حیات جاودانی .

ژوستینان شهید ؛ یکی از فلاسفه‌ی قرن دوم بود که فلسفه‌های مختلف زمان خود را مورد مطالعه قرار داد به امید این که در آنها حقیقتی بیابد که قلب و روح او را آرامی بخشد. ی رواقیون را قرار داد ولی در آن قناعت و رضایت پیدا نکرد! ی فیثاغورث تحقیق کرد اما باز هم آرامی نیافت! ی افلاطون را بررسی کرد و تا مدتی با آن سرگرم بود تا این که روزی در کنار ساحل دریا پیر مردی را ملاقات کرد که راجع به عیسی مسیح صحبت می‌کرد. ناگهان ای در درون قلبش مشتعل گردید و نه تنها متوجه برتری تعلیمات و شخصیت مسیح شد بلکه در او آن آرامش قلبی را که روحش به دنبال آن بود را یافت. و در این راه تا آن جا ادامه داد که در روم به شهادت رسید.

پاندیت رامابای، خانمی هندی که پدرش از هندوهای بسیار متعصب بود با خواهر و برادر و پدر و مادرش، از شهری به شهر دیگر و از جایی به ای دیگر برای زیارت اماکن مقدس می . پس از مدتی قحطی روی داد و در ظرف چند ماه پدر و مادر و خواهرش مردند. رامابای و برادرش تنها ماندند ولی به برنامه‌ی خود مبنی بر زیارت اماکن مقدس، ادامه . بیش از هزار فرسخ راه پیاده رفتند و معابد را زیارت نمودند، ها را پرستیدند و از خدایان خود منتظر کمک‌های مخصوصی در ازای تمام این زیارت‌ها بودند ولی کمکی به آنها نرسید! در نتیجه، ایمان آنها سرد شان شکست. رامابای در اثر مطالعه‌ی کتاب هندوها چنین دید که تنها امید نجات برای یک زن، همانا وجود شوهر است و چون ازدواج نکرده بود، ی ناامیدی و بیچارگی یافت. طولی نکشید که ازدواج کرد ولی پس از دو سال شوهرش مرد و با قلبی که

هنوز شکسته بود برای تحصیل به انگلستان رفت. یک روز او را به خانه‌ی مخصوص زنان گمراه که در زندگی سقوط کرده بودند، بردند. او از این که ی‌دید برای رهایی زنان گناه‌کار اقداماتی می‌شود، دچار حیرت و تعجب ! وقتی بعضی از زنان نجات یافته را دید و زندگی متبدل آنها را

مشاهده کرد که خودشان را وقف آسایش بیماران کرده که مسیح می‌تواند چنین شعله‌ی محبتی را در دل زنان گناه‌کار برافرو و حیات انسانی را که در اثر گناه تباه گردیده، این‌گونه تغییر دهد. رامابای که در حقیقت، مسیح نجات دهنده‌ی جا قلب خود را به مسیح تسلیم کرد و آرامش و رضایتی را که سال‌ها دنبال آن بود، پیدا کرد و از آن‌جا به هندوستان برگشت تا برای ی در موطن خود عالی‌ترین خدمات را انجام دهد.

دعوت فیض‌آمیز مسیح برای همه است. ی او خواه برای زن و خواه برای شرقی و غربی، خواه برای فیلسوف، خواه برای قرن دوم و یا قرن بیستم؛ نیکو می . چه را که مسیح برای دیگران از داده، برای شما نیز انجام خواهد داد. اگر شما همین بپذیرید، وی آن بار سنگین را که بر زندگی شما فشار می خرد می‌کند، خواهد . مسیح، ترس و شرمساری و ندامت را که می‌کند و شما را ناراحت می‌نماید از بین خواهد . وی هرگونه ناراحتی که قلب شما را آزار می خواهد کرد و به جای آن آرامش عجیبی در دل شما پدید خواهد آورد و احساس خواهید کرد که گناه شما آمرزیده شده است و اعتماد کامل مبنی بر این که روابط بین شما و خدا کاملاً حسنه است.

در صورتی که ق ب و وجدان شما ناراحت باشد، مسیح شما را به آرامش دعوت می‌کند.

"بیاید نزد من ای تمام زحمت‌کشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید. یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و

دل می‌باشم و در نفوس خود آرامی خواهید ی
خفیف است و بار من سبک" (انجیل متی :) . ی .
زیرا یوغ من